



جامعه‌المصطفیٰ العالمیه

جزوه درسی

تاریخ اروپای ۱، قرون وسطا

(دوره کارشناسی)

گروه تاریخ اسلام

گردآورنده:

سید محمد جمال موسوی

مدرسه:

مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره)

مجامع الطلاب

منبع جزوات و نمونه سؤالات حوزوی

فهرست مطالب

۶	مقدمه
۷	اروپای باستان
۷	تمدن های ماقبل یونان
۷	تمدن یونان
۸	دولت - شهر اسپارت
۸	دولت شهر آتن
۹	طبقات مردم آتن
۱۰	تمدن روم
۱۰	دوره ی پیش از جمهوری
۱۱	دوره ی جمهوری
۱۱	دوره ی امپراتوری
۱۲	چراپی سقوط امپراتوری روم
۱۲	هجوم قبایل بربر به امپراتوری روم
۱۳	اقوام مهاجم ژرمن (بربرها)
۱۵	آغاز قرون وسطا
۱۵	۴۷۸ م
۱۶	معنا و محدوده ی زمانی قرون وسطا
۱۷	دوره اول قرون وسطا
۱۸	دوره دوم قرون وسطا
۱۸	دوره سوم قرون وسطا
۱۹	دو نحوه نگرش به قرون وسطا
۲۰	نظام سیاسی اجتماعی قرون وسطا
۲۱	چرا نظام فئودالی شکل گرفت؟
۲۳	شوالیه گری
۲۵	اقتصاد فئودالی
۲۶	قوانین و نظامات فئودالی
۲۸	محاکم قضایی
۲۹	مالیات در قرون وسطا
۳۱	کلیسا در قرون وسطا

۳۱	ظهور مسیحیت
۳۲	سلسه مراتب کلیسا:
۳۴	عملکرد کلیسای کاتولیک در قرون وسطا:
۳۴	۱ - فساد مالی:
۳۵	۲ - فساد اخلاقی روحانیون:
۳۶	۳- فروش آمرزش نامه:
۳۶	۴- تفتیش عقاید و مجازات و شکنجه مخالفان:
۳۷	نهضت آیگون کلاسم (تمثال شکنان):
۳۹	جدایی کلیسای کاتولیک رم و بیزانس:
۴۰	تفتیش عقاید یا انگیزاسیون:
۴۱	آغاز تفتیش عقاید:
۴۱	اعتقادات کاتارها:
۴۲	تفتیش عقاید پاپی:
۴۲	شیوه های مجازات:
۴۴	قربانیان سرشناس دادگاه های تفتیش عقاید:
۴۵	افول قدرت کلیسا و برچیده شدن دادگاهها:
۴۵	شکل گیری نظام فرهنگی قرون وسطا:
۴۷	رنسانس فرهنگی کارولنژی:
۴۷	دانشگاه در قرون وسطا:
۴۹	۱- مواد درسی دانشگاه ها:
۵۰	۲ - روش های تدریس:
۵۰	۳- درجات و مدارک تحصیلی:
۵۱	هنر و معماری قرون وسطا:
۵۲	تعامل تمدنی اسلام و اروپا:
۵۲	تأثیر تمدن اسلامی در اروپا:
۵۲	وضعیت فرهنگی اجتماعی اروپا در قرون وسطا:
۵۸	جنگ های صلیبی:
۵۹	پیش زمینه و عوامل جنگ ها:
۵۹	الف - فرار کلیسا و پاپ از تنش های درونی:
۵۹	ب - سنت های فئودالی:
۶۰	ج- بیکاری، بیماری و مشکلات اقتصادی:
۶۰	د - اعتقادات و باورهای مسیحیان:

- ه - منفعت طلبی شهرهای بندری ایتالیا: ۶۰
- و - قدرت یابی و پیشروی های سلاجقه: ۶۱
- وضعیت جهان اسلام در آستانه ی جنگ های صلیبی: ۶۱
- الف) خلافت عباسی: ۶۱
- ب) خلافت فاطمی: ۶۲
- ج) سلاجقه: ۶۲
- د) اسماعیلیان: ۶۲
- مقدمات جنگ های صلیبی: ۶۳
- الف) شورای کلمون: ۶۳
- ب) اردو کشی تهیدستان: ۶۴
- جنگ های صلیبی: ۶۴
- ج) نخستین جنگ صلیبی: ۶۴
- د) دومین جنگ صلیبی: ۶۵
- ه) سومین جنگ صلیبی: ۶۶
- چهارمین جنگ صلیبی: ۶۸
- نتایج جنگ های صلیبی: ۶۹
- الف) زوال فتوداليسم: ۶۹
- ب) (رشد افکار فرهنگی به دلیل تاثیر پذیری از دنیای اسلام: ۶۹
- ج) (رشد بورژوازی: ۷۰
- د) فتح بیزانس به دست صلیبیون: ۷۰
- ه) (تاثیر تمدن اسلامی در اروپا: ۷۰
- ز) (ظهور پدیده ی دولت، ملت در اروپا: ۷۱
- ح) سقوط بیزانس توسط ترکان عثمانی: ۷۱
- ط) زمینه سازی بروز رنسانس: ۷۲
- تولد شهر - رشد بازرگانی: ۷۳
- الف) شهر: ۷۳
- ب) رشد بازرگانی: ۷۴
- رکونکیستا یا نهضت باز پس گیری اندلس از مسلمانان: ۷۵
- فروپاشی خلافت کوردوبا و آغاز رکونکیستا: ۷۶
- سقوط غرناطه و پایان رکونکیستا: ۷۷

به نام خدا

مقدمه :

سخن اول :

جزوه ی درسی حاضر برای تدریس تاریخ اروپای ۱ که محدوده ی قرون وسطا را در بر می گیرد تهیه گردیده است. به دلیل این که معرفی متنی که مطالب طرح تفصیلی را در برداشته باشد، ممکن نبود، تلاش شده که مطالب جزوه برابر طرح تفصیلی مصوب گروه تاریخ آورده شود. اما در نهایت این جزوه ماحصل مطالبی است که در کلاس درس برای طلاب بین الملل گفته شده است. از آن جایی که هنگام تدریس؛ امکان یادداشت برداشتن برای همه ی دانشپژوهان، به دلیل عدم توانایی در فارسی نویسی سریع ممکن نبود؛ از این رو هم برای آن که متنی یک دست برای همگان فراهم آید و هم کار برای طلاب سهل تر شود؛ اقدام به تهیه ی این جزوه شد. برای تهیه مطالب این جزوه سعی شده از منابع متعدد و گوناگون استفاده شود، علاوه ی بر این که نگارنده زمان قابل توجهی را هم صرف این کار نموده است.

سخن دوم:

به دلیل سابقه ی طولانی زندگی بشر و براساس ویژگی های هر دوره از زندگی یک ملت یا همه ی ملت ها، مورخان تقسیم بندی هایی را برای تاریخ مطرح کرده اند. این تقسیم بندی ها سبب می شوند که شناخت روشن تر و درست تری از گذشته به دست آوریم. برای این کار تقسیم بندی های متعددی ارائه شده است. یکی از مشهورترین تقسیم بندی های تاریخ، تقسیم دوران زندگی انسان به پنج مرحله ی زیر است:

- ۱- دوره ی پیش از تاریخ ۲- دوره ی باستان ۳- دوره ی میانه (قرون وسطا)
- ۴- دوره ی جدید ۵- دوره ی معاصر

این تقسیم بندی است که مورخان اروپایی بر مبنای سیر تاریخ اروپا ارائه کرده اند. ما نیز به پیروی از آن و به دلیل نوع بحث مان بر همین مبنا عمل خواهیم کرد. درس تاریخ اروپای اگر چه محدوده ی زمانی اش دوره ی میانه ی تاریخ اروپا یا همان قرون وسطا را در بر می گیرد، اما برای فهم بهتر تحولات و رویدادهای دوران قرون وسطا آگاهی هر چند مجمل از تاریخ دوره ی باستان اروپا لازم و ضروری است. بدون آگاهی از تاریخ اروپای باستان امکان مقایسه، تطبیق و تفسیر و تحلیل دوره ی قرون وسطا غیر ممکن می نماید. از آن جایی که دانشجویان این مقطع پیش از این واحد درسی را در ارتباط با اروپای باستان نگذرانده اند، در این جزوه تلاش شده تا به اختصار تاریخ اروپای باستان مورد بررسی قرار بگیرد و چشم اندازی از آن برای خوانندگان محترم مجسم گردد. از این رو در ادامه بحثی کوتاه در مورد تمدن های اروپای باستان همانند یونان و روم و تمدن های پیش از یونان مطرح کرده آنگاه به تاریخ دوره ی قرون وسطا خواهیم پرداخت.

اروپای باستان

تمدن یونان باستان

نخستین گروه از تمدنها در امتداد رودهای مصر، بین النهرین و هند شکل گرفته و گروه دوم در کناره های مدیترانه به وجود آمده است. اروپا تا مدتی دراز به معنی کشورهای اطراف مدیترانه بود و از روزگار باستان کشورهای شمالی اروپا، اطلاع زیادی در دست نیست. تصور می شود که تمدن اروپا ابتدا در نواحی شرقی مدیترانه آغاز شده و جزیره کرت در جنوب یونان و کنوسوس از شهرهای این جزیره، نخستین مراکزی بودند که در راه تمدن پیش رفتند.

تمدن های ماقبل یونان:

حفریات باستان شناسی در حدود ۱۸۷۰ م در محل شهرهای تروا، میسن، و جزیره ی کرت نشان می دهد که تمدن های کهن تر از تمدن یونان وجود داشته که بعدها فراموش گردیده اند. این تمدن ها را به دلیل تقدم تاریخ شان بر یونان تمدن ماقبل یونانی یا تمدن کرت و به مناسبت نام یکی از پادشاهان آن تمدن میسن هم می گویند. اطلاعات زیادی در مورد این تمدن ها جز یافته های باستان شناسی و اشعار هومر^۱ در دست نیست. اما از اشیایی مانند شمشیر، نیزه، دشنه، جواهرات، عاج های کنده کاری شده و ظروفی که در آرامگاه ها یافت شده می توان فهمید که فرهنگ و تمدن شکوفایی در منطقه وجود داشته است. از تاریخ سلاطین این تمدن هم چیز زیادی در دست نیست.^۲ به لحاظ سیر تاریخی ابتدا تمدن کرت شکل گرفته که در حدود ۱۴۰۰ پیش از میلاد به خاطر حوادثی که به درستی معلوم نشده دچار انحطاط شده و جای خود را به تمدن میسنی داده است. این تمدن و شهرها، بنادر و اسکله های آن ظاهرا بر اثر آتش فشان، زلزله و امواج سهمگین حاصل از آن نابود شده است.

تمدن یونان:

یونان در جنوبی ترین نقطه شبه جزیره بالکان، از مناطق نزدیک اروپا به آسیا واقع شده است، و به صورت شبه جزیره تنگی میان دریای ایونی و اژه قرار گرفته است. سمت شمال آن مرز مشخصی نداشته و ظاهرا در طول خطی قرار می گرفته که از خلیج امبراسی شروع و در دریای اژه تا مصب رود پته ادامه می یافته است. آسیای صغیر در مجاورت یونان قرار داشت و به همین دلیل یونانی ها بسیاری از مظاهر تمدن شرق را از همین ناحیه اقتباس کردند. علاوه بر آن که آنان به آسیا و آفریقا مسافرت یا مهاجرت می کردند و در بازگشت به سرزمین اصلی خود بسیاری از عناصر فرهنگی و تمدنی آن سرزمین ها را نیز با خود به ارمغان می آوردند.

^۱ - منظومه هومر دارای دو بخش ایلید و اودیسه است. ایلید شرح جنگ ها و اودیسه شرح سرگذشت یکی از فرماندهان می باشد.

^۲ - تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، عباسقلی غفاری، صص ۳۱ و ۳۲.

بذر تمدن یونانی در اصل از کرت آمد و مهمترین کانالی که یونان با استفاده از آن وارث تمدن شرق شد، آسیای صغیر بود. یونانی ها به دلیل مجاورت با این بخش از آسیا بسیاری از دستاوردهای تمدن شرق را در خود داشت، موفق شدند تا به تدریج با تمدن مشرق زمین آشنا شوند و آن را به سرزمین خود متصل کنند.

تمدن روم نیز ریشه در تمدن یونان دارد. رومی ها پس از ویران ساختن کارتاژ^۳ متوجه یونان شدند. آنها در جریان جنگهای پونیک و به بهانه مقابله با دزدان دریایی ابتدا بخش هایی از سواحل بالکان را به تصرف درآورده و تا ۱۴۸ پ م سراسرمقدونیه و یونان را متصرف شدند. رومی ها سپس شروع به اقتباس از تمدن و فرهنگ یونان کردند و تا آنجا پیش رفتند که برخی میان تمدن روم و یونان فرق چندانی قائل نیستند و رومی ها را وارث و ادامه دهنده تمدن یونان به شمار می آورند.

از قرن هشتم قبل از میلاد، یونانی ها ساخت شهرهای جدید در سراسر مدیترانه، را آغاز کردند. یونان باستان از دولت - شهرهای متعدد و مستقلی تشکیل می شد. رشته کوه های موجود و نظام طایفه ای موجب پیدایش این دولت - شهرها گردیده بود. فرمانروایی دولت شهر در دست مقاماتی بود که مسوولیت های ویژه ای نظیر رهبری نظامی، قضاوت و دادرسی یا هدایت امر مذهبی را برعهده داشتند و با نوعی انتخابات به این سمت ها منصوب می شدند. البته همه ی دولت شهرها دارای حکومت هم سان نبودند و قدر مشترک آن ها این بود که بندرت شاه داشتند. مقامات سیاسی در اکثر دولت شهرها مرکب از اشراف زمین دار بود. در دولت شهرهای یونان همه یونانی های آزاد در تمام جنبه های زندگی عمومی مانند سیاست، دین، بازرگانی، صنعت و هنر مشارکت فعال داشتند. مهمترین و قوی ترین این دولت شهرها، شهرهای آتن و اسپارت بود.

دولت - شهر اسپارت :

اسپارت از قدیمی ترین دولت شهرهای یونان بود. مردم آن بیشتر به امور نظامی توجه داشتند. حتی در زمان صلح آنان مانند دوران جنگ از نظم و انضباط خاصی برخوردار بودند. کودکان اسپارتی پس از هفت سالگی آموزش های نظامی می دیدند و در بیست سالگی وارد ارتش می گردیدند. کشت و کار و بازرگانی نداشتند و باید زندگی خود را وقف امور جنگی می کردند. این امور را طبقات پایین تر و بردگان عهده دار بودند. اداره ی امور شهر در دست مجلسی ۲۸ نفره از شیوخ بود که به نوعی توسط مردم انتخاب می شدند.^۴ هر فرد اسپارتی که به سی سالگی می رسی می توانست عضو این مجلس باشد.

دولت شهر آتن :

دولت شهر آتن از شهرهای مهم تاریخی جهان باستان و مرکز دانش و فلسفه و ادب بود. این قسمت از یونان به دلیل کوهستانی بودن برای کشاورزی مناسب نبود لذا آتنی ها برای تامین نیازمندی های خود به دریانوردی و تجارت روی آوردند .

برخلاف اسپارت که حکومتی نظامی داشت آتن شالوده دولتی دموکراتیک را پی ریخت. در قرن ۷ پیش از میلاد حکومت پادشاهی آتن جای خود را به حکومت اشرافی " اریستوکراسی " واگذار کرد. این رو در یونان باستان اشراف، مهمترین طبقه ی اجتماعی به حساب می آمدند که دارای زمین های وسیع کشاورزی بودند.

^۳ - نام شهری باستانی در شمال آفریقا- جایی که اکنون کشور تونس قرار گرفته است.

^۴ - تاریخ اروپا در قرون وسطا، دکتر علی بیگدلی، ص ۴۳ تا ۴۵.

طبقات مردم آتن:

الف- شهروندان آتنی: آتنی‌های اصیل بودند که پدر و مادر آتنی داشتند، می‌توانستند مالک زمین باشند و در اداره‌ی امور شهر شرکت کنند.

ب- خارجی‌ها (بیگانگان): کسانی که والدین‌شان یونانی نبود، اما آزادانه در آتن زندگی می‌کردند، و می‌توانستند پیشه‌ور و بازرگان باشند. اما حق مالکیت زمین و شرکت در اداره‌ی امور را نداشتند.

ج- بردگان: پایین‌ترین طبقه‌ی اجتماعی بودند. اینان بیشتر غیر یونانی و اسرای جنگی بودند. برده در آتن به منزله‌ی ابزار بوده و هیچ‌گونه حقی نداشت.^۵

آتنی‌ها به دانش، فلسفه و هنر علاقمند بودند. و بسیاری از علوم و دانشمندان یونانی از این شهر رخاسته‌اند. سقراط، افلاطون و ارسطو از نام‌های مشهوری‌اند که دولت شهر آتن اسامی آنان را به ذهن شنونده متبادر می‌کند، و این اسامی شکوه و غنای تمدن یونان را.

بذر تمدن یونانی در اصل از جزیره‌ی کرت آمد و مهمترین کانالی که یونان با استفاده از آن وارث تمدن شرق شد، آسیای صغیر بود. یونانی‌ها به دلیل مجاورت با این بخش از آسیا که بسیاری از دستاوردهای تمدن شرق را در خود داشت، موفق شدند تا به تدریج با تمدن مشرق زمین آشنا شوند و آن را به سرزمین خود منتقل کنند.^۶

تمدن یونان باستان بر تمدن‌های پس از خود به ویژه تمدن روم تأثیرات زیادی داشته، و بسیاری تمدن روم را ادامه تمدن یونان می‌دانند. بسیاری بر این باورند که باید تمدن رومی را تمدن یونانی رومی به حساب آورد که در جریان آن، ابتکار و اندیشه از یونانی‌ها و شکوه و بزرگی و کشورگشایی از آن رومی‌هاست.

جنگ‌های داخلی، نابسامانی‌های اجتماعی، حملات اسکندر و جنگ‌های فرسایشی با امپراتوری ایران سرانجام جامعه‌ی یونانی را به ضعف و نهایتاً انجطاط کشاند.

در سده پنجم پیش از میلاد که به دوره کلاسیک معروف است، هنر در یونان به حد کمال رسید. از جمله این هنرها می‌توان به معماری، مجسمه‌سازی، موسیقی، رقص، نمایش، تئاتر و نقاشی باید اشاره کرد. از نظر معماری در یونان بناهای عالی و باشکوهی ساخته شده که بسیاری از آنها هنوز برپا هستند. آتن در این زمینه مقام اول را دارا بود.

در معماری یونانی، "معبد" زیباترین آثار را به خود اختصاص داده است. معبد یونانی‌ها شباهتی به کلیسای مسیحیت یا معابد مصری نداشت. بلکه بنایی کم و عرض طول بود که تنها برای جادادن مجسمه‌ها و ذخایر ایزدان کاربرد داشت. در این میان ستون‌ها نقش اساسی در زیباسازی معابد داشتند و معابدی که به این شکل ساخته می‌شدند، خطوطی ساده و مستقیم و موزن را به نمایش می‌گذاشتند که بکلی از یکدیگر متمایز و مجزا بودند. ساختمان داخلی معبد بی نهایت ساده ساخته می‌شد و دارای طاق‌های متوالی یعنی رواق، حرم و خزانه می‌شد. چون مراسم در بیرون از معبد انجام می‌شد به نمای ظاهری معابد توجه بیشتری می‌شد.

^۵ - تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، ص ۴۶. و تاریخ تمدن ویل دورانت، یونان باستان، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

^۶ - تاریخ اروپا در قرون وسطا، دکتر علی بیگدلی، ص ۲۷.

سبکهای معماری متعددی در یونان باستان وجود داشت که مهمترین آنها سبک ایونی، دوری و کورنت بود. در هر سه سبک به ظاهر بنا بیشتر توجه می شد و ستونها با هم اختلافاتی داشتند.

تمدن روم:

سکنه ی قدیم روم را پاتریسین ها^۷ و پل بین ها^۸ تشکیل می دادند. پاتریسین ها کسانی بودند که پدران شان بنیانگذاران شهر رم بودند، خود را سکنه ی اصلی روم می دانستند و دارای امتیازاتی بودند. پل بین ها اهالی غیر بومی روم بودند که از مناطق دیگر به روم آمده بودند. آن ها موقعیت اجتماعی پایین تری نسبت به پاتریسین ها داشتند.^۹

تمدن رومی را به سه دوره می توان تقسیم کرد:

۱- پیش از جمهوری

۲- دوره جمهوری (حدود ۵۰۰ سال ادامه داشت)

۳- دوره امپراتوری (از ۲۷ پیش از میلاد)

دوره ی پیش از جمهوری:

این دوره مربوط به تاریخ اولیه روم می باشد که اطلاعات در باره ی آن کم و بیشتر مبتنی بر اسطوره و افسانه است. اقوام اولیه روم را ایتالیات ها و لیگورها تشکیل می دادند که هردو از نژاد هندو اروپایی بوده از آلپ مرکزی وارد ایتالیا شدند.^{۱۰} در این دوره شاهد شکل گیری دو طبقه ی اجتماعی در سرزمین روم یا ایتالیا هستیم. پاتریسین ها که اشراف و زمین داران مرفه بودند و خود را ساکنان اصلی روم می دانستند. طبقه ی دیگر پل بین ها بودند. افراد قبایلی که به رومی ها پیوسته و یا از نقاط دیگر به روم آمده و ساکن شده بودند.

در دوره ی پیش از جمهوری، نوع حکومت روم پادشاهی بود. پادشاه برگزیده سنا- مجلسی از بزرگان پاتریسین ها - بود، گرچه خود را نماینده خدایان می دانست.^{۱۱} این دوره زمانی که پادشاهان منتخب تلاش کردند تا به گونه ی خودکامه و استبدادی سلطنت کنند با تصمیم سنا پایان یافت و شکل دیگری از حکومت یعنی جمهوری برقرار گردید.

^۷ - Patriciana

^۸ - Plebeian

^۹ - تاریخ روم باستان، فنودور. پ. کوروفکین، ترجمه غلامحسین دیانت، انتشارات محور، تهران ۱۳۸۱.

^{۱۰} تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، ص ۸۸.

^{۱۱} - همان، ص ۹۳.

دوره ی جمهوری:

پس از کنار گذاشته شدن پادشاهان نوعی از حکومت به نام جمهوری در روم برقرار گردید. این شیوه ی از حکومت نزدیک پانصد سال یعنی تا پایان سده ی اول پ . م دوام یافت. در این سیستم به جای انتخاب یک پادشاه که تا آخر عمر حکومت می کرد، دو کنسول با قدرت های برابر برای مدت یک سال توسط سنا انتخاب می شدند و به اداره ی امور می پرداختند. در این دوره نیز پاتریسین ها هم چنان از قدرت بیشتری برخوردار بودند و کشمکش های دایمی بین آنان و پل بین وجود داشت تا سرانجام در اواخر این دوره پل بین ها نیز توانستند نمایندگان در مجلس سنا داشته باشند. به طور خلاصه می توان این دوره را دارای دو ویژگی مهم دانست:

۱- درگیری بین پاتریسین ها و پلبین ها (تا جنگ کارتاژ)

۲- گسترش قدرت به سراسر ایتالیا (زمینه ساز پیدایش امپراتوری)

جنگ و کشمکش های داخلی، رقابت و درگیری های مجلس سنا، موجب رکود کشت و کار، مهاجرت روستائیان به شهرها و تضاد بین فقراء و اغنیاء گردیده و اوضاع روم را متشتت و نابسامان کرده بود.

دوره ی امپراتوری:

عصر امپراتوری با به قدرت رسیدن اوگوستوس رومولوس در سال ۲۷ پ م آغاز شد. امپراتوری دوره ای جدید در تاریخ روم و اروپا به وجود آورد که طی آن رومی ها تمام اقوام مدیترانه ی غربی را تحت سیطره خود در آوردند و نظم و هماهنگی در سرتاسر قلمرو خود به وجود آوردند که به صلحی رومی معروف گردید.^{۱۲} در این دوره شهروندان رومی از یک قانون مشترک، فرهنگ مشترک و زبان مشترک (لاتین) بهره مند بودند. شبکه ای از راه ها سرزمین های امپراتوری را به پایتخت، رم، متصل می کرد. و سلسله مراتب اداری منسجم و کارآمدی مناطق گوناگون امپراتوری را اداره می کرد.

از حوادث مهم دوره ی امپراتوری می توان به تولد حضرت مسیح و ظهور مسیحیت اشاره کرد. مسیحیت تا سال ۳۱۳ میلادی که توسط امپراتور کنستانتین به رسمیت شناخته شد نقش عمده ای در مسائل امپراتوری داشت. حادثه ی مهم دیگر، تاسیس شهر کنستانتین پول بود که امپراتوری را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم کرد و بعدها منجر به جدایی کلیسای بیزانس از روم غربی گردید.

از اواخر قرن دوم میلادی با تهاجم گسترده ی اقوام ژرمن و بی کفایتی امپراتوران ، امپراتوری روم غربی شروع به انحطاط کرده و سرانجام توسط ژرمن های مهاجم نابود گردید.

^{۱۲} - تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، ص ۱۱۲.

چرایی سقوط امپراتوری روم:

این که چرا و چگونه امپراتوری روم از هم پاشید، محققان بسیاری در صدد پاسخ برآمده اند. ادوارد گیبون مورخ نامدار انگلیسی در کتاب معروف خود^{۱۳} چهار عامل را ذکر میکند: ۱- عظمت بیش از اندازه. ۲- زیاده روی و افراط اشراف. ۳- هجوم بربرها. ۴- ظهور مسیحیت که پیام آن روح سلحشوری رومی ها را تضعیف می کرد. از زمان گیبون تا کنون مورخان بسیاری با نظر وی موافقت یا مخالفت کرده اند. اما در مورد یکی از دلایل، شکست نظامی یعنی هجوم بربرها اتفاق نظر وجود دارد. به قول مورخ فرانسوی، آندره پیگانول^{۱۴} تمدن روم به مرگ طبیعی نمرد. به قتل رسید^{۱۵}

هجوم قبایل بربر به امپراتوری روم:

بربر واژه ای بود که نخستین بار یونانی های از آن استفاده کردند. آنان تمام مردم غیر یونانی را بربر می نامیدند.^{۱۶} رومی ها نیز همین واژه را در مورد اقوام مهاجر و مهاجم مرزهای شمالی و جنوبی خود در اروپا و آفریقا به کار می بردند.^{۱۷} اقوام مرزهای شمالی رومی ها را عموماً ژرمن ها تشکیل می دادند که گروهی از آن ها حدود ۲۰۰ سال پیش از میلاد در سرزمینی که امروزه به نام غرب آلمان نامیده می شود سکنا گزیدند. ژرمن ها به قبیله ها یا اتحادیه هایی تقسیم می شدند^{۱۸} و زندگی شان از راه گله داری و شکار می گذشت. ورود اقوام ژرمن به سرزمین امپراتوری به سه شکل صورت گرفت:

- ۱- به صورت مهاجرت دردسته های کوچکتر به عنوان مزدور و نیروی کار وارد سرزمین امپراتوری می گردیدند.
- ۲- به مرور زمان این مهاجرت ها شکل دسته جمعی گرفته و در دسته های بزرگتری وارد سرزمین امپراتوری می شدند.
- ۳- و در نهایت به صورت تهاجمات نظامی قلمرو امپراتوری روم را دست خوش آشوب کردند. نخستین تهاجم ها در حدود ۲۳۰ میلادی انجام گرفت. رومی ها بیش از دو قرن در مقابل این حملات مقاومت کردند، اما سرانجام به دلیل ضعف و عدم ثبات رهبری روم، جنگ های داخلی، انحطاط تجارت و همه گیر شدن فقر و جنایت در مقابل اقوام مهاجم شکست خوردند و با خلع اوگوست کوچک، آخرین امپراتور روم، امپراتوری هم از بین رفت. سقوط امپراتوری روم غربی، که بزرگترین دولت برده دار جهان باستان بود، پایان تاریخ دنیای قدیم شمرده می شود. با سقوط امپراتوری روم نظام برده داری نیز در اروپای غربی از میان رفت.^{۱۹}

^{۱۳} - the decline and Fal of the roman Empire این کتاب در شش جلد بین سال های ۱۷۷۶ و ۱۷۷۸ م نوشته شده است.

^{۱۴} - Andre pigaiol

^{۱۵} - انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم، دان ناردو، ترجمه منوچهر پزشک، انتشارات ققنوس، تهران ۱۳۸۴.

^{۱۶} - تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، ص ۱۵۴.

^{۱۷} - تاریخ روم باستان، ص ۱۳۸.

^{۱۸} - تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، ص ۱۵۴ تا ۱۵۶. و

^{۱۹} - تاریخ روم باستان، ص ۱۴۶.

اقوام مهاجم ژرمن (بربرها):

۱- ویزیگوت‌ها: یا گوت‌های غربی، یکی از دو شاخه اصلی گوت‌ها - از ژرمن‌های شرقی - بودند. اینان امپراتوری روم را در دوره‌ی کوچ آشفته ساختند. امپراتوری روم شرقی به امید آن که بتواند آن‌ها را داخل ارتش خود کند اجازه‌ی استقرار به آن‌ها در نواحی شمال شرقی امپراتوری را داده بود.^{۲۰} آنان در سال ۴۱۰ میلادی رم را تصرف و آن را غارت کردند. پس از فروپاشی روم غربی ویزیگوت‌ها تا دو سده و نیم دیگر در اروپا نقش بزرگی را بازی کردند. در آغاز سده پنجم میلادی ویزیگوت‌ها به شبه جزیره ایبری کوچیدند و در آن جا پایه‌های حکومتی پی ریختند که بازماندگانشان تا سده هشتم، تا زمان حمله‌ی مسلمانان به شبه جزیره ایبری، حکمروایی می‌کردند.

۲- استروگوت‌ها: یا گوت‌های شرقی، در حدود ۴۶۰ میلادی در دشت‌های مجارستان کنونی در ساحل راست رود دانوب اقامت داشتند. آنان به طور مستمر امپراتوری را مورد تاراج و غارت می‌کردند. امپراتور چون نتوانست آن‌ها را سرباز خود کند، به ایشان اجازه داد تا در ایتالیا سکنا گزینند. استروگوت‌ها در ۴۸۹ میلادی امپراتور اودوآکر را شکست داده و بر ایتالیا مسلط شدند. استروگوت‌ها بر خلاف دیگر مهاجمان که فقط رم را غارت و به راه خود می‌رفتند، در رم ماندند و کوشیدند عظمت گذشته‌اش باز گردانند. اما سی سال بعد قدرت آن‌ها رو به افول گذاشت و از بین رفتند.^{۲۱}

۳- وندال‌ها: وندال‌ها یکی از قبیله‌های ژرمنی شرقی بودند که در سده پنجم میلادی به سرزمین امپراتوری روم وارد شدند. وندال‌ها در همان سده به مناطق گل، اسپانیا، رم و شمال آفریقا تاختند و بخشی از تمدن‌های آن سامان را نابود ساختند.

وندال‌ها پیش از ورود به آفریقا چندی در جنوب اسپانیا نشیمن گزیدند و گفته شده که نام اندلس در اسپانیا برگرفته از نام وندلوسیا (سرزمین وندال‌ها) است.

فرانک‌ها:

یکی از قبایل متعدد ژرمن‌های غربی محسوب می‌شدند. آنها از مرکز آلمان به داخل امپراتوری روم آمدند و به عنوان هم‌پیمان روم قبول شدند. آن‌ها چندین بار زمانی که در گل به سر می‌بردند به دفاع از امپراتوری روم برخاستند. برای مثال در ۴۵۱ در برابر هون‌ها جنگیدند.^{۲۲}

فرانک‌ها توانستند حکومتی دیرپا در بخش اعظم فرانسه امروزی و مناطق غربی آلمان بر پا کنند. قلمرو آن‌ها هسته‌ی تاریخی دو کشور آلمان و فرانسه امروزی را شکل داد.

هون‌ها:

^{۲۰} - انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم، ص ۱۰۶.

^{۲۱} - تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، ص ۱۵۷.

^{۲۲} - تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، ص ۱۵۶.

هون یا ، هفتالی قومی صحراگرد از مغولستان بودند که در سده‌های چهارم و پنجم میلادی به سوی غرب مهاجرت کرده و به موازات آمودریا کوچ‌نشین‌هایی تأسیس کردند. هون‌ها گروهی متحد از قبایل مختلف بودند. خاستگاه هون‌ها آسیای میانه و شمال چین بود اما به مرور به سوی غرب مهاجرت کرده و بیش از هزار سال نام خود را در نقشه آسیا و اروپا به عنوان قومی جنگجو ثبت کردند. از سده سوم پس از میلاد، قسمتی از هون‌ها به غرب مهاجرت کرده و با با امپراتوری روم آشنا شدند. به قول مورخین زمان، هون‌ها مداوماً به شهرهای امپراتوری روم شرقی (بیزانس) حمله کرده، شهرها را آتش زده و به کسب غنیمت می‌پرداختند. در قرن چهارم امپراتوری بیزانس که خود به همراه امپراتوری روم غربی مشغول جنگ با وندال‌ها و گوت‌ها بود و تضعیف شده بود، با هون‌ها وارد مذاکره شده و با بخشیدن سالیانه مقدار زیادی طلا و همچنین اعطاء زمین به آن‌ها، برای مدتی آن‌ها را از حمله بیشتر باز می‌دارد. زمینی که رومی‌ها به هون‌ها می‌بخشند بخش غربی مجارستان امروزی است که نام لاتین آن یعنی هونگاریا (Hungaria) به معنی سرزمین هون‌ها، با کمی تفاوت در زبان‌های اروپایی امروز همچنان دیده می‌شود.

اما پس از صلح موقتی با روم، سرکرده ی هون‌ها آتیلا، که آرزوی برقراری امپراتوری در سر داشت وارد جنگ با امپراتوری بیزانس شده و در ۴۴۳ م. بیش از ۶۰ شهر بیزانس در بالکان و یونان امروز را ساقط می‌کند. بعد از آن آتیلا متوجه ضعف امپراتوری روم غربی شده و از ۴۵۱ به مدت چند سال به گل، کاتالونیا و نواحی شمال ایتالیا لشکر کشی می‌کند. حتی در سال ۴۵۲ آتیلا به رم، پایتخت امپراتوری روم غربی نزدیک شد و مورخین در اینکه چرا رم را تصرف نکرد شک دارند. عده‌ای برگرفته از نوشته‌های کلیسا معتقدند که پاپ لئوی اول در دیداری با آتیلا او را متقاعد ساخت که از ساقط کردن رم چشم پوشی کند. عده‌ای دیگر معتقدند که سپاه هون‌ها از ترس بیماری همه‌گیری که در رم شایع شده بود از تصرف آن شهر چشم پوشی کردند.

آغاز قرون وسطا

۴۷۸ م

معنا و محدوده ی زمانی قرون وسطا:

در رابطه با آغاز و پایان قرون وسطا نظریه ی واحدی وجود ندارد. به طور کلی فاصله ی سقوط امپراتوری روم غربی تا آغاز قرون جدید (یعنی سقوط قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ و یا به قولی کشف آمریکا در ۱۴۹۳ م) را دوره ی قرون وسطا می نامند. بدیهی است که اصطلاح قرون وسطا (به فارسی، سده های میانه) صرفا خاص تاریخ اروپاست و در دیگر نقاط جهان ، مشابهی نداشته و ندارد.

معمولا نخستین سده های قرون وسطا را که از حدود ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ میلادی ادامه داشت سده های تاریک نامیده اند. چون این سده ها و سده های بعدی قرون وسطا دوره های مهمی در تکوین تاریخ تمدن غرب به حساب می آیند، بنابر توضیح بیشتر در چگونگی پیدایش اصطلاح مذکور ضروری می نماید. دانشمندان، تاریخ اروپا را به عصر باستان میانه و نوین تقسیم کرده اند. تاریخ باستان با یهودی ها آغاز می شود و تاریخ یونانی ها و رومی ها را در برمی گیرد. تاریخ نوین با سقوط قسطنطنیه یا با کشف آمریکا آغاز می گردد. دوره ی مابین عصر باستان و نوین یعنی از حدود ۵۰۰ م تا ۱۴۹۲ م را سده های میانه نامیده اند.

در رابطه با ویژگی های قرون وسطا نیز مورخان اتفاق نظر ندارند. به طور کلی حاکمیت و افزایش قدرت کلیسا و فئودالیسم (بزرگ زمین داری) ، کاهش قدرت پادشاهان، از رونق افتادن تجارت و تنزل شهر نشینی از خصوصیات قرن وسطا محسوب می گردد. افزایش نیروی فئودال ها، زندگی قلعه نشینی را به دنبال داشت. هم چنین در این عصر درگیری بی پایان شوالیه ها و جنگاوری آن ها را شاهدیم. ماجرای جنگ های صلیبی ، جنگهای صد ساله و اقتدار پاپ نیز از ویژگی های قرون وسطا تلقی می گردند.^{۲۳}

تاریخ نویسندگان همان طور که در مورد تاریخ به طور کلی عمل می کنند، قرون وسطا را نیز به دوره های تقسیم می کنند. سه دوره ی عمده ی این تقسیم بندی عبارتند از: قرون وسطای اولیه از ۵۰۰ تا تاجگذاری شارلمانی در ۸۰۰

۲۳ - تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرون بیستم، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.

م، قرون وسطای میانی از عصر امپراتوری مقدس روم تا پایان جنگ های صلیبی (۱۲۹۵م)، و قرون وسطای پسین که بعد از جنگ های صلیبی شروع شد و تا رنسانس و اصلاحات دینی ادامه یافت.

دوره اول قرون وسطا:

دوره اول از استقرار قرون وسطا در سال ۴۷۶ م شروع و تا سال ۸۰۰ م که مصادف با تاجگذاری شالمانی است ادامه یافت. در این دوره کلیسا بدون تعارض داخلی و دور از تهدید خارجی بر تمامی مواضع قدرت مسلط شد. در ابتدای قرون وسطا پاپ به عنوان جانشین عیسا مسیح رسالت خود را هدایت افراد به سوی رستگاری و دوری جستن از وابستگی های دنیوی می دانست. اما با حمله ی مسلمانان در سال ۷۱۱م به اروپا فهمید که دیگر با دستورالعمل های ساده دینی - اخلاقی نمی تواند تعارضات داخلی و تهدیدات خارجی را مهار کند. بنابر این برای مقابله با دشمن قدرقدرت (مسلمانان) ناچار شد دین را معطوف به رهیافت نظامی کند. به همین دلیل علی رغم میل باطنی خود امپراتوری را با نهادن تاج بر سر شارلمانی در سال ۸۰۰ م تحت عنوان امپراتور مقدس روم تاسیس کرد. این حادثه سرآغاز جدایی قدرت دینی و سیاسی و نقطه عطفی در تاریخ قرون وسطا و حیات مسیحیت پس از رسمیت یافتن مسیحیت در رم به فرمان کنستانتین در سال ۳۱۳م بود.

ویژگی های قرون وسطای اولیه:

در دوره ی اولیه قرون وسطا علی رغم قدرت یابی روز افزون کلیسا، هم چنان شاهد تفکیک دین و سیاست هستیم. هم چنین دین نیازی به رویکرد علمی - فلسفی نمی دید. زیرا مدعی بود که آنچه مورد نیاز بشر است مسیحیت در خود دارد^{۲۴}. هم چنین در این دوره، بعد از فروپاشی امپراتوری روم و تغییر کیش جامعه به مسیحیت، آرام آرام شاهد تحول در ساختار اجتماعی و اقتصادی هستیم. عمده ترین تحول در زیر بنای اقتصادی این جوامع صورت گرفت؛ یعنی نظام تولیدی مبتنی بر برده داری جای خود را به نظام تولید مبتنی بر ارباب و رعیتی یا فئودالیتته داد. در نظام فئودالیتته همانند نظام برده داری دو طبقه اجتماعی اصلی در ارتباط با مناسبات تولید نقش تعیین کننده داشتند.

۱. طبقه فئودال یا زمین داران، که صاحبان املاک و اراضی، کشتزارها، مزارع، چمنزارها، مرغزارها، شکارگاه ها و حتی بیابان ها و کوه ها بودند و در قلعه ها، ده ها و قصبه های اربابی زندگی می کردند.

۲. طبقه عظیم و گسترده دهقانان و کشاورزان و همراه با دیگر طبقات میانی و متوسط، که در خدمت اربابان و فئودال ها بودند.

در این دوران یک نوع تمایز بین نظام فئودالیتته به عنوان نظام سیاسی با نظام کلیسا به عنوان نظام فکری - فرهنگی به چشم می خورد. کلیسا و قدرت سیاسی به دلیل نیازهای دوجانبه به یکدیگر به موازات هم حرکت می کنند. استقرار رژیم فئودالی و اقتصاد معیشتی یا اقتصاد طبیعی اروپا را به حوزه های پراکنده ی قدرت سیاسی تقسیم کرد و مناسبات اجتماعی در یک سیکل بسته و درون گرا عمل برقرار گردید.

^{۲۴} - تاریخ اروپا در قرون وسطا، دکتر علی بیگدلی، صص ۱۶ - ۱۷.

دوره دوم قرون وسطا:

دوره ی دوم یا دوره ی میانه قرون وسطا از عصر امپراتوری مقدس روم تا پایان جنگ های صلیبی ادامه یافت. در این دوره مرزبندی و تفکیک دین و سیاست از میان برداشته می شود. تا پیش از این، کلیسا و قدرت سیاسی از هم جدا بودند و با هم کاری نداشتند. اما با ورود به قرون وسطی میانه کلیسا داعیه سیطره یافتن بر عالم سیاسی را در سر می پروراند. به عبارتی دیگر بین دین و سیاست نوعی وحدت ایجاد می شود. پاپ ها هستند که پادشاهان را تعیین می کنند و بر آنها نظارت کامل دارند.

در این دوره شارلمانی دست به نوعی رهیافت علمی منتهی در سایه حمایت کلیسا زد. زیرا روابط امپراتور با پاپ بسیار دوستانه بود. این رهیافت تحت عنوان رنسانس کارولنژین^{۲۵} یا رنسانس شهری نقطه ی شکل گیری اندیشه ی مدرنیته و جنبش فکری را از قرن دوازدهم فراهم آورد.

البته در همین دوره است که به تدریج تضاد میان اندیشه ی علمی و باورهای دینی آشکار می گردد. برای مثال در حوزه ی علم، تجربه و آزمایش به جای روش قیاسی مورد حمایت قرار گرفت. یا برای اولین بار یک دستگاه فلسفی مدرن توسط پیترآبلار فرانسوی برای مقابله ی با کلسیا به وجود می آید. او در کتاب معروف خود "خلاصه ی دیالکتیک" اعلام کرد: ایمان جهت مقبولیت خود در برابر عقل باید نیازهای آن را برآورده کند و خود را به سلاح استدلال بیاراید. ضمنا او کوشید که اولاً دین و عقل را از سلطه ی قدرت برهاند، و ثانیاً موجبات سازش و وحدت میان الاهیات و فلسفه را فراهم آورد.^{۲۶}

دوره سوم قرون وسطا:

در دوره ی سوم و پایانی قرون وسطا که بعد از جنگ ها صلیبی ۱۲۹۶ م شروع شد و تا رنسانس و اصلاحات دینی ادامه یافت عملاً عصر تاخر دیانت نسبت به علم و سیاست بود. دوره ی پایانی قرون وسطی همراه با ظهور و برآمدن جنبش های اجتماعی و سیاسی مختلفی است. جنبش هایی که زمینه های پیدایش نهضت های فکری - علمی و در نهایت سر بر آوردن دوران نوزایی را در سده های ۱۴ و ۱۵ میلادی فراهم می کنند. هم چنین در این دوره دولت های استبدادی مطلقه دیگر از پاپ تبعیت مطلق نمی کردند بلکه خود را نماینده و سایه ی خدا بر روی زمین می دانستند. فلسفه از حیطه ی کلیسا بیرون می رود و دو پدیده ی نوین یعنی ادبیات و هنر بر پایه تفکر اومانیستی و نگرش های سکولاریستی ظاهر می گردند. برای مثال دانته نماینده ی ادبیات مدرن، در کتاب جنجالی خود کمدی مراتب دوزخ، برزخ و بهشت را با تمسخر ترسیم می کند. او ضمن تجلیل از اندیشه ی اومانیستی و پرژیل ادیب و شاعر بزرگ رم باستان، برضد معتقدات تنگ نظرانه ی کلیسایی اعتراض کرده و آزادی و تجدد گرایی را می ستاید.

بالاخره جنبش اصلاح دینی آخرین ضربه را بر جزمیت کلیسا وارد می کند. و به این ترتیب رخدادی به نام رنسانس به دوران پرفرازونشیب قرون وسطا و عصر مطلق گرایی کلیسا پایان می دهد. هرچند در عصر رنسانس هیچ شمشیری علیه دین و کلیسا کشده نشد بلکه کلیسا بازسازی گردید اما مسیحیت که تاکنون نظارتی عام بر تمام ابعاد مادی و معنوی زندگی انسان داشت، در حاشیه ی زندگی تنها به تصحیح روابط خالق و مخلوقی بسنده کرد.^{۲۷}

^{۲۵} - renaissance Carolingiene

^{۲۶} - تاریخ اروپا در قرون وسطا، دکترعلی بیگدلی، ص ۱۷.

^{۲۷} - تاریخ اروپا در قرون وسطا، دکترعلی بیگدلی، ص ۱۸ و ۱۹.

دو نحوه نگرش به قرون وسطا :

دو نگاه به قرون وسطا را می توان در بین مورخان اروپایی یافت. نگاهی منفی که از آن دوره به عنوان قرونی تیره یاد می کند، و نگاهی که آن را واجد اهمیت و تاثیرگذار بر دوره های بعدی خود می داند.

مورخان مدرنیست از رنسانس به بعد تلاش کرده اند تا چهره ای یکسره تاریک، خشن و سیاه از قرون وسطی ارائه دهند؛ گویی که در این دوران هیچ بحث و تحقیق ارزشمند فلسفی و کلامی و یا پیشرفتی صورت نگرفته و چراغ معرفت و تفکر، یکسره خاموش بوده است.

این ضدیت مدرنیست ها با قرون وسطی را می توان به دلیل توجه ظاهری تفکر قرون وسطایی به معانی متعالی و مذهبی (هرچند مسخ شده) دانست، که ریشه در دشمنی بیمارگونه ی اومانیزست ها و ماتریالیست های مدرن با مذهب ممسوخ قرون وسطایی دارد.

به طور خلاصه آنان دوره ی قرون وسطا را با ویژگی هایی چون عصری واپسگرا، خرافاتی و نادان بودن مردم و ایستایی پیشرفت در تمام زمینه ها، هزارسال عقب ماندگی فکری و بی عدالتی اجتماعی بر می شمارند که دوره ی باستان را از عصر روشنگری جدا می کند.^{۲۸}

اما حقیقت این است که در یونان و روم هم خرافه پرستی و نادانی وجود داشت و امروزه نیز هنوز وجود دارد. گرچه فرهنگ قرون وسطا با فرهنگ دوره ی باستان متفاوت بود، اما در آن ریشه داشت. در واقع یک دلیل اهمیت قرون وسطا این است که آفریننده ی یک تمدن و پیش درآمد مستقیم فرهنگ مدرن غربی می باشد.^{۲۹} در قرون وسطی متفکران بزرگ و متکلمان بزرگی نظیر (سنت آگوستین) و (سنت آبلار) و (قدیس اکهارت) ظهور کرده اند. البته دوره ی آغازین تاریخ قرون وسطی، بیشتر تحت تأثیر میراث مسیحیت ممسوخ بود، اما با نزدیک شدن به پایان قرون وسطا به ویژه از حدود قرن سیزدهم میلادی به بعد، شاهد غلبه ی میراث عقل گرایی یونانی بر توجهات اشراقی متأثر از مسیحیت هستیم. نکته ای که زمینه های زوال تفکر سده های میانه و ظهور عقل گرایی خودبنیاد در قرون چهاردهم و پانزدهم را فراهم می کند. هم چنین این عصر، دوره ی پیدایش مفاهیمی نظیر ملت، سرمایه داری، دانشگاه ها، علوم تجربی، کلیساهای کاتولیک و ارتدکس، عشق رمانتیک و شهرها و شهرک های امروزی بوده است.^{۳۰}

^{۲۸} - قرون وسطای اولیه، جیمز آ کوریک، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص ۱۰.

^{۲۹} - همان، ص ۱۱.

^{۳۰} - همان، ص ۱۲.

نظام سیاسی اجتماعی قرون وسطا

قرون وسطا بر سه پایه یا رکن استوار بود:

کلیسا - فئودالیسم و حکومت های محلی. فئودالیسم از مهمترین ارکان جامعه ی قرون وسطایی به حساب می آمد، زیرا کلیسا و مسیحیت نیز براساس نظم فئودالی اداره می شد. فئودالیسم به عنوان زیرساخت مناسبات اجتماعی - اقتصادی قرون وسطا عامل گفتمانی وهمبستگی جامعه بود و چارچوب های فرهنگی - سیاسی و حتا مذهبی نیز طیف الگوهای فئودالیته تنظیم شده بود.

فئودالیسم سیستم سیاسی فئودالیته^{۳۱} است. فئودالیته کیفیت و چگونگی شرایط واگذاری زمین از سوی یک واسال بزرگتر به واسال زیردست است. زمانی که که کلویس نخستین پادشاه فرانک ها و موسس نخستین سلسله ی حکومتی به نام مروونزین ها، زمین های امپراتوری را تصاحب کرد، به عنوان مالک کل و بلامناع از طرف زیردستان به عنوان ارباب بزرگ یا سینیور بزرگ شناخته شد. او مرغوب ترین زمین ها را برای خود برداشت و بقیه را به سرکرده ی سپاهیان خود واگذار کرد. این سرکرده در حالی که واسال شماره یک یا رعیت سینیور بزرگ یا پادشاه بود. بخشی از زمین های خود را به زیردستانش می داد تا تبعیت او را گردن نهند و در جنگ در رکاب او باشند. این زیردست که زمین می گرفت، فقط واسال سرکرده یا سینیور بالا دست خود بود. این سرکرده درحالی که واسال شماره یک پادشاه بود. سینیور شماره ی دو (بعد از پادشاه) برای زیردستان خود به حساب می آمد.

اگر هر می را در نظر بگیریم، پادشاه در راس هرم به عنوان زمین دار و ارباب شماره ی یک قرار داشت. بلافاصله زیردست شاه، واسال یا رعیت شماره ی یک ارباب بزرگ (پادشاه) قرار می گرفت. این زیردست پادشاه بخشی از زمین ها را به زیر دستان خود می داد و ارباب آن ها محسوب می شد. آنانی هم که از او زمین می گرفتند، رعیت او محسوب می شدند. فئودالیسم به عنوان تقسیم حاکمیت میان مجموعه ای از شاهزادگان و اربابان، برجسته ترین ویژگی قرون وسطاست. فئودالیسم از کلمه ی لاتین Feudataive و از feud مشتق شده است. feud در نگارش به مرور زمان به شکل feod درآمد و زمین یا fief معنی می دهد. تا مدت محدودی این دو کلمه تنها به طور محدود در مفهومی حقوقی به کار می رفت.

هنگام یورش مسلمانان به اروپا (۷۱۱م) شارل مارتل سرفرماندهی سپاه فرانک ها چون نیروی کافی، مخصوصا سواره نظام برای جنگ با سواران عرب نداشت قسمتی از اراضی کلیسا را گرفت و به قطعات کوچک تقسیم کرد و به نسبت ارزش نظامی هر کس قطعه ای بزرگتر به او داد. در مقابل آنان مجبور بودند در صف سواره نظام او خدمت کنند. زمین های واگذار شده را بنفیس (اقطاع) و سپاهیان را که صاحب زمین می شدند واسال می گفتند. واسال ها نه فقط با مسلمانان جنگیدند، بلکه دهقانان آزاد را که مالک زمین خود بودند، در نتیجه ی آزار و اذیت مجبور کردند، زمین های خود را به واسال ها واگذار کنند و خود به سرف^{۳۲} تبدیل شوند.

۳۱ - Feodalite

۳۲ - serf

سرف ها وقتی زمین خود را از دست می دادند یا به زمیندار بزرگتری پناه می بردند و یا زیر دست همان کسی می شدند که زمین شان را به زور گرفته بود. سرف ها به زمین وابسته می شدند، یعنی این که نمی توانستند بدون اجازه ارباب زمین را ترک کنند و روی زمین ارباب دیگری به کشت و کار بپردازند. حتا با زمین خرید و فروش می شدند.^{۳۳}

اتفاق مهمی که در نتیجه ی واگذاری زمین به عده ی محدودی از نزدیکان شاه و حتا با تصرف املاک مردم رخ داد، طبقاتی شدن جامعه قرون وسطا بود. به گونه ای که تعداد کمی با گرفتن زمین و اجیر کردن دهقانان آزاد که اینک به شکل سرف درآمده بودند به قشر ثروتمند یا اشراف تبدیل شدند و طبقه و نظام فئودالی پی ریزی شد.

به این ترتیب نظام سرواژ^{۳۴} به وجود آمد. نظامی که دهقانان یا سرف ها در قبال استفاده از زمین فئودال ناگزیر از به جا آوردن تکالیف مختلفی بودند. سرف می بایست زمین ارباب را شخم می زد، می کاشت، درو و خرمن کوبی می کرد. در ساخت و تعمیر خانه ارباب و مرمت جاده ها کمک می کرد. گندم شان را باید در آسیاب ارباب آرد می کردند و نان شان را باید در نانوايي ارباب می پختند. سرف عیر از این خدمات که به بیگاری معروف بود بایستی بهره مالکانه ای به صورت جنسی نیز به ارباب پرداخت می کرد.

تا زمان حیات شارل مارتل یا شارل کبیر به دلیل قدت افسانه ای او، فرماندهانی که از او زمین گرفته بودند فقط تا وقتی که زنده بودند یا توانایی همراهی در جنگ ها را داشتند، زمین در اختیارشان می ماند. اما پس از شارل ، جانشینان او قدرت مقابله با اشراف یا فئودال های بزرگ را نداشتند، زیرا برخی از فئودال ها هیچ گونه حسابی از پادشاه نمی بردند. آنان در منطقه ی خود، شاهی کوچک بودند که مالیات می گرفتند. قضاوت می کردند و برای تصرف املاک همسایگان خود می جنگیدند. بنابر این از نیمه ی دوم قرن نهم و در عصر جانشینان شارلمانی مالکیت اقطاع موروثی گردید. این املاک موروثی به فیف یا تیول شهرت یافتند.

این نظام اجتماعی که از دو طبقه فئودال و سرف تشکیل شده بود و قدرت سیاسی در دست فئودال بود و سرف را استثمار می کرد به نظام فئودالی یا سرواژ معروف شد.^{۳۵}

چرا نظام فئودالی شکل گرفت؟

استقرار نظام فئودالی محصول شرایط هرج و مرج و ناامنی ناشی از سقوط امپراتوری روم بود. این نظام در جایی که دیگر از سلسله مراتب فرماندهی سابق خبر و اثری نبود، نظم تازه ای ایجاد کرد و سلسله مراتب فرماندهی تازه ای را جایگزین نظام قبلی ساخت.

در امپراتوری روم، دستگاه دیوان سالاری برای جامعه ی امپراتوری، نظامی را فراهم آورده بود که در آن حکومت مرکزی در رم آن را از طریق سرپرستی و نظارت حفظ می کرد. اما با سقوط امپراتوری روم غربی، روش حفظ سلسله مراتب فرماندهی امپراتوری، که از امپراتور و سنا به استان ها، شهرها و شهرک ها امتداد می یافت، از بین رفت و می بایست طی

^{۳۳} - تاریخ سده میانه، آگیبالووا، دنسکوی، ترجمه رئیس رحیم نیا، انتشارات پیام، تهران ۲۵۳۷، ص ۲۴.

^{۳۴} - Servage

^{۳۵} - تاریخ قرون وسطا، کاسمینسکی، ص ۲۳ و ۲۴.

قرون وسطا راه های تازه ای نخست برای ایجاد و سپس حفظ سلسله ی جدید فرماندهی پیدا می شد. فئودالیسم این کار را انجام داد.^{۳۶}

فئودالیسم میزاث مشترک رمی - ژرمن بود. القاب کنت و دوک^{۳۷} از رم منشاء می گرفت. هردو رتبه در اصل مقام نمایندگان امپراتوری بود که بر امور محلی یک ناحیه نظارت داشتند. یک کنت مسوولیت یک منطقه را به عهده داشت، در حالی که که یک دوک چندین منطقه را اداره می کرد. در دوره شارلمانی این القاب به زمینداران و نزدیکان امپراتور داده شد و سپس عمومیت پیدا کرد و در خانواده ها موروثی شد. زیرا در نظام فئودالی تمام املاک و اموال و القاب به فرزند ذکور ارشد می رسید. چون رسم بر این بود که پی از مرگ فئودال و وضعیت او هم چون زمان حیاتش حفظ شود. معمولا فرزندان ذکور کوچکتر از تمام امتیازات محروم می شدند و همین امر موجب نارضایتی آنها نسبت به برادر بزرگترشان می شد. گاهی جنگ های فئودالی نتیجه ی همین درگیری ها بود.

سازمان اربابان فئودال محلی، که بر املاک غیر شهری حکومت می کردند که ملک اربابی یا "مانور"^{۳۸} نامیده می شد، هسته ی اصلی جامعه ی قرون وسطا را تشکیل می داد، نیز از رسوم رمی گرفته شده بود. حتا پیش از فروپاشی نهایی امپراتوری روم، زمینداران محلی از کسانی که در املاک آن ها زندگی می کردند مراقبت بیشتری به عمل می آوردند. به طور خلاصه اگر بخواهیم ساختار نظام فئودالیه را به صورت هر می ترسیم کنیم، باید گفت که در راس این هرم ارباب و زمین دار بزرگ قرار داشت. وظیفه ی او اداره ملک و حفظ نظم و امنیت آن بود. هم چنین بین مردم قضاوت می کرد و به نوبه ی خود از شاه تبعیت می کرد. در رده ی بعدی شوالیه قرار داشتند. رده ی بعد از شوالیه ها، رعایا قرار داشتند که خود به دو دسته ی رعایای وابسته به زمین یا همان سرف ها و رعایای آزاد تقسیم می شدند. سرف ها در ملک اربابی به کار و کشاورزی و بیگاری می پرداختند و در عوض سهمی از محصول داشتند و ارباب از آن ها حمایت می کرد. رعایا آزاد کسانی بودند که برای یافتن کار از روستایی به روستایی دیگر می رفتند و هر کجا که کار می یافتند، تا پایان کار همان جا می ماندند. آنان فاقد حمایت اربابی بودند.

^{۳۶} - قرون وسطای اولیه، جیمز آ کوریک، ص ۷۸.

^{۳۷} - Conntesse - DUCHESSÉ : القابی بود که معمولا به ندیمه های دربار داده می شد. آنان دختران یا زنان اشراف بزرگ بودند که با دربار آمد و شد داشتند.

^{۳۸} - Manor



شوالیه گری:

شوالیه گری کار خطرناک و پرماجرایی بود. آنان سوارکارانی ماهر و شمشیرزانی قابل و بی باک بودند. شوالیه ها به جوشنی از زنجیر یا زره بافته شده ملبس بودند. حتا اسبان خود را با زره می پوشانند. یک شوالیه کامل السلاح حدود چهل و پنج کیلو ابزار و ادوات جنگی با خود حمل می کرد. آنان از کودکی آموزش اسب سواری و شمشیرزنی می دیدند. پسر ارشد فنودال در سن هفت سالگی به خانه کنتی فرستاده می شد و در آن جا با پسران هم سن و سال خود رسم شوالیه گری می آموخت. در چهارده سالگی دستیار شوالیه ای کارکشته می شد و به جنگ می رفت.^{۳۹}

کلیسا به منظور جلوگیری از خوی وحشی گری و جنگاوری شوالیه ها که دست به کشتن هم کیشان خود می زدند و اجتماع مسیحی را نا امن می کردند از قرن دوازدهم با صدور فتوایی شوالیه ها را از کشتن یکدیگر منع کرد و خون ریزی و عقاید کلیساتشویق کرد. کلیسا شوالیه ها را به کشتن مسلمانان، دشمنانی که مزار مقدس مسیح را اشغال کرده اند ترغیب می کرد. به این ترتیب شوالیه ها جذب کلیسا شدند و نقش مهمی در جنگ های صلیبی بر عهده گرفتند. هم چنین کلیسا توانست میان نیروهای متفرق که بیستر اوقات خصم یکدیگر بودند نوعی همبستگی به وجود آورد.

شوالیه هایی که در خدمت کلیسا قرار می گرفتند طی مراسم خاصی وسایل جنگی خود را از کشیش تحویل می گرفتند. برای پاک شدن از گناهان ابتدا حمام رفته بدن خویش را تطهیر می کردند و با پوشیدن لباس سرخ آمادگی خود را برای ریخته شده خون شان در راه کلیسای مقدس به نمایش می گذاشتند.

^{۳۹} - تاریخ قرون وسطا، ا. ومان براین، ص ۲۴.

این تاثیر کلیسا بر شوالیه ها را می توان حمل بر نقش و تاثیر گذاری کلیسا در همبستگی اجتماعی در جامعه ی اروپایی قرون وسطا حمل کرد. هم چنان که در دولت شهرهای یونان تفاهم هنجارهای حقوقی و احترام به موازین قانون و آزادی و یا در جامعه روم افتخار ناشی از قدرت و نظم حاصل از حقوق رمی این نقش را بازی می کرد.^{۴۰}

نظام فئودالی تا حدود زیادی با نظم برده داری به عنوان زیر ساخت مناسبات اجتماعی و اقتصادی رخ هماهنگ بود. در اواخر عصر امپراتوری روم ، رعایای وابسته به ارباب یا سرف ها به دلایل اقتصادی و مذهبی هم سنگ بردگان بودند. در عهد باستان سرف ها از میان بردگان آزاد شده، اسیران جنگی و رعایایی که قدرت اداره خویش را نداشتند انتخاب می شدند.^{۴۱} در قرون وسطا اغلب اتفاق می افتاد که رعایای آزاد نیز به عللی کاملا متفاوت در ردیف سرف ها قرار داده می شدند.

در قرون وسطای اولیه خصوصا طی دو قرن پس از مرگ شارلمانی (۸۱۴ م) ، اروپای غربی تاریک ترین دوران خود را گذراند زیرا خلاء قدرت شارلمانی که منجر به تجزیه امپراتوری شد از یک طرف و وجود پادشاهان نالایق که یا یکدیگر می جنگیدند از یوی دیگر، امنیت را از میان برداشته بود. فساد، تباهی و دزدی همه جا را گرفته بود. ترس و نامنی باعث شده بود که مردم ضعیف و فقیر برای بقای خود و خانواده ی خود به املاک پناه برده و خود را ضمیمه ی املاک اربابان بزرگتر کنند و خود و پسران شان در خدمت نظام اربابان درآیند.^{۴۲}

نامنی ناشی از عدم تمرکز قدرت سیاسی شایسته، روح شوالیه گری و دفاع از خودم ، پناه بردن ضعفاء به اغنیاء و همراه شدن مسیحیت با خرافا و آیین های کهن رمی، زمینه های فرهنگی فئودالیسم را فراهم آورد. در چنین شرایط بود که انزواگرایی و کناره گیری از فعالیت ها اجتماعی با نام رهبانیت و دیرنشینی بیش از پیش گسترش یافت. جنگ های صلیبی در واقع مفری برای نجات از این تنگناها بود.

بنابراین نظام فئودالیسم و فئودال ها که پادشاهان کوچک محلی بودند بقای خود را مرهون حفظ و تداوم سه اصل می دانست: اول حمایت کلیسا از فئودالیسم، زیرا خود کلیسا نیز به رسم فئودالیت اداره می شد. پاپ و طاسقف و حتا کشیشان صاحب املاک وسیع بودند. ضمن آنکه کلیسا اصل اطاعت پذیری بی چون چرا از فرمانروا و هر قدرت زمینی که نمدی از قدرت آسمانی بود را توصیه می کرد. دوم ترس از هوج و مرج و ناامیدی از آینده و فقدان انگیزه بهبود زندگی، مردم را گاه اسیر دین خرافات و سحر و جادو و زمانی گرفتار رهبانیت برای فرار از نومیدی می کرد. این شرایط راهی جز درونگرایی و اطاعت از کانون ها یقدرت یعنی فئودالیسم و کلیسا را باقی نم گذاشت. سوم ان که نظام فئودالیسم مضامی بسته ، بیگانه گری، قانع و به آنچه خدا داد دل خوش می کرد. جامعه ای بی تحرک که از برکات این جها دست کشیده و فقس به امید دست یابی به وعده های کلیسا چشم به آن جهان دوخته بود.

این ویژگی ها، شرایط فئودالیسم و کلیسا را حفظ کرد. اما دیواره های تاریک ترسیم شده از جهان واقعی و بیرونی، زمانی فرو ریخت که پاپ فرمان شروع جنگ ها صلیبی را صادر کرد. و چرده ی چندار کهنه پرستی فئودالیسم با ورود صلیبیون به شرق اسلامیکنار رفت و دیواره های فئودالیسم و مدافع آن، کلیسای کاتولیک فرو ریخت. زیرا در شرق ، ذهن اسلام

^{۴۰} - تاریخ اروپا در قرون وسطا، علی بیگدلی، ص ۱۰۵.

^{۴۱} - تاریخ جهان ، کارل گریمبرگ، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، نشر یزدان، تهران ۱۳۶۹، ص ۷۳.

^{۴۲} - سرگذشت تمدن، کارل بکر، ترجمه محمد علی زهما، کابل، دانشکده ادبیات ۱۹۴۶ ، ص ۱۵۶

دینی دنیاگرا بود که تشویق به بهزیستی می کرد و به دلیل گشادگی ذهنیت فلسفی اسلام، دین جامعه گرا، علم پرور و بیگانه پوش بود و هم شرایط مطلوب اقتصادی و فعالیت های بازرگانی راهی برای تن پروری و رشد خرافات را فراهم نمی آورد. زیرا جامعه ی درونگرا، خودمحور و خودستا، قطعاً جامعه ای عاطفی و غیر عقلی خواهد ماند. شرط بقای هر جامعه ای در همزیستی و هم جواری با جوامع دیگر است. اما لازمه ی این عمل بارور کردن فرهنگ و عقلی کردن مناسبات اجتماعی است.

اقتصاد فئودالی

فعالیت اقتصادی نظام فئودالی روی سه محور متمرکز بود: کشاورزی، دامداری و صنایع دستی.^{۴۲} نیازهای زندگی اربابان و دهقانان، در داخل ملک اربابی یا فئودال تولید و مصرف می شد. هنوز تقسیم کار اجتماعی به طور واضح اتفاق نیفتاده بود. و تمام اعضای خانواده باهم کارها را انجام می دادند. مادر علاوه بر کارهای خانه در کشاورزی و دامداری هم کمک می کرد. در مغازه داری هم به همسرش کمک می نمود. در صورت بیماری مادر یا پدر سایر اعضای خانواده کارها را انجام می دادند. یک وجدان عمومی اعضای خانواده را به هم و اعضای دهکده یا ملک اربابی را به هم مرتبط و همبسته می کرد. این وجدان، دین، آداب و رسوم یا مشترکات فرهنگی و علائق قوم بود. همین همبستگی عامل فعالیت های اقتصادی هم بود. کشاورزی اث اصلی ترین و مهم ترین فعالیت اقتصادی نظام فئودالیت بود. در کنار کشاورزی، افراد به پرورش دام و گله داری هم مشغول بودند. در فصول سرد و غیر کشاورزی روستاییان به انجام کارهای دستی مشغول می شدند و به واسطه ی آن نیازهای زندگی خود را بر طرف می کردند. حصیر بافی، سبد، گلیم و فرش توسط خود دهقانان در کارگاه های خانگی و با همکاری اعضای خانواده تولید می شد. ابزارهای کشاورزی نظیر بیل کلنگ خیش و یا ابزارهای جنگی مثل شمشیر، نیزه و سپر هم در همین کارگاه های خانوادگی ساخته می شد.

ویژگی اقتصاد فئودالی:

ویژگی اقتصاد فئودالی یا اقتصاد طبیعی که گاهی به اقتصاد معیشتی نیز یاد می شود این بود که اولاً چرخه ی تهیه و تولید و توزیع محدود بود. یعنی جهت تهیه مواد اولیه کمتر به بازار و نقش واسطه ها نیاز داشتند. زیرا اکثر مراحل تولید و توزیع در درون خانواده انجام می شد. ثانیاً حوزه ی تولید و مصرف محدود بود. به عبارت دیگر در اقتصاد فئودالی هنوز تولید به مرحله تنوع و انبوهی نرسیده بود. آن چه را که تولید می کردند، نه برای فروش یا مبادله که برای مصرف خود بود. چنانچه بخشی از تولید مازاد مصرف بود آن را بامحصول دیگری معاوضه می کردند. ثالثاً تولید به گونه ی غیر فنی و

^{۴۲} - صنایع دستی محصول مازاد و بقایای تولیدات کشاورزی و دامی بود.

دستی بود. و چون سرمایه هم محدود بود، تولیدات با سفارش قبلی انجام می شد. برای مثال اگر خانمی برای منزلش اسباب یا وسایلی لازم داشت آن ها را به تولید کننده ای سفارش می داد و مبلغی از اجرت را هم پیش می پرداخت. ویژگی دیگر این که در این اقتصاد هنوز بحث استثمار و بهره کشی به وجود نیامده بود. زیرا روستایی با فروش بخشی از محصولات خود یا پس انداز مختصر، وسایل اولیه زندگی خود را تهیه می کرد و با همکاری سایر اعضای خانواده، تولید را انجام می داد.

دیگر این که در اقتصاد دوره ی فئودالیت ه هنوز پول نقش مسلط را در معاملات نیافته بود. پول به عنوان معیار و ملاک سنجش ارزش کالا از مظاهر عرص کاپیتالیسم یا سرمایه داری است. از این رو در عصر فئودالیسم کالا با کالا معاوضه می شد و پول چندان در فرآیند معاملات قرار نگرفته بود. پول زمانی جایگزین شد که مرکز تولید از مرکز مصرف فاصله گرفت و ماملات رخ به رخ تقریباً به پایان رسیده و تولید محدود و دستی جای خود را به تولید انبوه و میکانیکی داد. ظهور پول هم رمان با پدیده ی شهرنشینی است.

از دوره ی شارلمانی نحوه ی کشت و کار سنتی قرون وسطایی تغییر کرد. فرانک ها با بهره گیری از تجربه ی شرقی ها، شیوه کشت چند باره و چند محصولی را یاد گرفتند. باغداری، موکاری (درختان انگور)، شراب سازی و پرورش زیتون را از رومیان آموختند. در هرنقطه ی فئودالی یا کنت نشین، پیشه وران و صنعت گران به فروش دوره گردی و آهنگری، ساخت سلاح های جنگی اشتغال داشتند. به این ترتیب ساکنان یک ملک اربابی یا کنت نشین ها برای رفع نیازهای غذایی و پوشاک خود نیازی به بازار خارج از منطقه ی خود نداشتند.^{۴۴}

روستائیان هر منطقه هم مازاد محصولات کشاورزی، دامی و تولیدات صنایع دستی خود را در روزهای معینی به بازار عمومی برده برای فروش یا معاوضه با کالایی دیگر آن ها عرضه می کردند. رفته رفته کالاهای لوکس و تجملی شرقی هم توسط بازرگانان عرب و ونیزی به اروپا وارد شد. اشراف که مشتریان این کالاها بودند برای خرید آن می بایستی پول می پرداختند. آنان نیز برای تامین وجه نقد یا بخشی از زمین های خود را می فروختند یا بهره مالکانه و مالیات را به شکل نقدی از رعایای خود می گرفتند. به این ترتیب کم کم مناسبات اقتصادی بر پایه ی زمی جای خود را به مناسبات اقتصادی براساس پول داد. و این نشان دهنده ی رو به پایان رفتن نظام فئودالیسم و سرآغاز کاپیتالیسم یا سرمایه داری بود.

قوانین و نظامات فئودالی:

در آغاز قرون وسطا قوانین و مقررات محلی ثابت و مشخص وجود نداشت، بلکه هر منطقه طبق قوانین و مقررات خاصی عمل می کرد و در هر حال قوانین این دوره کاملاً جنبه ی طبقاتی داشت. چنانچه در ازای قتل یک اسقف در ناحیه ی فرانک ها بایستی نهمصد سو^{۴۵} و به ازای قتل یک بنده بیست سو پرداخته می شد. توهین و افتراء و ناسزا گفتن به افراد نیز جریمه داشت. مثلاً کسی که دیگری را ترسو خطاب می کرد، مکلف بود شش سو به طرف مقابل غرامت بدهد. اثبات مجرمیت نیز تابع روش خاصی بود، هرگاه برای اثبات تقصیر یا بیگناهی متهم به مدرک یا به شهادت اشخاص دسترسی نبود به آزمایش متوسل می شدند. به این ترتیب که متهم را مجبور می کردند دست خود را در آب جوش فرو

^{۴۴} - تاریخ قرون وسطا، کاسمینسکی، ص ۲۶.

^{۴۵} - SOU واحد پول قدیم در فرانسه بود.

کند و یا آهنی گذاخته را چند قدم ببرد. هرگاه سه روز بعد از این عمل بر دست متهم اثری از سوختگی نبود و یا سوختگی به شکل خاصی نمایان نمی شد او را بی گناه تشخیص می دادند.^{۴۶} زیرا که معتقد بودند خداوند فرد گناهکار را رسوا می کند.^{۴۷}

در عصر شارلمانی به دستور وی یک سری اصلاحات قضایی در امپراتوری صورت گرفت و منجر به تدوین مجموعه ای حقوقی شد. (۷۵۸ م) اما پس از چند سال از تنظیم این مجموعه قوانین، مشاورین امپراتور متوجه سخت بودن قوانین و نامناسب بودن مجازات ها با جرایم^{۴۸} شدند، از این رو به فرمان امپراتور قوانین معتدلتری تنظیم شد^{۴۹}. قوانینی که در عصر فنودالیتته اجرا می شد معمولا بر پایه سه منبع حقوقی بود:

۱- مجموعه قوانین رمی که از دوره ی پادشاهان افسانه ای رم (۷۵۰ پیش از میلاد) تدوین شده و تا انقلاب کبیر فرانسه ادامه داشت.

۲- عرف ملل ژرمن که تقریبا به تدریج مدون شد.

۳- فرامین و احکام لازم الاجرای که پادشاهان صادر می کردند.

نکته قابل توجه آن که زبان لاتین تنها زبان مقدس کلیسا و زبان عبادت و انجیل نبود، بلکه تمام متون حقوقی به زبان لاتین بود. فقط روحانیون قادر به خواندن، نوشتن و فهم این زبان بودند. به همین دلیل قضات دادگاه ها همگی روحانیون بودند. روحانیت کلیسا، قانون خاص خود را بر اساس احکام شرع و مبتنی بر متون قدیمی تدوین کرده بودند و در مدارس خود تدریس می کردند.^{۵۰}

به طور کلی پس از تجزیه ی امپراتوری شارلمانی رجوع به قوانین مدون از پیش نوشته شده به سرآمد. از قرن نهم میلادی هرکدام از شاهزاده نشین ها منشوری از فرامین پادشاهان خود جمع آوری و هنگام مراجعات به آن مراجعه و به آن استناد می کردند.

در طول قرن دهم قوانین بربرها مانند فرامین قانونی کارلوونژین ها به تدریج موقوف شده و کسی به جز به صورت یک تجدید خاطره به آنها استناد نمی کرد.

در انگلستان، زبان قانون در واقع همان زبان عامه ی مردم بود. حتا قضات بی سواد بودند و در هنگام قضاوت، دستور می دادند قوانین مدون برایشان خوانده شود تا آن ها را بفهمند. از زمان سلطه ی نورمن ها، رویه ی عرف را به صورت مرتبی مدون و تکمیل کردند، و در بسیاری موارد نیز با احکام شاهانه در عرف و سنت های راج مردمی جرح و تعدیل به عمل آوردند. اما از قرن دوازدهم در جزیره ی بریتانیا ادبیات جدید حقوقی به زبان لاتین نوشته شد که اصالتا بر پایه منابع انگلوساکسون استوار بود.^{۵۱}

^{۴۶} - تاریخ تحولات اجتماعی، مرتضا راوندی، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران ۱۳۵۸، ص ۲۹۸.

^{۴۷} - تاریخ تحولات اجتماعی، مرتضا راوندی، ص ۲۹۸.

^{۴۸} - مثلا یکی از احکام این بود که اگر کسی به زور وارد نمازخانه ای شود، حکم اش مرگ خواهد بود.

^{۴۹} - تاریخ قرون وسطا، آلبرماله، ترجمه عبدالحسین هژیر، نشر ابن سینا، تهران ۱۳۴۲، ص ۸۳.

^{۵۰} - جامعه ی فنودالی، مارک بلوخ، ص ۱۹۸.

^{۵۱} - جامعه ی فنودالی، ص ۲۰۱.

در دوره ی قرون وسطا افراد از تبعیت قانون و یا اجرای قانون به دو گونه بود. به این معنی که در سرزمین های اروپای غربی دو نوع قانون جاری بود:

الف - قانون شخصی: به این معنی که اگر ساکنین یک سرزمین به سرزمین دیگری می رفتند، در هر نقطه که بودند قانون سرزمین مادری در مورد آن ها جاری می شد.

ب - قانون سرزمینی: در این نوع ، هر فرد بیگانه که وارد خاک سرزمین دیگری می شد، قوانین محلی در مورد وی اجرا می شد و به هیچ وجه رعایت حقوق سرزمین مادری او را نمی کردند.

اشکال روش اول این بود که هر مملکتی باید از حقوق ممالک دیگر مطلع و آگاه می بود تا این که می توانست آن ها را در حق خارجی های مقیم کشورش اجرا کند. اشکال دیگر این قانون این بود که به نوعی حق و امتیاز بیشتری برای خارجیان نسبت به مردمان بومی قائل می شد. اشکال طریقه ی دوم این بود که هر کس از خاک اصلی خود به محل دیگری می رفت باید از قوانینی که سال ها به آن عادت کرده بود صرف نظر و خود را مطیع قوانین سرزمینی که در آن اقامت می کرد، می نمود

پس از سقوط امپراتوری روم غربی اصول قوانین رومی از میان نرفت بلکه با اختلاط با عادات و رسوم ژرمن ها قواعد مختلطی به وجود آمد. مانند مجموعه قوانین فرانک به نام قانون سالیک و قوانینی که اقوام دیگر ژرمن تهیه کرده بودند که به قانون ژرمنی مشهور بود.

رومی برای قوانین خود به دو منبع استناد می کردند: یکی منابع نوشته نشده. یعنی عرف عادات و رسوم. دیگری، ماخذهای نوشته شده که عبارت بود از فرامین، احکام و منشورهای امپراتوران و مقامات روحانی.

محاکم قضایی

در قرون وسطا سه گونه دادگاه حقوقی برای رسیدگی به جرائم اشخاص وجود داشت:

۱- دادگاه های الهی که توسط قضات و روحانی وابسته به کلیسا اداره می شد. منابع حقوقی این دادگاه ها احکام و روایات مسیحی بود. از نظر شاهدان استفاده می کرد و از میان اهالی محل کسانی را انتخاب می کرد که سوگند یاد کنند که حقیقت را بازگو کنند.

دوئل یکی از روش های دادرسی در قرون وسطا بود به این ترتیب که دو متهم با اسلحه رایج، به جنگ با هم می پرداختند، و حق با کسی بود که در نبرد پیروز می شد. بر این مبنا که معتقد بودند خداوند اشخاص بیگناه را نجات می دهد.

۲- دادگاه های فئودالی یا اربابی: که از قوانین مدونی پیروی نمی کردند، بلکه براساس فرمان فئودال رای صادر می کردند. معمولاً هر فئودالی در سرزمین خود برای مجرمان دادگاه تشکیل می داد و مقصرین را دستگیر، زندان، تنبیه، شکنجه و حتا اعدام می کرد. دادگاه های فئودالی معمولاً بر پایه عرف و عادات و رسوم زمرنی حکم صادر می کردند.

۳- دادگاه های شاهی: که ابتدا در انگلستان و توسط هانری دوم به وجود آمد. هانری دوم پس از آن که به قدرت رسید، برای این که بتواند فئودال ها و اشراف و کلیسای انگلستان را تحت تسلط حکومت خود درآورد و قدرت آنان را محدود کند، فعالیت دادگاه های الهی و اربابی ابتدا محدود و سپس ممنوع اعلام کرد. اگرچه فئودال ها بارها دست به شورش

زدند ولی هانری دوم به کمک اشراف شهری و شوالیه های خود آنان را سرکوب کرد. شوالیه ها و ثروتمندان شهری ترجیح می دادند که به جای صد حاکم از یکی اطاعت کنند.

مالیات در قرون وسطا

سه کانون اصلی اخذ کننده ی مالیات در قرون وسطا عبارت بودند از:

۱- کلیسا

۲- فئودال ها

۳- حکومت

کلیسا اصولاً از پرداخت مالیات به حکومت ها معاف بود و فئودال ها معمولاً خود از رعیت مالیات های متنوع دریافت می کردند و به صورت پیمانکاری به حکومت مالیات یکجا و سالانه پرداخت می کردند. پرداخت مالیات در این دوره معمولاً به یکی از سه روش زیر صورت می گرفت:

۱- در دوره ی اولیه ی قرون وسطا (۴۷۶ م تا سال ۸۰۰ م) پرداخت مالیات به صورت بیگاری^{۵۲} بود. به طوری که روستاییان در جاده کشی ، هیزم شکنی ، گل اندود کردن خانه ارباب و کارهای دیگری از این قبیل شرکت می کردند. گاهی نیز سهم مالیات را به صورت بخشی از محصول می پرداختند.

۲- در دوره ی دوم از شروع جنگ های صلیبی تا پایان جنگ، که قدرت فئودال ها کاهش یافت، پرداخت مالیات به صورت نقدی بود. به این معنا که به نسبت سهم عوامل تولید در کشاورزی، مالیات پرداخت می شد. عوامل تولید عبارت بودند از: زمین، آب، بذر، حیوان. در موارد دیگر غیر از کشاورزی نیز مالیات به صورت بخشی از محصولات به ارباب داده می شد.

۳- در دوره ی سوم که از پایان جنگ های صلیبی شروع می شود و با کمی تغییرات تا زمان انقلاب کبیر فرانسه ادامه می یابد، شکل نقدی پرداخت مالیات غالب بود. پرداخت مالیات نقدی نشانه ای از چریان پول در داد و ستدها بود.

مالیات ها عموماً بر دو نوع بود:

الف- مالیات مستقیم: که شامل اشخاص و زمین می شد.

ب- مالیات غیرمستقیم: که به مواد مصرفی تعلق می گرفت. مهمتری این مالیات، نمک و مشروبات الکلی بود.

^{۵۲} - بیگاری به معنای کاری است که در قبال آن کارگر مزدی دریافت نمی کند. کار بی جیره و مواجب را گویند.

مالیات مستقیم معمولا براساس حدس و گمان از افراد گرفته می شد. چون معیار و قاعده ی خاصی نداشت و عموما به صورت پیمانکاری دریافت می کردند و همراه با ظلم و بی عدالتی بود. به همین دلیل کشاورزان که باید چنین مالیاتی را می پرداختند در کشت و کار خود چندان کوشش و تلاش نمی کردند.^{۵۳}

مالیات غیر مستقیم ر حکومت خود وصول نمی کرد، بلکه آن را به مقاطعه کاری یا اجاره می داد. به این معنی که مقاطعه کار و پیشکار حکومت برسر میزان اخذ مالیات از یک ایالت یا منطقه ای باهم بر سر مبلغی به تفاهم می رسیدند. پس از آن مقاطعه کار آزاد بود تا مطابق میل شخصی خود از مردم مالیات بگیرد.

مالیات مستقیم را تمام مردم اعم از ثروتمندان و مردم عادی می پرداختند. کلیسا نیز از تمام محصولات و تولیدات مردم مالیات می گرفت. علاوه بر آن درآمدهای دیگری از قبیل صدقه و هدیه نیز داشت. اما مهمترین مالیات کلیسا عشریه بود که از عواید ملک و خانه - کشاورزی و دامداری دریافت می شد.^{۵۴} در مقابل کلیسا از محل دریافت مالیات و درآمدهای دیگر کارهای عام المنفعه نیز انجام می داد. مثل کمک به بی نوایان، ایتم، بیماران، ساخت بیمارستان، کلیسا، صومعه، جاده و پل. اما مالیاتی که دولت می گرفت بیشتر صرف جنگ و هزینه های دربار می شد.

^{۵۳} - قرون وسطا ، آلبرماله، ص ۲۷۱.

^{۵۴} - انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن، آکسی دوتوکویل، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۵، ص ۷۱ به بعد.

کلیسا در قرون وسطا

ظهور مسیحیت

پس از ظهور مسیحیت، هنگامی که در امپراتوری روم، این جنبش در حال رشد بود، کلیساها مورد آزار و اذیت قرار گرفته و افراد آن به قتل می رسیدند تا اینکه در حدود سال ۳۱۳ م، با فرمان میلان که طی آن از طرف کنستانتین، مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراتوری روم پذیرفته شد، مسیحیان «حقوق دینی» کامل خود را تحت امپراتوری به دست آوردند و کلیسا به عنوان هویتی مستقل از امپراتور، مورد شناسایی قرار گرفت و سلسله مراتب کلیسایی که از قرون اولیه برقرار شده بود، خارج از حوزه سیاست، به حیات خود ادامه داد. بر این اساس تلاقی امپراتوری روم با فرهنگ خاص خود، با دینی که از خارج آمده بود، در عمل، مبین جدایی بین دین و دولت بود.^{۵۵}

طی سه قرن نخست، مسیحیت به عنوان جنبشی دینی، اساساً در صدد حفظ «هویت دینی» و «امنیت کامل اجتماعی» خود بود، پس از تحقق این امر، کلیسا با دولت متحد شده، روابط بین دولت و کلیسا، در طول امپراتوری دچار تحول گردید. بر این اساس در دوره کنستانتین، امپراتوری مسیحی روم، نشان از قیصر و پاپیسم دارد که در آن امپراتور در چار چوب دین جدید، به حفظ امتیازات عالییه خود پرداخته، سعی می کند کلیسا را همچون ابزاری در دستگاه دیوانی خود جای دهد. به عکس، از پایان قرن ۵ تا آغاز قرن ۱۳، شاهد ظهور تئوکراسی کلیسایی هستیم که در پرتو آن، پاپ خواستار تسلیم «قدرت دنیوی» در مقابل «قدرت روحانی» و حق نظارت بر اعمال سلطان می شود. بین این دو دوره نیز، شاهد مراحل متوالی هم دستی بین کلیسا و قدرت سیاسی هستیم.

^{۵۵} - ، فرهنگ و سیاست، برتران بدیع، ترجمه احمدنقیب زاده، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۶ ص ۸۹

در شرق نیز به مرکزیت قسطنطنیه (استانبول فعلی)، مسیحیان پیرو دولت محسوب می شدند و کلیسا از امپراتور که ادعای نمایندگی اقتدار الهی را داشت پشتیبانی می کرد؛ اما در اروپای غربی، با شکست امپراتوری روم در قرن پنجم میلادی، کلیسا اقتداری مستقل یافت.

بر این اساس، با توجه به تحولات دنیای غرب، می توان گفت که در سنت مسیحیت غربی، تنوع زیادی در مناسبات کلیسا و دولت به وجود آمده است.

اما در دوره ی قرون وسطا، از نظر روحانیت کلیسای کاتولیک، مردم رعایای کلیسا محسوب می شدند و رهبری آنان به وسیله حضرت مسیح (ع) به عالی ترین مقام تشکیلات روحانیت، یعنی پاپ واگذار شده بود و هیچ کس غیر از کلیسا و رهبران آن، حق تفسیر و توضیح کتاب مقدس، آیین ها و احکام مسیحیت را نداشتند. دخالت در امور سیاسی کشورهای مسیحی و تعیین اسقف کشورها حق پاپ بود و از آنجا که سلطان به لحاظ ایمان و مذهب تابع پاپ بود وی حق تکفیر و خلع ید او را داشت.

سلسه مراتب کلیسا:

روحانیت در کلیسای کاتولیک دارای سلسه مراتبی است که اگر به صورت هرمی در نظر گرفته شود، پاپ در راس این هرم قرار می گیرد، و بقیه مقامات کلیسایی بر حسب مقام و درجه ای که دارند، در طبقات پائین تر قرار می گیرند. در زیر به این سلسله مراتب به اختصار اشاره می شود:

پاپ: رهبر کلیسا، وی در واتیکان مستقر است و عالی ترین مقام روحانی کلیسای کاتولیک می باشد. پاپ ها خود را نماینده و جانشین حضرت مسیح می دانند. کاتولیکها اعتقاد دارند پاپ در تعریف موضوعات ایمانی و اخلاقی خطاناپذیر و معصوم است. پاپ عده ای مشاور به نام کاردینال دارد که وظیفه تعیین وی را برعهده دارند. در کلیسای کاتولیک رم کاردینال شخص عالی مقامی است که در دومین مقام پس از پاپ قرار دارد.

اسقف اعظم: اسقف اعظم، اسقفی است که در قلمرو ناحیه ای و در شهرهای اصلی به کلیسا خدمت می کند که این ناحیه، قلمرو زیر نظر اسقف اعظم نیز نامیده می شود. یک کاردینال می تواند اسقف اعظم نیز باشد

اسقف: اسقف همانند کشیش در یک جا مستقر بوده و آموزگار اصول تعلیمی کلیسا است و بر کار کشیشان نظارت دارد. کشیش: سرپرست انجام کارها و مراسم عبادی از جمله عشاء ربانی، تعمید و ازدواج است. کشیش مجری نیایش الهی و به ویژه بلند مرتبه ترین اقدام نیایش یعنی از خودگذشتگی است. در این شرایط هر دینی دارای کشیش است که به عنوان واسطه ای میان مردم و خداوند قرار می گیرد.



در قرون وسطا در هر ملک فئودالی چند کلیسا وجود داشت که به وسیله ی کشیش ها اداره می شد. کشیش های ساکن ملک فئودالی از کشیش عالی رتبه ای به نام اسقف اطاعت می کردند. فئودال حق دخالت در امور کلیسا را نداشت. اسقف ها هم به نوبه ی خود از اسقف بزرگتری به نام سراسقف تبعیت می کردند. سراسقف بر تمام کلیساهای یک منطقه که در حد یک کشور بود، نظارت داشت و خود از جانب عالی ترین و بالاترین مقام مسیحی یعنی پاپ منصوب می گردیدند و از او پیروی می کردند. پاپ بالاترین مقام مذهبی بود که حتا مقامات سیاسی مانند شاهان اروپایی از او حساب می بردند. از این رو پاپ مقامی بالاتر از شاه و امپراتور به حساب می آمد.

حاکمیت کلیسا در قرون وسطا ، بر چند اصل استوار بود. نخست آن که بیرون از آئین مسیحیت، دانش و رستگاری وجود ندارد، دوم این که مسیحیان، از مردم عادی گرفته تا پادشاه، رعایای کلیسایند که رهبری و هدایت آن ها توسط حضرت عیسا مسیح (ع) به پاپ واگذار شده است. و بالاخره این که، هرگونه تفسیر و توضیح کتاب مقدس، آئین ها و احکام مسیحیت جز از طریق کلیسا و رهبران آن نباید صورت بگیرد.

براساس این اصول، هیچ دانش و معرفتی خارج از حوزه ی آموزش های رسمی مدارس مذهبی اعتباری نداشت و دخالت در امور سیاسی کشورهای مسیحی و تعیین اسقف برای آنها، حق پاپ تلقی می شد. کلیسا برای تحکیم سلطه ی خود و نابودی مخالفان، از دو حربه ی تکفیر و برپایی دادگاه تفتیش عقاید استفاده می کرد.

در اواخر قرون وسطا ، ارتباط اروپائیان با مسلمانان افزایش یافت و کتاب های علمی و فلسفی مسلمانان به لاتین ترجمه شد. اندیشمندان اروپایی که به دنبال راه چاره ای برای خروج از بن بست قرون وسطا بودند، این آثار را با شوق فراوان مطالعه کردند. علاقه به پژوهش، آزمایش و تجربه افزایش یافت و نقادی رهبری کلیسا شروع و نهضت رنسانس^{۵۶} آغاز شد. پس از نهضت رنسانس، به تدریج اعتراضاتی علیه حاکمیت کلیسا در جامعه ی مسیحی پدیدار شد.

^{۵۶} - *Renaissance* : رنسانس یا نوزایی، جنبش فرهنگی مهمی بود که آغازگر دورانی از انقلاب علمی و اصلاحات مذهبی و پیشرفت هنری در اروپا شد.

عملکرد کلیسای کاتولیک در قرون وسطا:

معروف است که عملکرد کلیسای کاتولیک و دستگاه پاپی در قرون وسطی برگ بسیار سیاهی در تاریخ مسیحیت است. امروزه کمتر کسی از مسیحیان فرهیخته، اعمال کلیسای این دوره را تأیید می کند و شاید هیچ کس چنین کاری نکند. این دوره از کلیسای غرب به گونه ای بود که بسیاری از محققان همه گرایش های غیر دینی و ضد دینی دوره های بعد را عکس العملی نسبت به آن می دانند.

ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن خود، جلد چهارم - عصر ایمان - و جلد ششم آن - اصلاح دینی - فساد کلیسای قرون وسطی را طی چند عنوان بیان می کند:^{۵۷}

۱ - فساد مالی:

کلیسا به صورت های مختلف اموال، زمین ها و املاک گسترده ای به دست آورد و این اموال فراوان و نیز طریقه کسب آن باعث فساد لجام گسیخته دربار پاپ، کلیسا و کارگزاران آن شد. خدام کلیسا چون به امور دنیوی آلوده گشتند، اغلب مانند عمال حکومت های معاصر، پست و پولکی شدند. فساد در نهاد آدمی و سنن زمانه بود. دادگاههای کشوری در برابر فریبایی پول، به نحو رسوایی انگیزی، رام می شدند؛ و انتخاب شدن هیچ پاپی، از لحاظ دادن رشوه به پای انتخاب شدن شارل پنجم به امپراطوری نمی رسید. صرف نظر از این یک مورد خارجی، بزرگترین رشوه ها در دادگاه رم پرداخت می شد. برای اموری که در دستگاه اداری دربار پاپها رم پرداخت می شد. برای اموری که در دستگاه اداری دربار پاپها انجام می شد حق الزحمه های مناسبی تعیین شده بود؛ اما حرص و مال اندوزی کارمندان، آن را تا بیست برابر مقدار شرعی و قانونیش بالا برد. هر حرامی را می شد حلال کرد و از هر جرم، و حتی گناهی، می شد برائت حاصل کرد، به شرط آنکه انگیزه کافی ارائه می شد.

انثاسیلویو، پیش از آنکه به مسند پاپی نشیند، نوشت: در رم همه چیز فروختنی بود و هیچ چیز بدون پول نمی شد به دست آورد. یک نسل بعد، راهب ساوونارولا، با اهانتی اغراق آمیز، کلیسای رم را «فاحشه» ای خواند که الطاف خویش را به پول می فروشد. بعد از یک نسل دیگر، اراسموس خاطر نشان کرد: «بی شرمی دربار پاپ به اوج خود رسیده است.» لودویک فون پاستور می نویسد: فساد عمیقی بر تمام کارکنان دستگاه پاپی حکمفرما بود. مقدار غیر متعارف انعام ها و رشوه هایی که مطالبه می شد از اندازه بیرون بود. به علاوه مأموران از هر جانب به تحریف و حتی جعل اسناد می پرداختند. از این روی شگفت نیست اگر از تمام نقاط دنیای مسیحیت فریاد اعتراض نسبت به فساد و رشوه ستانی کارمندان دستگاه پاپی به آسمان بلند است. در کلیسای قرن پانزدهم جایی برای تجلی سنجیه و فضیلت فقر نبود. از مبلغ ناقابل که برای احراز به مقام کشیشی پرداخت می شد، تا پول های هنگفتی که کاردینال ها برای ترفیع خود می دادند، هر کاردینال

^{۵۷} - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴ (عصر ایمان)، ترجمه ابوالقاسم طاهری، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ص ۱۰۴۸ و تاریخ تمدن، ج ۶ (اصلاح دینی)، مترجمان فریدون بدره ای و... انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ص ۲۰-۳۰.

انتصابی تقریباً مستلزم «چرب کردن سبیل» روسای مافوق بود. یکی از راههای پول اندوزی پاپ‌ها عبارت بود از فروش ادارات وابسته به کلیسا، یا نصب اشخاصی به مقامات کلیسایی و حتی کاردینالی که حاضر بودند کمک اساسی به هزینه کلیسا بکنند. آلکساندر ششم ۸۰ اداره جدید تأسیس کرد و از هر یک از اشخاصی که بر رأس آن ادارات منصوب کرد، ۷۶۰ دوکات (۱۹۰۰۰ دلار) دریافت داشت. یولیوس دوم «کالج» یا دفتر خانه ای که ۱۰۱ دبیر داشت ایجاد کرد و روی هم رفته از فروش مناصب آن ۷۴۰۰۰ دوکات استفاده برد. لئوس دهم ۶۰ تن را به مقام پرده داری و ۱۴۱ تن را به مباشرت دربار پاپی برگزید و ۲۰۲۰۰۰ دوکات از آنان دریافت داشت. مواجهی که به این مأموران پرداخته می شد، از نظر گیرنده و دهنده، به مثابه پیش پرداخت سالیانه یک قرار داد بود؛ به نظر لوتر، فاسدترین نوع خرید و فروش مقامات کلیسایی همین بود.

۲ - فساد اخلاقی روحانیون:

شدیدتر از اتهام «چند منصبی» اتهام فساد اخلاق فردی روحانیون بود. اسقف تورچلو گفته است (۱۴۵۸): «اخلاق روحانیون فاسد است، آنها برای عموم مایه دردسر و دل آزاری شده اند» از چهار فرقه رهبانی که در اواخر قرن سیزدهم تأسیس یافته بودند، یعنی فرقه های «فرانسیسیان»، «دومینیکیان»، «کرملیان»، و «آگوستینیوسیان»، غیر از فرقه آخری، بقیه به نحو شرم انگیزی از تقوا و پرهیزگاری دست کشیده بودند. نظامات و قوانین رهبانی، که در تب دینداری و شور مومنان قدیم وضع شده بود، اینک بر طبیعت آدمی، که هر روز بیشتر خود را از زیر بار ترس و وحشت قوای فوق طبیعی بیرون می کشید، بیش از حد گران می آمد. هزاران تن از راهبان و فرایارهای مسیحی که ثروت اشتراکیشان آنها را از رنج کار بدنی آسوده ساخته بود، خدمات مذهبی را به غفلت سپردند، از چهار دیواری دیرهایشان قدم بیرون نهادند، به ولگردی پرداختند، در میخانه ها به باده نوشی نشستند، و به دنبال عشق ورزی سرگردان دیارها شدند. راهبی از فرقه دومینیکیان، موسوم به جان برومیاری، درباره فرایارهای هم مسلکش چنین می گوید: آنان که بایستی بینوایان و فقرا را پدر باشند... بر غذاهای لذیذ حریص شده اند و از خواب نوشین تلذذ می جویند... عده بسیار معدودی، با منت فراوان، در سر نماز صبحگاهی و یا مراسم قداس حاضر می شوند... همه شان در شکمبارگی و باده خواری - اگر نگوییم در ناپاکی - غرق شده اند. از این روی، اکنون مجامع راهبان را فاحشه خانه مردمان هرزه و محل بازیگران می نامند. یک قرن بعد از او، اراسموس این اتهام را تکرار کرد: بسیاری از صومعه های مردانه و زنانه تفاوت چندانی با فاحشه خانه های عمومی ندارند. همین نویسنده از یک تاریخ نویس کاتولیک چنین نقل می کند: وقتی که بالاترین طبقه روحانیت در چنان وضعی باشد، جای شگفتی نیست که همه گونه بی نظمی و شرارت و گنهکاری در میان راهبان و کشیشان آزاد تداول عام یابد. نمک زمین طعم خود را از دست داده بود... اما اگر کسی تصور کند که فساد و انحطاط روحانیت در رم بیش از جاهای دیگر بود، به خطا رفته است؛ زیرا مدارک و شواهد مستند نشان می دهند که در تمام شهرهای شبه جزیره ایتالیا فساد و هرزگی گریبانگیر کشیشان بوده است... از این روی، تعجب آور نیست که نویسندگان معاصر، با تحسر و تأسف، از انحطاط روحانیت یاد می کنند و می گویند که روحانیت در همه جا نفوذ و اعتبار خود را از دست داده است، و در بسیاری از نقاط کسی برای کشیشان کمترین ارزشی قایل نیست.

۳- فروش آمرزش نامه:

ویل دورانت همچنان از تاریخ نویس کاتولیک نقل می کند: تقریباً تمام نادرستی ها و سوءتعبیرهای مربوط به آمرزشنامه ها از اینجا سرچشمه می گرفت که مومنان، پس از آنکه به عادت همیشگی به گناه خویش اعتراف می کردند و به کفاره و حدی که برایشان تعیین می شد به عنوان یگانه وسیله موثق آمرزش گردن می نهادند، اغلب می دیدند که از آنها درخواست می شود تا به نسبت وسع خویش اعانه ای نقدی هم بپردازند. این اعانات نقدی، که برای کارهای خیر پرداخت می شد و فقط جنبه فرعی داشت، در بعضی موارد، شرط عمده بخشایش شد... چه بسیار که به جای نیکی و پاکی روح، نیاز پولی هدف یگانه بخشودگی شد... با آنکه در عبارت بندی توفیقات پاپی از اعتقاد و نظریه کلیسا تجاوز نمی شد، و اعتراف و توبه و طلب آمرزش و پرداختن به کارهای عام المنفعه کماکان شرط اساسی آمرزش به شمار می رفت، جنبه مالی موضوع کاملاً روشن بود، و ضرورت تقدیم داشتن اعانات نقدی، به بی شرمانه ترین وجهی، در سر لوحه کار قرار داده شده بود. به تدریج آمرزشنامه ها صورت زد و بندهای مالی به خود گرفت و به بروز کشمکش میان کلیسا و قدرت های کشوری، که همیشه برای خود سهمی از این کار می خواستند، انجامید.

۴- تفتیش عقاید و مجازات و شکنجه مخالفان:

بعد از ۱۲۲۷، گرگوریوس و جانشینانش شمار دم افزونی از «بازپرسان» مخصوص را به اطراف و اکناف گسیل داشتند تا به تعقیب بدعتگذاران مشغول باشند. گرگوریوس برای این امر خطیر اعزام افراد فرقه های جدید فقرای مسیحی را مرجح می شمرد. این رجحان تا حدی معلول زندگی بی پیرایه و اخلاص این جماعت بود که افتضاحات دنیاداری و تجمل پرستی کشیشان را خنثی می کرد و تا حدی معلول عدم اعتمادی بود که پاپ به اسقفان داشت؛ با این همه هیچ بازپرسی نمی توانست یک بدعتگذار را بدون جلب رضایت و صواب دید اسقفان محکوم به مجازاتی شدید بکند. عده راهبانان فرقه دومینیکیان که به این کار گماشته شده بودند آن قدر زیاد بود که عوام به شوخی، با تحریف نامشان، آنها را Dominicanes (سگان شکاری خدا) می خواندند. اکثر آنها در اخلاقیات بسیار سختگیر بودند لکن تعداد کمی از آنان از فضیلت ترحم بهره ای داشتند. این جماعت خود را قضاتی نمی دانستند که کارشان در عین بی طرفی بخش و تفکیک ادله و براهین باشد، بلکه خود را مبارزانی در تعقیب دشمنان مسیح می شمردند. برخی از آنها، مانند بناردوس گویدونیس ، افرادی محتاط و تابع اوامر وجدان، و بعضی دیگر مردمان خونخواری بودند که از آزار هموعان خویش لذت می بردند، مانند روبر دومینیکن، یکی از بدعتگذاران فرقه پاتارینها، که توبه کرده و به مذهب کاتولیک گرویده بود. وی به سال ۱۲۳۹ در عرض یک روز حکم سوزانیدن ۱۸۰ نفر زندانی را، از جمله اسقفی که به عقیده او آزادی زیاده از حدی برای بدعتگذاران قایل شده بود، صادر کرد. سرانجام گرگوریوس روبر را از مقامش عزل و تمام عمر زندانی کرد.

همین نویسنده می گوید: غرض اصلی و حوزه عمل دستگاه تفتیش افکار به خوبی از خلال سطور فرمانی که از جانب نیکولاس سوم در ۱۲۸۰ صادر شد، هویدا است: بدین وسیله، ما عموم بدعتگذاران کاتارها، پاتارینها، فقرای لیون... و امثالهم را، به مراسم و عنوان نامیده شوند، تکفیر و لعنت می کنیم. هنگامی که اینگونه افراد از طرف کلیسا محکوم شوند، باید آنها را به قاضی حکومتی بسپارند... اگر کسی بعد از بازداشت توبه کند و خواستار مجازات کفاره شود، باید او را مادام العمر زندانی سازند... کلیه افرادی که به مردمان بدعتگذار پناه دهند، یا از آنها دفاع یا به آنها کمک کنند، باید به عنوان بدعتگذار

تکفیر و لعنت شوند. هر کس به مدت یک سال و یک روز در حالت تکفیر و لعنت باشد باید تبعید شود... کسانی که مظنون به بدعتگذاری هستند، چنانچه نتوانند بیگناهی خود را ثابت کنند، تکفیر و لعنت خواهند شد. اگر طوق تکفیر و لعنت به مدت یک سال بر گردن آنها بماند، بدعتگذار تلقی می شوند و به مجازات مقرر خواهند رسید. این قبیل افراد را هیچ گونه حق فرجام خواهی نخواهد بود... هر کس ایشان را طبق شعایر مسیحی اجازه کفن و دفن دهد، محکوم به حکم تکفیر خواهد شد، تا آنکه به خوبی رضایت خاطر کلیسا را جلب کند. چنین کسی مورد بخشایش قرار نخواهد گرفت، مگر آنکه با دست خویش اجساد به گور سپرده آن مردگان را از زیر خاک بیرون آورد و به دور افکند... ما عموم افراد غیر روحانی را از بحث درباره مسائل مربوط به آیین کاتولیک باز می داریم؛ و اگر کسی از این فران تخلف ورزد، او را تکفیر خواهیم کرد. هر کس از وجود بدعتگذاران یا اشخاصی که در خفا محافلی تشکیل می دهند، یا کسانی که از همه جهات پیرو اصول و عقاید صحیح آیین کاتولیک نیستند، آگهی داشته باشد باید این مطالب را نزد کشیشی که برای اقرار به گناهان به خدمتش می رود یا نزد کس دیگری فاش سازد، تا به اطلاع اسقف یا بازپرس روحانی برسانند. اگر شخصی از انجام این تکلیف سرپیچی کند، تکفیر خواهد شد بدعتگذاران و کلیه افرادی که آنها را پناه می دهند، حمایت می کنند، یا مدد می رسانند، و همگی کودکان آنها تا دو نسل، حق تصدی مقامات کلیسایی را نخواهند داشت... ما بدین وسیله کلیه این قبیل افراد را برای همیشه از عوایدشان محروم می سازیم.

نهضت آیگون کلاسم (تمثال شکنان)

اواسط قرن هشتم و با قدرت گرفتن مسلمانان مبادی فکری ایشان تا درون جامعه ی مسیحی گسترش یافت. و در برخی موارد که با تفکر جامعه ی مسیحی هم خوانی نداشت باعث ایجاد اختلافاتی درون متفکران مسیحی می شد. بعضی از این موارد بحث بر سر تمثال بود. و این که آیا احترام به تمثال قدیسان و مسیح و . . . حایز است یا نوعی بت پرستی محسوب می گردد. زیرا در این مورد خاص علاوه بر مسلمانان یهودیان و برخی مسیحیان نیز که به کتاب مقدس آگاهی داشتند به یاد آیه چهار و پنج از باب بیست کتاب خروج می افتادند که می گوید: " هیچ صورت تراشیده و تمثالی از ان جه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز. نزد آن ها سجده مکن و آن ها را عبادت منما"^{۵۸}

بنابراین در سال ۷۲۶ م امپراتور لئوی سوم برای رفع اتهام بت پرستی از سوی مسلمانان، یهودیان و تعداد زیادی از مسیحیان زانو زدن در مقابل تصاویر پرستش تمثال ها را ممنوع کرد. و در سال ۷۳۰ دستور داد که به جز صلیب هرگونه تصویر مجسمه ای را از کلیسا خارج کنند.^{۵۹} اما یوحنا به طرفداری از تمثال برخاست و گفت: بحث در صور مقدس از وظایف روحانیان می باشد و قیصر حق مداخله در آن را ندارد. چیزهای نامرئی خدا از آغاز آفرینش جهان با کمک تمثال

^{۵۸} -- لین، تونی؛ تاریخ تفکر مسیحی، روبرت آسریان، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ سوم، ص ۱۲۸.

^{۵۹} - سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم؛ درسنامه ادیان ابراهیمی، قم، انجمن علمی ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶، ص ۱۵۰.

مرئی می شوند. . . مثل تابوت شهادت که نمایشگر تابوت بانوی ما ، مادر خداست^{۶۰}. ولی از آن جا که همه مردم سواد خواندن یا نوشتن ندارند پدران مصلحت دانستند که این حوادث مانند اعمال قهرمانی با تمثال هایی وصف شوند تا یاد آور کوتاهی از آن حوادث باشند. . . با دیدن تصویر مسیح نه به تمثال ، بلکه به صاحب آن تعظیم می کنیم، همانطور که نه به انجیل و صلیب بلکه به چیزی که این ها نشانه ی آن هستند تعظیم می کنیم^{۶۱}.

بنابراین در سال ۷۵۴ م شورای هیریا تشکیل شد و حکم به نابودی تمثال ها داده و یوحنا را ملعون خواند. وان وورست در متنی مربوط به این شورا گزارش می دهند: شیطان مردم را گمراه کرد به گونه ای کا آنان مخلوق را به جای خالق پرستیدند. شریعت موسا و انبیاء برای نابود ی این فساد دست به دست هم دادند . . . شرارت پیشگان مذکور چشم دیدن این زینت را نداشتند و به تدریج بت پرستی را با نام مسحیت برگرداندند. . . پس از مراجعه به کتاب مقدس در باره ی ظاهر فریبنده ی تصاویر که روح آدمی را از عشق متعالی به خدا تاعشق پست ومادی به مخلوق پایین می آورد. . .^{۶۲}.
در این مناقشه استدلال هایی علیه یوحنا مطرح شد:

- ۱- دومین حکم از احکام دهگانه مبارزه با بت پرستی بود و تمثال هم بت محسوب می شود.
- ۲- سنت مسیحیان اولیه نیز با تمثال پرستی با هر عنوان مخالف بود.
- ۳- تمثال شکنان بر این باور بودند که اسخاص عامی و بی سواد نمی توانند بین پرستشی که نثار یک تمثال می شود و پرستشی که نثار خود خدا می شود تمایز قائل شوند.

هر دو گروهی که در این مناقشه با هم درگیر بودن د سعی می کردند طرف مقابل را به بدعت کار بودن در این مورد متهم کنند. مخصوصا تمثال شکنان ، تمثال پرستان را متهم می کردند که تا قرون قبل کلیسا میبھی با هرگونه بازنمایی خدا یا عیسا مسیح مخالف بود. اما با کم شدن اهمیت بت پرستی به عنوان رقیب مسیحیت ، مسیحیان تمثال پرست از برخی آئین های بت پرستان تأثیر گرفتند و برخی از استدلال های ایشان را در مورد تمثال ها پذیرفتند.^{۶۳}
یوحنا و پیروانش هم چنان ملعون خوانده می شدند. تا این که در سال ۷۸۷ م و پس از سپری شدن حکومت لئوی سوم و پسرش با آمدن امپراتور بعدی شورای جدیدی در نیقیه تشکیل شد و احکام مخالف شورای هیریا تصویب شد. در قسمتی از این اعتقادنامه آمده است: با اطمینان و دقت تمام تصمیم گرفته ایم تمثیل محترم و مقدس یعنی صورت عیسا مسیح و بانوی بی عیب و فرشتگان مکرم و همه ی قدیسان و همه ی انسان های پارسا چه در نقاشی یا موزائیک و سایر مواد مناسب درست مانند صورت صلیب باید در کلیساهای مقدس خدا و . . . قرار داده شود . . .^{۶۴}
شورای نیقیه:

شورای سال ۷۸۷ نیقیه هفتمین شورای جهانی کلیسا محسوب می شود. پس از این شورا نیز کشاکش و تغییر موضع در مورد این مساله ادامه یافت اما در نهایت در سال ۸۴۳ م تمثال پرستان بر تمثال شکنان غلبه کردند.

- وان وورست ، رابرت ای ؛ مسیحیت از لابلای متون ، جواد باغبانی و عباس رسول زاده ، قم ، موسسه امام خمینی ، ۱۳۸۴ ، ص ۲۳۷ .^{۶۰}

۶۱ - پیترز ، اف ای ؛ یهودیت ، مسیحیت و اسلام ، حسین توفیقی ، قم دانشگاه ادیان و مذاهب ، ۱۳۸۴ ، ج ۳ ، ص ۱۱۶ .

۶۲ - مسیحیت از لابلای متون ، ص ۲۳۹-۲۴۱ .

۶۳ - تاریخ تفکر مسیحی ، ص ۱۲۹-۱۳۱ .

۶۴ - مسیحیت از لابلای متون ، ص ۲۴۱ .

امروزه نیز در اولین یکشنبه ایام روزه بزرگ کلیسای ارتدکس این واقعه به عنوان پیروزی راست دینی جشن گرفته می شود.

پس از آگاهی از این جریان سوالی که ذهن هر خواننده آزاد اندیشی را به خود مشغول می کند این است که : اگر ایتدلالهای شورای هیریا درست و مطابق با عقل بودند پس چرا شورای دیگر تشکیل شد و آن استدلال ها را نادیده گرفت؟

اگر عهد عتیق به عنوان کتاب مقدس قداس است دارد و مسیح برای تکمیل آن آمده پس دستور دون از ده دستور در شورای نیقیه نادیده انگاشته شد؟

و در نهایت این سوال که با توجه به بان که چنین تعلیماتی در بسیاری از مکاتب فکری اولیه وارد شد حال اگر این عقاید تدعت آمیز درست باشد در این صورت مسیحیت آن گونه که گسترش یافته ممکن است کاملاً از آن منبع اصلی منحرف شده باشد و اگر این گونه باشد آیا این انحراف اتفاقی است یا از روی نقشه و طرح؟^{۶۵}

جدایی کلیسای کاتولیک روم و بیزانس

مهم ترین جدایی در تاریخ مسیحیت بین کلیسای قسطنطنیه و کلیسای روم در سال ۱۰۵۴ میلادی پدید آمد و این حادثه را گاهی جدایی شرق و غرب می خوانند. منشأ این جدایی اختلاف بیم کلیسای روم و سایر کلیساهای شرق بر سر ریاست کلیساها بود. بر اساس گفته کلیسای روم، کسانی که کلیساها را رهبری و سرپرستی می کنند، اسقفان جهان هستند که با هم در جسم واحدی تحت اشراف اسقف روم عمل می کنند. اما به نظر کلیسای قسطنطنیه، پنج مرکز برای مسیحیت وجود دارد که از نظر اعتبار و اقتدار برابرند: اورشلیم، انطاکیه، روم، اسکندریه و قسطنطنیه. ۵.

اما این جدایی به یک باره اتفاق نیفتاد. بلکه حوادثی پیش از آن روی داد که در نهایت منجر به این جدایی گردید. در سال ۲۶۰ م. با اسیر شدن "والریانوس" امپراتور روم توسط ارتش ایران، امپراتوری روم دچار هرج و مرج شد. بیست و چهار سال بعد، امپراتور در صدد اصلاح حکومت و نظام سیاسی بر آمد. نتیجه ی این اصلاحات تقسیم امپراتوری به دو بخش شرقی و غربی بود. در سال ۳۳۰ م. امپراتور کنستانتین شهر قسطنطنیه را تاسیس و پایتخت را از روم به آنجا منتقل کرد. این امر سرانجام به جدایی سیاسی دو بخش امپراتوری از هم انجامید. اما تا این زمان علی رغم وجود دو کلیسای بزرگ روم و بیزانس، این در واقع یکی و متحد بودند. کلیسای روم را کلیسای کاتولیک و لاتینی و کلیسای بیزانس یا قسطنطنیه را کلیسای ارتدکس و یونانی گویند. ارتدکس به معنای سنتی و کاتولیک به معنای عمومی است. .

سابقه کلیسای کاتولیک از دیگر کلیساها بیشتر است و کاتولیک ها برای کلیسای روم و پاپ نقش محوری قائلند. و علتش این است که می گویند: وقتی که عیسی مسیح دستگیر شد، حواریون عیسی را تنها گذاشتند جز پطرس حواری که تا

۶۵ - گریدی، جوان؛ مسیحیت و بدعتها، سلیمانی اردستانی، قم، موسسه طه، ۱۳۸۴، چاپ دوم، ص ۸۷.

لحظات آخر با عیسی بود. بعد از مصلوب شدن حضرت عیسی، "پتر" یا "پطروس" در رأس تشکیلات مسیحیت قرار گرفت. او ارکان کلیسا را بنیان گذارد. حواریون که مورد آزار یهودیان قرار می گرفتند، به ناچار به دیار دیگر مهاجرت نمودند. پطروس که رهبری هسته و دسته های مسیحی را در دست داشت، به روم هجرت کرد و نخستین کشیش آن شهر شد. این امر سبب شد که آن جا در دیده بسیاری از مسیحیان مکان مقدسی قرار گیرد و برای کشیش روم اهمیت ویژه ای قائل شوند. آنان اسقف روم را جانشین و قائم مقام "پتر" مقدس و رئیس اسقف ها و کشیش های دیگر به شمار می آورند و بعد ها به او لقب "پاپ" داده اند.

اما ارتدکس عنوان کلیساهای مسیحیان خاوری بیزانسی است که در سال ۱۰۵۴ میلادی در زمان "میخائیل کارولاریوس" بطریق (سرخلیفه) قسطنطنیه از کلیسای کاتولیک جدا شد. از این تاریخ به بعد به صورت رسمی از هم جدا شدند. علت جدا شدن این دو کلیسا این بود که در این سال، پاپ روم رئیس کلیسای کاتولیک، بطریق قسطنطنیه رئیس کلیسای ارتدکس را تکفیر کرد، بطریق قسطنطنیه نیز واکنش نشان داد و پاپ را ملحد معرفی کرد. این حرکت اوج اختلافات دو کلیسای مستقر در دو امپراتوری روم شرقی و غربی بود که منجر به استقلال هر یک از دیگری شد.

قبل از این اختلاف، بین عالمان مسیحی دو کلیسا اختلافاتی دیگری هم وجود داشت. مانند اختلاف بر پسر خدا بودن یا نبودن حضرت مسیح و مساله ی تمثال ها یا نهضت آیکون کلاسم. امپراتور روم شرقی و کلیسای بیزانس برای رد اتهام بت پرستی مسیحیان از سوی مسلمانان دستور داد که تمام تمثال ها و تصاویر حضرت مسیح و دیگر قدیسین مسیحی از کلیساهای برداشته و معدوم گردند. این امر با مخالفت کلیسای روم واقع شده و اعلام کرد که هرکس بر ضد تصاویر قدیسین موضع گیری کند، از ایمان خارج است. در این اختلاف امپراتوری های روم شرقی و غربی هریک از کلیساهای خود حمایت کردند. این امر فاصله ی دو کلیسا را از هم بیشتر کرد، تا این که در سال ۱۰۵۴ با تشدید اختلافات بین کلیساهای شرقی و غربی چهار کلیسا از کلیساهای پنج گانه جهان مسیحیت از روم جدا شدند و عنوان کلیساهای شرق را پیدا کردند.^[۶]

تفتیش عقاید یا انگیزاسیون

تفتیش عقاید، واژه ای است که از دوره ی قرون وسطا به یادگار مانده است، انگیزاسیون از نظر لغوی به معنی تعقیب کردن است. اما از نظر تاریخ سازمانی است که بین قرن های سیزدهم تا نوزدهم به صورت گسترده و تشکیلاتی دشمنان کلیسا را تحت عنوان الحاد در تمام دولت های کاتولیکی تعقیب، دستگیر، شکنجه و اعدام می کرد.^{۶۶} کلیسای کاتولیک از این طریق می کوشید که به یکپارچگی دینی مورد نظر خود نائل شود. این عمل توسط دستگاه کلیسا انجام می شد و متهمان بسیاری در دادگاه های تفتیش عقاید، ابتدا برای اعترفگیری شکنجه می شدند. در صورت عدم اعتراف سرنوشت معلومی برای آن ها متصور نبود. اگرچه بسیاری تاب شکنجه ها را نداشتند و اعتراف به اعمال کرده و ناکرده خود می کردند. سپس دادگاه عقاید آن ها را محکوم به مجازات های گوناگون و در بسیاری موارد به صورت های غیر انسانی اعدام می کرد.

^{۶۶} - تاریخ اروپا در قرون وسطا، ص ۲۵۰.

آغاز تفتیش عقاید:

در دوران سده های میانه، همواره کلیسا در صدد تثبیت استیلای سیاسی خود بر اروپا بود. ولی تفتیش عقاید به شکل سازمان یافته متاخرتر پدید آمد. دستگاه پاپ همواره از به چالش کشیده شدن اقتدارش وحشت داشته و در قرون وسطای پسین، به علت افزایش فساد کلیسا و رشد سواد و جنبش های بدعت گذارانه، نقد ها نسبت به کلیسا شدید ترشد. تا آن که نخستین نشانه های مقاومت و قیام علیه کلیسا در اواخر قرن دوازده هنگامی نمایان شد که در ناحیه ای در جنوب فرانسه به اسم لانگدوک^{۶۷}، جنبش بدعت گذارانه ی عظیمی به وجود آمد که پیروانش خود را کاتار^{۶۸} به معنی پاک و خالص، می نامیدند.

کاتارها علیه انواع مالیات ها، بیگاری گرفتن از مردم، زراندوزی اربابان کلیسا و حمایت پاپ از فئودال ها قیام کردند. آنان از کلیسا می خواستند که فقرا را از پرداخت عوارض و صدقه به کلیسا معاف و بخشی از املاک خود را بین آنان تقسیم کند.^{۶۹}

اعتقادات کاتارها:

کاتارها که مدعی عمل به مسیحیت راستین بودند معتقد به بسیاری از آیین ها و اعتقادات کلیسایی نبودند، مثلا عشای ربانی را به جا نمی آوردند و معتقد بودند که حضرت عیسا پسر خداوند نیست. ان ها هم چنین به دوزخ و برزخ اعتقاد نداشتند و معتقد بودند که آدمیان پس از مرگ، یا به بهشت می روند و یا اگر گناهکار باشند به زندگی در کالبد حیوانات پست تر محکوم می شوند.^{۷۰}

احساس خطر و مقاومت کلیسا:

این مساله به خودی خود خطری جدی برای کلیسا نبود، ولی کاتارها در جذب نوکیشان مهارت خاصی داشتند. رهبران کاتار که در میان پیروان شان به الگوی کامل معروف بودند، بسیار زندگی سختگیرانه و زهد آمیزی داشتند که باعث می شد اسقف های کلیسا در مقابلشان موجوداتی حریص به چشم آیند. به تدریج فلسفه ی کاتارها در بین مردم بسیاری از شهرها پیروان گسترده ای یافت، به گونه ای که در برخی مناطق، رهبران غیر دینی مانند کنت تولوز، نیز به حمایت از این آیین روی آوردند^{۷۱}. پاپ اینوسان سوم مصمم گشت که علیه بدعت گذاران جنوب فرانسه دست به اقدام جدی بزند. وی ابتدا از اسقف های خود خواست که در منطقه دست به سفرها و موعظه های بیشتری بزنند و در پی یافتن شواهد باشند که نشان دهنده حمایت رهبرای سیاسی از کاتاریسم باشد. البته این اقدام اینوکنتیوس چیز تازه ای نبود و قبلا پاپ لوکیوس سوم نیز این عملیات ها ترغیب می کرد. اما این اقدام پاپ کافی فیه نظر نرسید به طوری که کار به جایی رسید که سفیر ویژه ی پاپ در آلبی از سوی طرفداران کنت تولوز پس از ضرب و جرح به قتل رسید.

^{۶۷} - منطقه ای است در جنوب فرانسه نزدیک شهر تولوز.

^{۶۸} - Cathars

^{۶۹} - تاریخ اروپا در قرون وسطا، ص ۲۴۸.

^{۷۰} - همان، صص ۲۵۲ و ۲۵۳.

^{۷۱} - تاریخ اروپا در قرون وسطا، ص ۲۵۳.

پس از قتل سفیر پاپ در سال ۱۲۰۸ م، پاپ دست به اقدامی تاثیرگذارتر و شدیدتر زد. وی کنت تولوز را تکفیر کرد و خواستار جهاد برضد کاتارها شد. این جهاد به خاطر نام شهر آلبی - مقر اصلی کاتارها - به جهاد آلبیگایی معروف شد. جنگاوران و سربازان از تمام اروپا به امید بخشایش گناهان و شهریاری در سرای دیگر و برخی به امید عنائم جنگی، به جنوب فرانسه آمدند. پایگاه های کاتارها یکی پس از دیگری سقوط کرد، ولی نابودی کاتاریسم نزدیک به بیست سال به درازا انجامید و به این ترتیب پاپ اینوکنتیوس سوم به فکر سلاحي دیگر افتاد.

تفتیش عقاید پاپی:

تفتیش عقاید پاپی دستگاه حقوقی بود که مستقیماً زیر نظر پاپ قرار داشت. پاپ مفتشانی را منصوب می کرد که وظیفه ی یافتن بدعت گذاران و مجازات آنان را داشتند. اکثر مفتشان دراویشی فقیر بودند که زندگی فقیرانه ای داشتند و در تجرد زندگی می کردند و از طریق صدقات مردم زندگی می کردند. فرق اصلی آن ها با دیگر زاهدان آن دوره این بود که زیر نظر پاپ بودند و نه رییس یک صومعه. راهبان دو فرقه ی فرانسیسکن و دومینیکن نقش مهمی در گسترش تفتیش عقاید پاپی داشتند. آنان با لباس های مبدل و حتا مشاغل دوره گردی در شهر و روستاها به راه می افتادند و به هرکس که کوچکترین ظن و گمان ضد گلیسای می بردند، وی دستگیر می کردند.^{۲۲} البته در ابتدا آن ها به خواست پاپ، از بدعت گذاران می خواستند که از گناه بزرگ خود استغفار کرده و طلب بخشایش نمایند. اما به زودی آشکار شد که خیل بزرگی از مردم با اقناع و تشویق به راه راست هدایت نمی شوند. از این رو پاپ در سال ۱۲۱۵ م بهترین متفکران کلیسا را فراخواند و در چند شورا به این نتیجه رسیدند که تبعید بدعتگذاران و مصادره اموال شان مجازات مناسبی است. در دوران پاپ گریگوریس نهم، این اختیارات گسترده تر شد و سرانجام در سال ۱۲۵۲ م، کلیسا رسماً اعلام کرد که بدعت گذاران غیرنادم را برای اعدام از طریق سوزاندن تحویل مقامات سیاسی خواهد داد. این فتوا ضمناً استفاده از شکنجه برای اعتراف گیری را مجاز دانست.

تکفیر مهمترین حربه ی دین در دست پاپ برای خارج کردن مخالفان از دور میارزه بود. معمولاً برای مخالفان سطح بالا حکم تکفیر صادر می شد و آن فرد به این وسیله از حوزه ی دین و مومنان خارج می گردید و هرکس و هرچیز بر او حرام می شد.

شیوه های مجازات:

شیوه های مجازات در این دادگاهها، بسیار متنوع بود. نوع، میزان و شدت شکنجه ها در مناطق مختلف و در برهه های مختلف زمانی کاملاً متفاوت بود. پاپ لئوی نهم، با هر گونه آزار و اذیت بدعت گزاران مخالف بود و در مقام مجازات، به تکفیر آنان

^{۲۲} - همان، ص ۲۵۰.

بسنده می‌نمود.^{۷۳} اما این شیوه، دوام چندانی نیاورد و از آن پس، شکنجه متهمان به عنوان اصل جدایی‌ناپذیر دادگاهها، تلقی گردید. البته در اوایل فعالیت این دادگاهها، شکنجه و آزار متهمان، تنها در صورتی مجاز شمرده می‌شد که سبب خون‌ریزی و یا جراحت دائمی نشود ولی این رویه نیز به زودی تغییر شکل داد و در سال ۱۲۵۶م، پاپ الکساندر چهارم، این قانون سخت‌گیرانه را لغو نمود.^{۷۴}

به زودی دادگاههای تفتیش عقاید، در اعمال شیوه‌های اعتراف‌گیری از متهمان گوی سبقت را از یکدیگر در ربودند.

آنان ابتدا از متهم می‌خواستند که به جرم خود اعتراف کند. در صورتی که وی از اعتراف، خودداری می‌نمود دستور شکنجه وی صادر می‌گردید. مأموران تفتیش، پیش از شکنجه به وی یادآور می‌شدند که در صورت ایجاد جراحت، شکستگی اعضاء و یا حتی مرگ، تنها خود متهم، مسئول خواهد بود چه اینکه از اعتراف به گناه خویش، سر باز زده است.^{۷۵}

سپس شکنجه‌ها آغاز می‌شد. خوراندن مقدار زیادی آب از طریق قیفی که در دهان متهم قرار می‌دادند، سوزاندن پاها، کشیدن بدن به حدی که اعضاء و مفاصل پاره شود، نشاندن بر روی چهارپایه‌های فلزی داغ، کندن گوشت بدن با انبر داغ و شکستن استخوان با استفاده از گیره‌های آهنی بخشی از مجازاتهای رایج این دادگاهها بود.^{۷۶}

تصور عمومی، آن بود که اعتراف متهمان در زیر شکنجه، معتبر نخواهد بود. برای حل این مشکل، آنان ابتدا متهم را شکنجه می‌کردند و سپس به مدت سه ساعت او را به حال خویش رها می‌کردند و آنگاه از او می‌خواستند تا به گناه خود اعتراف کند. در صورتی که از اعتراف خودداری می‌کرد دوباره وی را شکنجه می‌نمودند و باز پس از گذشت سه ساعت از وی می‌خواستند تا به گناه خود اعتراف کند. مأموران از این طریق، می‌توانستند به نتیجه دلخواه خویش دست یابند و از متهمان در حالت عادی! اعتراف بگیرند.^{۷۷}

در خصوص گناهانی که مجازات مرگ، برای متهم پیش‌بینی شده بود، گناهکار را به جلاذ می‌سپردند. در این موارد رسم بر آن بود که اگر متهم به گناه خویش اعتراف می‌نمود، در حق وی لطف می‌گردید. در این حالت ابتدا متهم را خفه کرده و سپس جسد بی‌جان او را می‌سوزاندند. اما در صورتی که متهم، از اعتراف به گناه خویش و ابراز پشیمانی خودداری می‌کرد، او را زنده می‌سوزاندند.^{۷۸}

در مورد دفن اجساد متهمان نیز رویکردهای متفاوتی وجود داشت. در برخی موارد، اجازه دفن بدن آنان داده نمی‌شد. در این صورت اگر کسی از اقدام به دفن جسد فرد گناهکار می‌نمود، تکفیر می‌گردید و تنها راه رهایی از بخشایش، آن بود که مرده را از قبر در آورده و بدنش را دور می‌انداخت.^{۷۹}

- دورانت، ویل؛ تاریخ تمدن، ترجمه ابوطالب صارمی و دیگران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ ه. ش. چاپ ششم، ج ۴، ص ۷۳

۱۰۴۴

۷۴ - بکراش، دبور، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴ ش، چاپ دوم، ص ۴۴.

۷۵ - مارتینلی، فرانکو؛ تاریخ تفتیش عقاید؛ ترجمه ابراهیم صدقیانی، تهران، انتشارات جهان رایانه امین، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول، ص ۹۵.

۷۶ - ولف، کری؛ درباره‌ی مفهوم انجیلها؛ ترجمه محمد قاضی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۸ ه. ش، ص ۱۶۵.

۷۷ - دورانت، ویل؛ پیشین؛ ص ۱۰۵۱.

۷۸ - ولف، کری؛ پیشین؛ ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

۷۹ - دورانت، ویل؛ پیشین؛ ص ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹.

قربانیان سرشناس دادگاه های تفتیش عقاید:

در مورد تعداد قربانیان این دادگاهها، آمار معتبر و دقیقی در دست نیست. گفته شده است که در طول فعالیت محکمه‌های تفتیش عقاید، ۳۴۰ هزار نفر متحمل انواع شکنجه‌ها گردیدند و ۳۲ هزار نفر نیز زنده در آتش سوختند.^{۸۰} در این مدت، افراد مشهوری از سوی این دادگاهها محکوم به مرگ گردیدند. برخی از شخصیت‌های مشهور که توسط دستگاه تفتیش عقاید کشته شدند عبارتند از:

۱- ژان دارک: وی دختری از طبقه پایین جامعه و فرزند کشاورزی فرانسوی بود. او در قرن پانزدهم، رهبری لشکر فرانسوی را در مقابل با سپاه انگلستان بر عهده گرفت. زمانی که انگلیسی‌ها می‌خواستند شهر اورلئان را به تسخیر خویش در آورند، وی با شجاعتی به نظیر، در مقابل آنان ایستادگی نمود و موفقیت قابل توجهی نیز کسب نمود.

او ادعا نموده بود که صدای میکائیل، فرشته مقرب الهی را شنیده که از او خواسته است، رهبری فرانسویان را در مبارزه با سپاه دشمن یعنی انگلیسی‌ها بر عهده گیرد. همین ادعا سبب آن شد که انگلیسی‌ها او را جادوگر خوانده و سوگند خوردند که به هر شکل ممکن او را دستگیر و مجازات نمایند. آنان نهایتاً با استفاده از رشوه توانستند ژاندارک را گرفته و به محاکمه بکشانند. به زودی، ژاندارک در دادگاه تفتیش عقاید، به جادوگری متهم گردید و در مقابل دیدگان مردم سوزانده شد.^{۸۱}

۲- جوردانو برانو: او دانشمندی برجسته بود که در علم فلسفه، ریاضیات و ستاره‌شناسی، دارای شهرت بود. او در آثار خود، موضوع حرکت زمین به دور خورشید را مطرح نمود و به همین دلیل دستگیر گردید. دادگاه از وی خواست تا این نظریه را که با تعالیم کتاب مقدس ناسازگار تلقی می‌شد، باز پس گیرد اما "برانو" امتناع ورزید. دادگاه تفتیش عقاید نیز او را به خاطر بدعت‌گزاری محکوم و به آتش سوزاند.^{۸۲}

۳- گالیله: گالیله، دانشمند بزرگ قرن هفدهم میلادی، به تبعیت از نگاه کوپرنیکی، اظهار داشت که نظریه زمین‌محوری صحیح نیست و این زمین است که به دور خورشید می‌گردد. این دیدگاه گالیله که مخالف با تعالیم کتاب مقدس دانسته می‌شد، خشم مقامات کلیسا را برانگیخت. دادگاه تفتیش عقاید او را مجبور نمود تا برای نجات از مجازات، نظریه خود را پس بگیرد. گالیله نیز که برای رهایی خویش، راه دیگری را نمی‌دید مجبور گردید، نظریه خویش را پس گرفته و همسو با تعالیم کلیسایی، اعلام دارد: این خورشید است که به دور زمین می‌گردد.^{۸۳}

^{۸۰} - ولف، کری؛ پیشین؛ ص ۱۶۵.

^{۸۱} - دورانت، ویل؛ پیشین؛ ج ۶، ص ۹۷-۱۰۴.

^{۸۲} - بکراش، دیورا؛ پیشین؛ ص ۱۲۲-۱۲۳.

زاده، انتشارات موسسه امام خمینی، ۱۳۸۴ ه ش، - وان وورست، رابرت ای؛ مسیحیت از لابلای متون؛ ترجمه جواد باغبانی و عباس رسول^{۸۳}

چاپ اول، ص ۳۲۱

دستگاه تفتیش عقاید نه تنها مسیحیان ضد کلیسا و پاپ، بلکه مورها^{۸۴} یا مسلمانان، یهودیان و ماران^{۸۵} ها را نیز تعقیب، دستگیر و شکنجه و می سوزاند. یهودیان و مسلمانان به ویژه در اسپانیا با برخوردهای خشن دادگاه های تفتیش عقاید روبرو شده، بسیاری از آنان پس از مصادره اموال و اجبار به ترک دین از اسپانیا اخراج و در مواردی زنده زنده در آتش سوزانده شدند.

افول قدرت کلیسا و برجیده شدن دادگاهها:

با افول قدرت کلیسای کاتولیک، به مرور زمان، این دادگاهها برجیده شد و شاید بتوان آخرین کشتارهای این محکمه‌ها را به قرن ۱۸ میلادی باز گرداند،^{۸۶} چه اینکه پس از این تاریخ، دیگر کلیساها قدرت پیشین را نداشتند و استفاده ابزاری کلیساها از شکنجه متوقف گردید

شکل گیری نظام فرهنگی قرون وسطا

با سقوط امپراتوری روم سرزمین های تحت تسلط این امپراتوری بین اقوام مختلف ژرمن تقسیم شد و ژرمن ها با توجه به ساختار نیمه قبیله ای اجتماع خود قادر نبودند به تنهایی سرزمین های امپراتوری روم را اداره کنند، از رومیان برای این کار کمک گرفتند. به این ترتیب، نظم سیاسی و تا حدی فرهنگی رومی توانست به حیات خود ادامه دهد. اما نظام سیاسی

^{۸۴} - Mores : لقب توهین آمیزی بود که کلیسا به مسلمانان، خصوصا مسلمانان شمال آفریقا داده بود.

^{۸۵} - Marranes : به یهودیانی گفته می شد که احیانا برای فرار از تعقیب دادگاه ،مسیحی شدند ولی در پنهان یهودی باقی ماندند.

^{۸۶} - مارتینلی، فرانکو؛ پیشین؛ ص ۳۹۰

فرهنگی روم نفس های آخر خود را می کشید و دیگر توانایی سابق را برای نقش آفرینی نداشت. هم زمان با زوال و انحطاط نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روم، کلیسا در حال رشد و گسترش و قدرت یابی روز افزون بود. با سقوط امپراتوری و خلاء ساختار سیاسی حاصل از آن، این کلیسا بود که این خلاء پر کرده و نقطه ی اتکاء و پناهگاه مردم شده بود. از سوی دیگر پراکندگی و عدم ارتباط سیاسی بین ژرمن ها و گرایش آن ها به مسیحیت، که از قرن چهارم مشهود بود و در قرن پنجم و ششم به اوج خود رسید، به رشد سیاسی و اجتماعی کلیسای کاتولیک کمک بسیار کرد. از این رو کلیسا بر اثر شرایط خاص سیاسی و اجتماعی، به عنوان تنها نیروی سازمان یافته که آشنایی به سنن اداری و فرهنگی روم داشت، در امور اجتماعی و روحانی دخالت کرده و حتا ادعای بررسی و نظارت بر دولت را نیز داشت.^{۸۷}

در حالیکه شناخت غربیان در اوائل قرون وسطا از فرهنگ یونان باستان محدود به دانسته های آنان از رومیان بود، کلیسا هم به آن روی خوش نشان نداده و آن را مردود می دانست. چرا که آن ها را مخالف با آموزه های الهی مسیحیت دانسته و آن ها را شرک آلود و گمراه کننده می دانست. اما علی رغم این مخالفت ابتدایی کلیسا با علم و فرهنگ دروه ی باستان، اما از قرن پنجم میلادی به بعد کلیسای کاتولیک کم کم به فرهنگ رومی و به تبع آن نیز به فرهنگ یونانی روی خوش نشان داد. کلیسا سعی کرد که از فرهنگی و علوم یونانی رومی که غیر دینی تلقی می شد، برای درک و توضیح اصول عقاید دینی مسیحیان استفاده بکند.^{۸۸} اولیاء کلیسا درک کردند که حکمت یونان و روم برای نظام بخشی به کلام مسیحی و هم چنین فهم کتاب مقدس مناسب است.

برنامه ی درسی که قرون وسطا از رومی ها به ارث برد معروف به فنون سه گانه و هنرهای آزاد بود که مجموعه ای از هفت علم بود. نظام آموزشی روم هم عمدتاً از مدارس عمومی تشکیل شده بود که در آن افرادی به عنوان معلم و استاد با توجه به تخصص خود تدریس می کردند. با سقوط امپراتوری روم، این نظام آموزشی هم از بین رفت و این موجب سقوط شدید سطح فرهنگ و علم شد. به گونه ای که در این دوره به سختی می شد افرادی را برای تدریس پیدا کرد. اما به تدریج راهبان و کشیشان مسیحی جایگزین معلمان رومی شده و به جای مدارس رومی دیرها مسوولیت تعلیم و تربیت را برعهده گرفتند. این امر باعث شد که رهبانیت رواج بسیار پیدا کند و راهبان مولد فرهنگ جدید شوند و تا قرن یازدهم میلادی حیات روحانی و نظری اروپای غربی را شکل دهند.

بدین ترتیب، از قرن پنجم به بعد، طی چند قرن حاکمیت کلیسای کاتولیک بر اروپا شکل گرفت و اروپای غربی وارد دوره ای جدید از تمدن خود شد که به قرون وسطا معرف است. دوره ای که مشخصه ی بارز آن سلطه ی کلیسای کاتولیک روم بر حیات فرهنگی و سیاسی آن است. مراکز فرهنگی رومی جای خود را به کلیساها و دیرها و صومعه دادند. در این مراکز به جای فرهنگ یونانی رومی اصول اعتقادی دین مسیحی تحت نظارت کلیسای کاتولیک تدریس می شد و مورد بحث قرار می گرفت. دیگر کسی به دنبال فراگیری علوم نظری مستقل از مذهب و ایمان مسیحی نبود. آموزش و گسترش فرهنگ دینی به دست راهبان و کشیشان افتاد. اینان هم اگر پژوهش عقلی را محکوم نمی کردند، آن را تابع ایمان مسیحی می

^{۸۷} - مدارس و دانشگاه های اسلامی و غربی در قرون وسطا، کریم مجتهدی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۹. ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

^{۸۸} - همان، ص ۱۰۶

کردند. عقل با تبعیت از ایمان به طور رسمی شروع به بررسی عالم کرد و مضامین منطقی و فلسفی در رابطه با سرنوشت ماوراء طبیعی انسان و راه نجاتی مورد بحث قرار گرفت که عیسی، پسر یگانه ای خدا، برای او ارمغان آورده بود.^{۸۹}

رسانس فرهنگی کارولنژی:

در قرون هشتم و نهم حرکت فرهنگی سازمان یافته یی در اروپای لاتینی زبان آغاز گردید که به تجدید حیات فکری وهنری ختم شد. کارولنزیان پادشاهانی از قوم فرانک بودند.^{۹۰} مشهورترین و قدرتمندترین شان شارلمانی، هم عصر هارون الرشید، بود. وی نمونه‌ای از آکادمی‌ها را به نام آموزشگاه کاخ^{۹۱}، در آخن واقع در آلمان امروزی تاسیس کرد. هدف وی از این امر، این بود که کل جامعه و به طور خاص، فرزندان اشراف آموزش ببینند تا شیوه مدیریت زمین‌ها و حفاظت از سرزمین خود را فرا گیرند. گاه از این اقدام شارلمانی به نوعی رسانس فرهنگی در اروپای قرون وسطا پس از یک دوره ی تاریکی یاد می شود. البته این رویداد فرهنگی حاصل نگریدید مگر با بهره گیری از خرده ریزهای گنجینه علم و معرفتی که در کشورهای شرق مدیترانه گرد آوری شده بود.^{۹۲}

کاری که کارولنزیان آغاز کرده بودند باوجود فروپاشی پادشاهی شان و روبرو شدن جامعه ی اروپایی با مشکلات عدیده ی سیاسی و اجتماعی، به درجات مختلف در مناطق گوناگون اروپا ادامه و گسترش یافت.^{۹۳} این گسترش در نهایت به تاسیس مراکز بزرگ علمی یا دانشگاه های قرون وسطا انجامید.

مورخان مدت زمانی را که از نهضت کارولنژین در قرن نهم آغاز و تا اوایل تجدید حیات فرهنگی در نیمه ی آخر قرن پانزدهم میلادی ادامه یافت، دوره ی اهل مدرسه می نامند.

دانشگاه در قرون وسطا:

چنانکه گفته شد پس از تهاجم اقوام بربر و تسلط آن ها بر سرزمین های روم غربی، اروپا چندین قرن دوره ای از رکود و تعطیلی علم و فرهنگ را پشت سر گذرانید. در این دوره تقریباً تمامی مردم بی سواد بودند و حتا نجیب زادگان و اشراف از خواندن و نوشتن ناتوان بوده و نام خود را نمی توانستند بنویسند. افراد باسواد طبقه ی روحانی و کلیسائیان بودند، تا این که از دوره ی شارلمانی برای آموزش عمومی اقداماتی انجام گرفت. وی دستور داد که مدارس برای آموزش علوم غیر از آنچه در کلیساها و صومعه ها داده می شد، تاسیس شود. از این رو از دوره ی شارلمانی با دو نوع مدرسه در اروپای

^{۸۹} - تاریخ دانشگاه های اسلامی و غربی در قرون وسطا، ص ۱۱۱.

^{۹۰} - مدارس و دانشگاه های اسلامی و غربی در قرون وسطا، ص ۱۱۳.

^{۹۱} - scola palatina

^{۹۲} - بیداری روشنفکری در اروپا، فلیپ ولف، استاد افتخاری دانشگاه تولوز فرانسه.

^{۹۳} - تاریخ دانشگاه های اسلامی و غربی در قرون وسطا، ص ۱۲۵.

غربی روبرو هستیم: یکی، مدرسه داخلی^{۹۴} که کارش تعلیم و تربیت روحانیون و کشیش ها بود. دوم، مدرسه خارجی^{۹۵} که به تعلیم و تربیت پسران می پرداخت.^{۹۶}

به تدریج با گسترش مدارس در نقاط مختلف، مباحث و مواد درسی به لحاظ کمی و کیفی پیشرفت کرده، و مدارس حالت تخصصی تری به خود گرفتند و هریک در رشته ای خاص شهرت بیشتری یافتند. از سویی هم آنچه که در مدارس آموخته می شد جوابگوی نیازهای جامعه نبود. تا این که در اواخر قرن دوازده میلادی برخی از این مدارس شکل خاصی به خود گرفتند.

از لحاظی می توان دانشگاه های غربی را که از اوایل قرن سیزدهم میلادی سازمان یافته و ساختار خاص خود را پیدا کردند، نتیجه ی تحول طبیعی و تکامل مدارس و سازمان های کوچکتری دانست که از زمان شارلمانی و اقدامات آلکویین^{۹۷} به نحو متناوب و منقطع کم و بیش وجود داشته و از نیمه ی دوم قرن یازدهم و به ویژه در قرن دوازدهم شکل جدیدی به خود گرفتند.^{۹۸}

دانشگاه ها در قرن سیزدهم به سبب نیاز به گسترش تعلیمات عالی، که در مدارس محسوس بود، شکل گرفتند. در قرن سیزدهم مدارس در دیرها و صومعه ها تشکیل می شد که دیگر تاثیرگذاری اولیه را چنان که در اوایل کار خود داشتند، نداشته و دیگر نقش چندانی نداشتند. پیدایش دانشگاه ها بیشتر ناشی از نیازهای فکری فرهنگی و اجتماعی بود که لزوم آن از سال های آخر قرن دوازدهم میلادی حس می شد.

در تاسیس دانشگاه ها، هم کلیسا و پاپ، هم امپراتوران دخیل بودند. البته برخی دانشگاه ها بدون دخالت این دو و به خاطر سیر تکاملی خود به وجود آمدند. مانند دانشگاه پاریس^{۹۹}، و کلیسا و پاپ بعد از پیدایش آن، موجودیت آن را تایید کردند. برخی دانشگاه ها را کلیسا و پاپ و امپراتوران و پادشاه هان اروپایی تاسیس کرده یا در تاسیس آن دخالت داشته اند. معروفترین نمونه ای که توسط یک پادشاه تاسیس شده، دانشگاه ناپل است که توسط فردریک دوم، پادشاه سیسیل در ۱۲۲۴ م تاسیس شد. دانشگاه تولوز در فرانسه هم نمونه ای است که توسط حکم رسمی پاپ تشکیل یافته است.^{۱۰۰}

هم پاپ و کلیسا و هم امپراتوران و پادشاهان اروپایی، هردو به اهمیت و نقش مراکز آموزشی عالی و تاثیرگذاری شان در جامعه پی برده بودند، از این رو آنان تلاش داشتند تا یان مراکز را در جهت پیشبرد اهداف سیاسی و فرهنگی خود استفاده کنند.^{۱۰۱}

پیدایش دانشگاه ها از قرن سیزدهم میلادی در هریک از کشورهای اروپایی عملاً منجر به کاهش مدارس سنتی و نقش آنها و کلیسا در عرصه های آموزشی و فرهنگی گردید.

^{۹۴} - Schola interior

^{۹۵} - Schola exterior

^{۹۶} - زندگی و تمدن در قرون وسطا، صدرالدین میرزایی، نشر اقبال، تهران ۱۳۴۷، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

^{۹۷} - آلکویین کشیش و شاعر، مدیریت مدرسه ای را که شارلمانی دایر کرده بود بر عهده داشت.

^{۹۸} - تاریخ دانشگاه های دکنتر مجتهدی، ص ۱۴۸.

^{۹۹} - دانشگاه بولونی در ایتالیا و آکسفورد در انگلستان هم این گونه بودند.

^{۱۰۰} - دانشگاه های اسلامی و غربی قرون وسطا، ص ۱۹۰.

^{۱۰۱} - دانشگاه های اسلامی و غربی قرون وسطا، ص ۱۹۰.

در اواسط قرن سیزدهم حدوداً دوازده دانشگاه در کل اروپا فعال بود که نه فقط مدارس سنتی را تحت شعاع قرار داده بودند، بلکه بیشتر آن‌ها به تعطیلی کشانده بودند. مثلاً دانشگاه پاریس با اقتدار تام تمام مدارس را که در حوالی کلیساهای شمال فرانسه وجود داشتند از رونق انداخت.^{۱۰۲}

البته دانشگاه‌ها در ابتدا به هر نحو که به وجود آمده بودند، به اجازه و تحت نظر پاپ و کلیسا بودند؛ به گونه‌ای که هم از نظر تامین هزینه‌های مالی و هم قوانین و مقررات دانشگاهی زیر نظر اداره‌ی کلیسا بودند. اما به تدریج و با گذشت زمان و تغییر شرایط سیاسی اجتماعی و فرهنگی اروپا و عواملی چند، دانشگاه‌ها کم‌کم از حیثه‌ی قدرت و تسلط کلیسا خارج شدند و در اواخر قرون وسطا تقریباً دانشگاه‌ها استقلال خود را از کلیسا به دست آورده بودند. در زیر به برخی از این عوامل به اختصار اشاره می‌گردد:

- ۱- جدایی میان علمی که به دنیای محسوس توجه داشت و علمی که با توجه به آموزه‌های کلیسا متوجه آخرت بود.
- ۲- قدرت یابی دولت‌ها و دخالت آن‌ها در امور دانشگاه‌ها، هم به لحاظ مالی و هم وضع قوانین.
- ۳- استقلال مالی اساتید دانشگاه‌ها و یافتن راه‌هایی برای تامین هزینه‌ها. برای مثال اساتید در قبال تدریس خود از دانشجویان حق‌الرحمه دریافت می‌کردند.
- ۴- نفوذ و گسترش افرادی با افکار غیر کلیسایی و عدم وابستگی به کلیسا.
- ۵- درک این نکته توسط دانشگاهیان که آن‌ها وظیفه‌ای غیر از وظایف کشیشان و افراد کلیسایی دارند.
- ۶- امکان اشتغال فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها در دوائر دولتی و مراکز خصوصی. پیش از این غالباً فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها جذب کلیسا و دوائر آن می‌شدند.

۱- مواد درسی دانشگاه‌ها:

مطالب در هر رشته‌ای براساس متونی تدریس می‌شد که به نحو رسمی برای آن‌ها قایل به مرجعیت بودند. این متون اعم از کتاب‌های جدید یا قدیم، پایه‌ی اصلی تعلیمات آن دوره محسوب شده و توسط استادان مختلف تدریس و تفسیر می‌شدند. متون درسی تقریباً در تمام مرکز دانشگاهی مشابه بود، اگرچه سلیقه‌ها و گرایش‌های خاص برخی از استادان و یا روح حاکم بر حوزه‌های آن‌ها را نباید از نظر دور داشت.

البته در هر رشته‌ی هریک از دانشکده‌ها، علاوه بر این که کتاب‌های معین تحصیلی، در ضمن آموزش، ترتیب و تقدم و تاخر این کتاب‌ها نیز در نظر گرفته می‌شد. به نحوی که مسیر این تعلیمات در هر مرحله نمایانگر درجه‌ی یادگیری دانشجوی بود.

متون اصلی درسی، در رشته‌ی حقوق، "مجموعه قوانین حقوقی" و "مجموعه قوانین مدنی" بود. در رشته‌ی طب، آثار بقراط و جالینوس و به ویژه کتاب معرف ابن سینا، قانون تدریس می‌شد. در الهیات و کلام کتاب مقدس و کتب احکام تدریس و تفسیر می‌شد.^{۱۰۳}

^{۱۰۲} - همان، ص ۱۹۲.

^{۱۰۳} - دانشگاه‌های اسلامی و غربی قرون وسطا، صفحات ۲۰۲ تا ۲۰۶.

۲- روش های تدریس:

به طور کلی می توان گفت که در تمام دانشکده ها تعلیمات به دو نحو اصلی انجام می گرفته است. اول درس و دوم بحث. در کلاس های نوع اول بیشتر سعی بر این بود که گفته های مولف اصلی که صاحب نظر و معتبر دانسته می شد، تفهیم شود. در کلاس های نوع دوم، مدرس مسوول نکات مبهم و پیچیده ی مطالب را توضیح و شرح می داد و با دانشجویان به بحث و گفتگوی آزاد می پرداخت.

درس ها به دو نوع اصلی و فرعی ارائه می شدند. دروس اصلی معمولا صبح ها تشکیل می گردید و لی درس های فرعی یا فوق العاده بعد از ظهرها تدریس می شد. استادان با سابقه و ممتاز معمولا تدریس متن درس را به عهده ی دانشجویان برجسته ی کلاس خود می گذاشتند و خود در بعد از ظهرها به بحث و بررسی و تبادل نظر با دانشجویان می پرداختند و در ضمن آن درس را تجزیه و تحلیل و تفهیم می کردند.^{۱۰۴}

۳- درجات و مدارک تحصیلی:

در آن دوره دانشگاه ها علاوه بر تعلیماتی که می دادند، در هر مقطع تحصیلی، درجاتی هم برای دانشجویان قایل می شدند. البته این درجات در ابتدا صرفا جنبه صنفی داشت. یعنی در همان مراکزی که صادر می شد اعتبار داشت و دانشجو اجازه می یافت به واسطه ی آن در همان دانشگاه به تدریس بپردازد، و در خارج از آن مرکز درجه ی تحصیلی وی اعتبار نداشته و ملاکی برای تدریس یا اشتغال محسوب نمی شد. ولی هر درجه ی تحصیلی به مرور مدرک مشخصه یی از درجه ی علمی و تخصصی افراد شد و به این ترتیب فارغ التحصیلان دانشگاه ها توانستند در خارج از دانشگاه نیز مشاغلی به دست آورند و با موفقیت به کار بپردازند.

معمولا سه نوع مدرک به دانشجویان اعطا می شد:

۱- باشلیه: اولین مدرک تحصیلی داشگاهی محسوب شده و به کسانی اعطاء می گردید که مرحله ای از آموزش را می گذراندند ولی ادامه ی تحصیل نمی دادند تا درجه ی بعدی را بگیرند.

۲- لیسانس: این درجه بعد از اخذ مدرک باشلیه صادر می شد. دانشجوی دارنده ی این مدرک اجازه ی تدریس داشت.

۳- دکترا: مرتبه ی دکترا یا استادی بعد از دوره ی لیسانس اخذ می شد. دواطلبان باید تفوق علمی خود را در بین هم قطاران به اثبات می رساندند.

البته طول و مدت هر دوره با توجه به رشته و دانشگاه متفاوت بود. ولی در آن دوره این گونه بود که طول مدت تحصیل نشانه ای از اهمیت رشته ی درسی محسوب می گردید. دواطلبان مدرک باید هزینه ای هم می پرداختند که با توجه به سطح مدرک متفاوت بود.^{۱۰۵}

^{۱۰۴} - همان ، صفحات ۲۰۶ تا ۲۰۹.

^{۱۰۵} - دانشگاه های اسلامی و غربی قرون وسطا، صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۲.

این در حالی است که در سرزمین های اسلامی مراکز آموزش عالی و دانشگاه ها بسیار زودتر از اروپا به وجود آمدند. در زمانی که شارلمانی تلاش می کرد تا با تاسیس مدرسه در کنار کاخ خود حداقل خواندن و نوشتن را به فرزندان اشراف و نه همه ی مردم بیاموزد، در بغداد شاهد مرکز علمی به نام بیت الحکمه یا خانه ی دانش هستیم که در سال ۲۰۰ ه ق - ۸۱۵ م با هزینه ی دولت اداره می شد و دانشمندان و محققان بزرگی از مناطق گوناگون دنیای اسلام در آن مشغول تحقیق و ترجمه ی آثار علمی یونانیان بودند.^{۱۰۶}

فاطمیان در مصر نیز دارالعلمی در ۳۹۵ - ۱۰۰۵ م تاسیس کرده بودند که در آن ریاضیات و طبیعیات تدریس می شد. کتابخانه ای با بیش از یک میلیون جلد کتاب داشتند. هم چنین در شرق اسلامی مدارس نظامیه را شاهدیم که عالی ترین نمونه ی دانشگاه به معنای کلمه و به صورت سلسله ای از مدارس عالی در شهرهای مختلف مانند بغداد، نیشابور، هرات، سمرقند و ... تاسیس شدند. تحصیل رایگان، خوابگاه، شهریه، خورد و خوراک و ارائه لوازم التحریر از امکانات مدارس نظامیه بود. ناگفته نماند که دانشگاه ها و مراکز علمی اروپا در قرون وسطا تا حد زیادی در روش تدریس، نحوه ی امتحان، و حتا لباس اساتید و دیگر نشانه ها از مراکز دانشگاهی مسلمانان تقلید می کردند.^{۱۰۷}

هنر و معماری قرون وسطا:

سقوط امپراطوری رم در قرن پنجم بعد از میلاد مسیح رشد شهر نشینی را در اروپا برای ششصد سال متوقف کرد. جمعیت شهری به روستا بازگشت و شهرها کوچک و بی اهمیت شدند. در این دوران اساس حیات اجتماعی در روستا بود نه شهر. با وجود این در دوران فئودالیسم شهرها کاملا از میان نرفتند. بلکه با جمعیت کم به بقای خود ادامه دادند. در آغاز شهرها در واقع فقط در اسم شهر بودند بیشتر قلعه بودند تا شهر. حداکثر دو تا سه هزار نفر جمعیت داشتند. اغلب حتی از این هم کوچکتر بودند تا قرن نهم از آنجا که نه حکومتی در کار بود و تقریبا نه تجارتی شهرها بیشتر وظایف شهری خود را از دست داده بودند و نقش چندان مهمی در اقتصاد های اروپا ایفا نمی کردند. از قرون یازدهم به بعد بتدریج شهرها روبه تجدید حیات گذاشتند. حرکت بسوی شهرها به وجود آمد. شهرهای جدید بسیار ساخته شد و بسیاری از شهرهای قدیمی رومی حیات دوباره از سر گرفتند. این تحول تحت تاثیر مستقیم جنگهای صلیبی (جنگهای میان مسلمانان و مسیحیان) قرار داشت.

معماری اسلامی در بیشتر ساختمان های غرب نظیر کاروانسراها، قلعه ها، قصرها، کلیساها، تاثیر خود را بر جای گذاشت. سرزمین های اروپایی فاقد مکانی به نام کاروانسرا بودند. در حالی که در فرهنگ اسلامی کاروانسراها و فراهم کردن امکانات رفاهی برای مسافران سابقه ی دیرینه داشت. غربی ها پس از جنگ های صلیبی در بین راه ها مهمانخانه هایی ساختند^{۱۰۸}

^{۱۰۶} - علم و تمدن در اسلام، حسین نصر، ترجمه احمد آرام، تهران خوارزمی چ دوم ۱۳۵۹

^{۱۰۷} - تاریخ دانشگاه های اسلامی، عبدالرحیم غنیمه، ترجمه نوراله کسایی، انتشارات دانشگاه تهران، چ سوم ۱۳۷۷.

^{۱۰۸} - نقش جنگ ها صلیبی در انتقال تمدن اسلامی، عبدالروف رضایی، مرکز جهانی اسلامی، ثم ۱۳۸۶، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

و حتا نام آن ها فندق گذاشتند. در قلعه سازی هم مسیحیان، بکارگیری برج های مدور و حفر خندق و ساخت قلعه ها در شیب تند تپه را از مسلمانان فراگرفتند.^{۱۰۹} هم چنین در شهرسازی نیز می توان این تاثیرات را دید. سنگ فرش شدن خیابان ها، سیستم دفع فاضلاب، و استفاده از گاری برای حمل و نقل از جمله ی این تاثیرات می باشد.^{۱۱۰}

جنگجویان صلیبی برای جنگ با مسلمین به مرز جهان مسیحی آنروز یعنی بیزانس می رفتند و با شهرهای اسلامی نواحی فتح شده و زندگی موجود در آنها نیز آشنا می شدند. وقتی این جنگجویان از امپراطوری بیزانس شهر نشین بر می گشتند با کالاهای تجملی و مصرفی شرق آشنا شده بودند و همراه خود کالا و فرهنگ مصرف و تجارت را به اروپای قرون وسطا منتقل می کردند و بدین وسیله رشد تجارت و شهر نشینی را سرعت می بخشیدند.

هم چنین جنگ های صلیبی موجب تغییراتی در دیگر حوزه های زندگی اروپائیان قرون وسطا گردید. برای مثال، آنان با فلزکاری، سفالگری، شیشه سازی، طلاسازی، و لعاب کاری در شهرهای اسلامی آشنا شده و ظرافت های آن را با خود به اروپا منتقل کردند.^{۱۱۱}

تعامل تمدنی اسلام و اروپا:^{۱۱۲}

تأثیر تمدن اسلامی در اروپا:

مسلمانان آن چه از علوم و فنونی را که از طریق ترجمه ی آثار دیگران - از ایران و هند و یونان - اقتباس کردند، به گونه ای حیرت انگیز و غرور آفرین گسترش و تعمیق دادند و حتی در مواردی، رشته هایی تأسیس کردند. سرانجام جهان غیرتمدن و قرون وسطایی اروپا از طرق گوناگون با دستاوردهای فرهنگ و تمدن اسلامی آشنا شده و پایه های رنسانس و تمدن جدید خود را بر آن بنا نهاد.

وضعیت فرهنگی اجتماعی اروپا در قرون وسطا:

اهمیت تأثیر تمدن اسلامی زمانی بهتر درک می گردد که وضعیت فرهنگی اجتماعی اروپای آن عصر را مورد بررسی قرار دهیم:

در قرن نهم و دهم میلادی، همزمان با درخشش تمدن اسلامی در اندلس (اسپانیا و پرتغال)، مراکز شهری اروپا به شکل قلعه هایی بود که صاحبان آن ها در حالت نیم وحشی به سر می برند و از این که دارای خط و سواد نبودند احساس غرور می کردند.^{۱۱۳}

^{۱۰۹} - تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین، ص ۸۴۱.

^{۱۱۰} - تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ایمان، ص ۸۳۲.

^{۱۱۱} - برای آگاهی بیشتر در این زمینه ها به کتاب نقش جنگ های صلیبی در انتقال تمدن اسلامی به غرب رجوع شود.

^{۱۱۲} - در نکارش این بخش از مطالب از مقاله ی آقای ماهنامه ی معرفت استفاده شده است.

^{۱۱۳} - گوستاولوبون تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۷۴۶.

اروپایی ها در قرن های نهم و دهم میلادی، حتا از برخورد با تمدن اسلامی نیز واهمه داشتند. کلیسا و صاحبان قدرت مردم را از اسلام برحذر می داشتند. و کسانی از اروپائیان را که به مدارس مسلمانان می رفتند، مانند ژربرت اوریلای را متهم می کردند به این که روح خود را به شیطان فروخته اند^{۱۱۴}.

الف) نحوه تأثیر

انتشار علوم اسلامی در اروپا به شیوه های گوناگون انجام گرفت، از جمله:

۱. گسترش حضور و نفوذ تمدن اسلامی از طریق اندلس .
۲. سیسیل، دربار فردریک دوم (۱۲۵۰-۱۱۹۴ م).
۳. روی آوردن افراد سرشناس، شاهان و حتی پاپ ها به پزشکان مسلمان که حاذق تر از اروپایی ها بودند.
۴. ترجمه کتب علمی به زبان لاتین. توسط کسانی که در خط تماس با مسلمانان قرار داشتند. این افراد که در پی علم آموزی، راهی مراکز علمی اسلامی می شدند و با ترجمه گسترده کتب علمی مسلمانان به لاتین، آن را به دنیای غرب منتقل می کردند.
۵. جنگ های صلیبی: هرچند جنگ های صلیبی در انتقال تمدن اسلامی به غرب بی تأثیر نبود، اما به نظر می رسد انتشار علوم اسلامی در اروپا از راه ترجمه صورت گرفت.

چنان که در سال ۱۱۳۰ در طلیطله یکی از شهرهای اسپانیا، دارالترجمه ای ایجاد گردید و از این طریق، کتاب های مشهور مسلمانان به زبان لاتین برگردانده شد. فرایند ترجمه کتب به زبان لاتین تا قرن ۱۴ ادامه یافت و از این رهگذر، اروپائیان نه تنها با یافته های علمی و دستاوردهای مسلمانان، مانند کتاب های رازی، ابن سینا و ابن رشد آشنا شدند، بلکه کتاب های جالینوس، دیمقراطیس، افلاطون و بطلمیوس را هم که مسلمانان به عربی ترجمه کرده بودند، به لاتین برگرداندند. این آشنایی با میراث یونان باستان میسر نشد مگر با تلاش و همت مسلمانان.

نفوذ مسلمانان به طور عموم و تأثیر ترجمه کتاب های دانشمندان اسلامی به خصوص به قدری است که هنوز واژه هایی که ریشه اسلامی و عربی دارند در زبان لاتین رایج است. برای نمونه می توان به ترافیک (Trafic)، تعرفه (Tariff)، چک (Checque)، ریسک (Risk)، مگزین (Magazin) کالیبر (Colbr) و کابل (Cable). این ها همه ریشه عربی دارند. در اخترشناسی نیز Beteleuse (الجوزاء)، Algole (رأس الغول)، Famolhout (فم الحوت)، zemite (سمت الرأس)، Nadir (نظیر = سمت) و Azimouth (السموت = زاویه) نیز ریشه عربی اسلامی دارند^{۱۱۵}.

پس از چهار قرن که از ظهور تمدن اسلامی در اندلس (طلیطله) گذشت، با پیش روی تدریجی اروپائیان در داخل تمدن اسلامی، چشم های خفته اروپائیان از خواب گران بیدار شد. «شاه آلفونسوی، که طلیطله را فتح کرده بود، چنان تحت تأثیر رعایای جدید مسلمان خود قرار گرفت که بر خلاف میل اسقف ها، خود را امپراتور دو دین خواند. ریموند طلیطلی اسقف مسیحی دیگری است که در حقیقت، نخستین مدرسه مطالعات شرقی را در اروپا در نیمه سده دوازدهم پایه گذاری

^{۱۱۴} - همان ، ص ۷۵.

^{۱۱۵} - تاریخ تمدن اسلام و عرب ، ص ۷۱-۷۲.

کرد. او دانشمندان را از کشورهای مختلف گردهم آورد و آنان را واداشت تا زبان عربی را فرا گیرند و آثار عربی را ترجمه کنند.^{۱۱۶}

ب) جلوه های تأثیر

تأثیرات ارزشمند علمی دانشمندان مسلمان بر اروپا و به خصوص بر تجدید حیات علمی آنان (رنسانس) محدود به یک یا دو رشته علمی نمی گردد، بلکه آنان در رشته های گوناگون علمی همچون ریاضیات (حساب، جبر و مثلثات)، هیئت، فیزیک و نورشناسی، شیمی، طب، جغرافیا، فلسفه، ادبیات و فنون (تکنولوژی) توانایی های خود را بر اروپاییان عرضه کردند. توضیح مختصر هر یک از این جلوه ها، حقیقت این تأثیر را بهتر می نماید:

۱. ریاضیات: لوییس هنری هال اعتراف می کند که مساعدت های مسلمانان به ذخیره علمی و معرفت ریاضی دنیا به حدی است که زمانی طولانی نیاز است تا بتوان میزان آن را ارزیابی نمود. او علم «جبر» در ریاضیات را مدیون مسلمانان می داند و تحوّل ریاضیات اروپایی را ناشی از اعداد به اصطلاح عربی می داند که از مسلمانان اقتباس کردند. هر چند اروپاییان در ابتدا از پذیرش پیشرفت های شگرف مسلمانان در زمینه ریاضیات استنکاف می ورزیدند، اما به تدریج و با آشنایی آنان با کتاب جبر و تکامله عمر بن خیام و آشنایی با برجسته ترین ریاضی دان مسلمان، خوارزمی (۹ م. ۳/ هـ ق)، که ایتالیایی ها از راه آثار او درباره حساب و جبر با نظام عددنویسی دهگانی هندسی آشنا شدند. ناچار زبان اعتراف گشودند.^{۱۱۷}

یکی از راه های تماس اروپاییان با مراکز اسلامی، اسپانیا بود، در نتیجه همین تماس بود که آرلارد باشی نسخه ای از اصول اقلیدس و نسخه ای از بحسطی بطلمیوس، همراه با تحشیدها و الحاقات آن را در شهر طلیطله به چنگ آورده بود، از عربی به لاتین ترجمه و لئوناردو کتاب حساب خود را، بر پایه آثار خوارزمی تألیف کرده بود، انتشار داد. واژه «الگوریسم» و Algebra صورت تحریف شده «الخوارزمی» و «الجبرا» می باشد.^{۱۱۸}

۲. طب: اروپاییان در زمینه طب نیز از دانشمندان طبیب مسلمان بهره های فراوان بردند. این علم از اول قرن چهارم هجری از طریق بیزانس ایتالیا و سیسیل و همچنین کاوش های انسانی به جهان غرب انتقال یافت. ترجمه کتاب های طبی به زبان لاتین نقش عمده ای در انتقال علم طب به اروپا بر عهده داشته است. تنها در یک مورد، کنستانتین، تاجر عرب الجزایری، با کمک دوستان کشیش خود، قریب ۷۰ کتاب طبی را به زبان لاتین ترجمه کرد.^{۱۱۹} کتاب الحاوی ابوبکر محمد رازی، که در اروپا به رازس معروف است، از جمله کتاب هایی است که با عنوان لیبر کونتینتس به لاتین ترجمه می شود. این کتاب معتبرترین کتاب طبی و مهم ترین مرجع کتاب طبی اروپا در آن زمان به شمار می رفت و یکی از ۹ کتابی بود که در سال ۱۳۵۹ کتاب خانه دانشکده طب پاریس در اختیار داشت. «رساله رازی درباره آبله

^{۱۱۶} - علی اصغر حلبی، تاریخ تمدن و اسلام، ص ۷۱-۷۲.

^{۱۱۷} - گفتارهایی پیرامون تاریخ علوم عربی و اسلامی، ص ۸۴.

^{۱۱۸} - ویلیام هنری هال، تاریخ فلسفه علم، ص ۱۴۰.

^{۱۱۹} - فؤاد سزگین، گفتارهایی پیرامون تاریخ علوم عربی و اسلامی، ص ۶۳.

و سرخک نمونه مشاهده مستقیم و تحلیل دقیق و هم نخستین تحقیق علمی درست در زمینه امراض مسری بود.» این کتاب از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۹۶، ۴۰ بار به زبان انگلیسی چاپ شده است.^{۱۲۰}

کتاب های ابوعلی سینا نیز همانند کتاب های رازی به زبان لاتین ترجمه گردید و به مدت ۶ قرن، اصول و مبانی طب و به عنوان کتاب درسی در دارالفنون های فرانسه و ایتالیا شناخته می شد. ۵۴ کتاب های درّالعین حسین بن اسحاق و المالیحولیا اسحاق بن عمران و الباه ابن جزّار نمونه های دیگری هستند که به موازات کتاب های جالینوس در اروپا رایج بوده اند.^{۱۲۱}

۳. هیئت: ترجمه کتاب های هیئت اندیشمندان مسلمان از قرن شانزدهم در زمان امپراتوری بیزانس از فارسی به یونانی آغاز شد^{۱۲۲}.

هر چند تعداد کتب هیئت مسلمانان در اندلس فراوان بوده و اندیشمندانی همچون ابن اماجور، فرزندان موسی ابن شاکر، ابوالوفاء و ابوریحان در این راه موفقیت هایی داشته اند، اما حوادث تلخ تاریخ جز ترجمه لاتینی ناقص به نام علم النجوم از جابرتیانی باقی نگذاشته است. بیضوی بودن مدار سیارات و حرکت زمین به دور آفتاب از جمله مسائلی است که قبل از کپلر و کوپر نیک، علمای اسلام آن را کشف کرده بودند.

تأثیر تحقیقات اخترشناسی مسلمانان در کتاب بیان منظومه جهان نوشته لاپلاس اخترشناس فرانسوی و اصطلاحات اخترشناسی که در زبان لاتین وارد شده و پیش از این مواردی از آن ذکر شد به خوبی نمایانگر این موضوع است.^{۱۲۳}

۴. فیزیک و نورشناسی: اگرچه بیش تر کتاب های مسلمانان در زمینه فیزیک و نورشناسی، همچون کتب اخترشناسی، ناپود شده، با این وجود، کتاب هایی همچون کتاب ابن هیثم و مناظر الحسن که از آن دوران به یادگار مانده است به خوبی نشان می دهد که مسلمانان در این علم نیز همچون سایر علوم پیشرفت شایانی داشته اند. ابن میثم که در سال های ۱۰۰۰ میلادی (۴ تا ۵ هـ ق) می زیسته است، در کتاب خود، از شعاع های منکسر و مستقیم در نورشناسی هم از دیدگاه فیزیکی و هم از دیدگاه، تن کارشناسی به پژوهش می پردازد. او در زمان خود، بر نظریه اقلیدس خط بطلان کشید و اثبات کرد که دیدن اشیا ناشی از این است که پرتو نور از منشأ خارجی خود به چشمان ما می رسد و از بازتاب آن در پیرامون ما، اشیا دیده می شوند.

علاوه بر این، ابن هیثم در موضوعات شکست نور و نسبیت زاویه های تابش و شکست، اشتباهات بطلیموسی را نشان داد. کتاب مناظر الحسن هم به زبان لاتین و ایتالیایی ترجمه شد. این کتاب به قدری با اهمیت است که کپلر در کتاب مناظر خود، از آن بهره های فراوان برده است و شاسل، که خود یک فیزیکدان محسوب می گردد. اعتراف می کند که علم فیزیک اروپا از مناظر الحسن سرچشمه می گیرد^{۱۲۴}.

۵. شیمی: در مورد علم شیمی و پایه گذاری آن، بحث دامنه داری وجود دارد. در این که شخصی به نام گبر (معادل؟) بزرگ ترین شخصیت در تاریخ شیمی به حساب می آید شکی نیست. فؤاد سزگین نویسنده کتاب تاریخ التراث العربی به سختی از این عقیده دفاع می کند که گبر نام تحریف شده همان جابر است. بر فرض که گبر همان جابربن حیان باشد که

۱۲۰ - تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۳۱۶.

۱۲۱ - فؤاد سزگین، پیشین، ص ۶۳.

۱۲۲ - و. و. بار تولد، فرهنگ و تمدن مسلمانان، ص ۹.

۱۲۳ - ویلیام هنری هال، تاریخ فلسفه علم، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۱۲۴ - تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۶۲۴.

از علوم اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می کرده است، بی تردید، او پایه گذار علم شیمی می باشد و حق عظیمی در پایه گذاری علم شیمی بر مغرب زمین دارد.

لازم به ذکر است که کتاب جابر به نام التکمیل به زبان لاتین ترجمه و مورد استفاده بوده است.

۶. جغرافیا: تسلط دانشمندان مسلمان بر علم هیئت و کشور گشایی هایی که داشتند، پیشرفت آنان را در علم جغرافیا تسهیل نمود. مسلمانان اگرچه نظیر سایر علوم، ابتدا شاگردی مکتب دانشمندان یونان همچون بطلمیوس را نمودند، اما به زودی به مرحله نوآوری رسیدند، به گونه ای که جهان گردانی همچون سلیمان در سفرنامه خود، مسعودی در مروج الذهب، ابن حوقل، بیرونی و به ویژه ابن بطوطه به چنان پایه ای از اهمیت در علم جغرافیا رسیدند که برخی از کتاب های آنان همچون کتاب نضر و کتاب عرب ادیسی به لاتین ترجمه و از منابع درسی اروپا گردید. «کتاب جغرافیای ابن ادیسی متجاوز از سیصد سال جزو کتب درسی اروپا بود.» او در نقشه هایش درباره منابع رود نیل به همان نتایجی می رسد که اروپایی ها قرن ها بعد آن را کشف نمودند.

۷. فلسفه: بیش ترین افتخار اروپا به آثار بر جای مانده از تمدن یونان، به ویژه آثار ارسطو و افلاطون است. اگر جانب انصاف را رعایت کنیم، تردید نخواهیم کرد که کتاب های ارسطو و افلاطون توسط مسلمانان محفوظ ماند و توسط دانشمندان اسلامی به اروپا و غرب معرفی گردید. دانشمندان و فیلسوفان مسلمان با ترجمه آثار فلسفی یونان و محفوظ نگه داشتن آن ها از حوادث ایام و سپس با شرح و تفسیر آن ها و اضافه نمودن نظریات جدید فلسفی، فکر غربی را عمیقاً تحت تأثیر قرار دادند.

اروپاییان در عصرنوزایی، زمانی که توانستند آثار فلسفی یونان قدیم را به زبان اصلی اش بخوانند، متوجه تأثیر عظیم تفکر فلسفه اسلامی بر آثار فلسفی خود گشتند. توماس اکوئینی که تنها متکلم و فیلسوف برجسته قرون وسطا (۱۲۷۴ م.) است، هرچند بسیار تلاش نمود فلسفه ارسطویی را از فلسفه فیلسوفان اسلامی جدا کند و بر نظام فلسفی خود تنها آنچه را از مطالعه اندیشه های افلاطونی به دست آورده است بیفزاید، اما او هم نتوانسته است دست کم در شیوه بحث و هم در فرضیه های خود، از تأثیر اندیشمندان اسلامی دور بماند^{۱۲۵}. به عنوان نمونه، «فرضیه او در باب تفاعل ایمان و عقل برگرفته از ابن رشد است و موضع او نسبت به انجیل مسیحی شبیه موضع ابن رشد نسبت به قرآن می باشد: هر دو معتقد بودند که کلام منزل الهی برترین مرجع است، ولی هر دو اعتقاد داشتند که این کلام باید موافق اصول فلسفه ارسطویی تبیین گردد.^{۱۲۶}

۸. ادبیات: «تأثیر اسلام به طور غیرمنتظره ای در ساخت ادبیات نیز بسیار عظیم بود. ما غالباً آماده ایم تا ادبیات رومانتیک اروپا را در اواخر قرون وسطا محصولی بومی بینگاریم، ولی هرچه بیش تر در آن تأمل کنیم، نشانه های بیش تری از ریشه های شرقی در آن می یابیم. داستان های عشقی در حقیقت، اختراع شرقی است تا اروپایی، داستان های شاه آرتور ریشه شرقی دارد. رمانس فرانسوی یک قصه شرقی است. حتی نویسندگان خطیری همچون دانته تحت تأثیر مسلمانان بودند.»^{۱۲۷}

۹. صنعت و فن آوری: جلوه های تأثیر فرهنگ و تمدن اسلامی در علوم و تحقیقات علمی خلاصه نمی گردد. مسلمانان در فن آوری (تکنولوژی) نیز تأثیرات شگرفی بر اروپاییان گذاردند.

۱۲۵ - علی اصغر حلبی، پیشین، ص ۸۲.

۱۲۶ - تاریخ تمدن اسلام، ص ۸۱.

۱۲۷ - همان.

- آسیاب آبی و آسیاب بادی که مسلمانان درست کردند برای اروپاییان فوق العاده جالب توجه بود^{۱۲۸}.

- در مورد کشتیرانی و دریانوردی باید گفت که اگر مسلمانان نبودند، پای کریستف کلمب با آن وسایل مقدماتی به امریکا نمی رسید.^{۱۲۹}

- در بافتنی ها و انواع پارچه، مسلمانان به حدی پیشرفت کردند که اروپاییان عاشق دیدن این منسوجات بودند. «صلیبیون وقتی به اصطلاح خودشان به کشور جهال و کفار آمدند، از این پیشرفت شوکه شدند.»

- صنعت ساخت حمام را صلیبیون در جریان جنگ های صلیبی فرا گرفتند. آنان در قرون وسطا، اصلاً حمام نداشتند. تابستان در گرما خودشان را با آب می شستند و در زمستان از حمام بی بهره بودند.^{۱۳۰}

- یکی از اکتشافات خیلی مهم مسلمانان اکتشاف باروت بود. گوستاولوبون با قاطعیت از این عقیده دفاع می کند و با قوت استدلال، اکتشافات آن را توسط مسلمانان ثابت می کند.

- صنعت کاغذسازی با بهره گیری از ریشه پنبه به جای پپله ابریشم در سمرقند ایران رواج یافت. قدیمی ترین کاغذی که اروپاییان در مراسلات خود از آن استفاده کردند کاغذی بود که در کارخانه شطیبیه ساخته شد و مسلمانان از آن برای توسعه کتاب خانه های خصوصی و عمومی خود استفاده می کردند.^{۱۳۱}

- کارخانه های شیشه سازی و نیزی که از طریق آن بلورسازی در غرب رواج گرفت، مستقیماً از کارخانه های شرق الهام پذیرفت. بسیاری از ریشه های فلزکاری چنانچه واژه دَمَسَن (Damascene = دمشق) به معنای ترصیع نشان می دهد، از مشرق به اروپا آمد.

- تعصب و لجاجت اروپاییان در کتمان حقایق

با نگاهی به تأثیرات گسترده و همه جانبه علوم اسلامی در شاخه های متعدد و متنوع علمی در اروپا، این حقیقت روشن می گردد که تعصب و لجاجت بعضی از اروپاییان در کتمان حقایق تاریخ و نادیده گرفتن تسلط و چیرگی علم و تمدن و فرهنگ اسلامی بر اروپا و تجدید حیات علمی اروپا را دنباله ای از تمدن یونان دانستن ریشه در اخلاق اروپایی دارد. ریشه یابی تمدن کنونی غرب (رنسانس) توسط بیکن، هگل، اسکاروایلد و نیچه و اخیراً ماکس وبر در تمدن یونان قدیم، انکار پایه های واقعی تأثیرات گسترده تمدن اسلام در رشد و شکوفایی علم و اندیشه غرب است. چگونه می توان حق تمدن اسلام را نادیده گرفت، در حالی که معدود کتب یونان قدیم هم با تمدن اسلام حفظ گردید و به اروپا برگردانده شد. گوستاولوبون برای حق ناشناسی و حق ناپذیری و نادیده گرفتن زحمات مسلمانان از سوی افراد مطلع اروپا، هیچ وجه قابل قبولی جز بقای بر تعصب و عناد موروثی اروپا نسبت به اسلام نمی شناسد.^{۱۳۲}

^{۱۲۸} - ناصرالدین صاحب الزمانی، سهم اسلام در تمدن جهانی، ص ۴۲ و ۴۳.

^{۱۲۹} - همان.

^{۱۳۰} - همان

^{۱۳۱} - تمدن اسلام و عرب، ص ۶۳۵-۶۳۷.

^{۱۳۲} - گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۶۲۳.

جنگ های صلیبی

جنگ‌های صلیبی به سلسله‌ای از جنگ‌های مذهبی گفته می‌شود که به دعوت پاپ توسط شاهان و نجبای اروپایی داوطلب برای بازپس‌گیری سرزمین‌های مقدس در فلسطین، از دست مسلمانان برافروخته‌شد.

جنگ‌های صلیبی بزرگترین حادثه‌ای بود که در طول قرون وسطا روی داد. زیرا از سویی اوج قدرت کلیسا را نشان داد که توانست تمام اقشار جامعه ی اروپایی اعم از شاهان، فئودال‌ها، شوالیه‌ها، مردم عادی و حتا فقرا و اقشار مطرود جامعه را بسیج کرده و به جنگ روانه کند. از سویی هم نشانگر غایت پریشان حالی و نهایت ناسازگاری نظام درونی کلیسا و تهدیدهای بیرونی علیه دنیای مسیحیت کاتولیک بود. از این رو جنگ‌های صلیبی را می‌توان مغری برای رهایی کلیسای کاتولیک از تنش‌های درونی بر سر تقسیم قدرت و دور شدن از سادگی و صداقت زندگی اولیه اصحاب کلیسا و روی آوردن آن‌ها به تجمل‌گرایی و دنیاگرایی دانست.

ارسطو در کتاب سیاست خود معتقد است که یک از راه های جلوگیری از گسترش نارضایتی مردم به منظور ممانعت از انقلاب، به راه انداختن جنگ است.^{۱۳۳} زیرا موجب اعزام نیروهای ناراضی به جنگ می شود. ثانیاً کمبودها و نارضایتی های داخلی را تحت پوشش قرار می دهد و نهایتاً بر قدرت ماندن قدرتمندان را تضمین می کند.

صلیبی ها در ابتدا موفقیت های موقتی داشتند، اما سرانجام از سرزمین های مقدس بیرون رانده شدند. یکی از دلایل موفقیت آنها، درگیری امرای مسلمان باهم و دست کم گرفتن قدرت صلیبیان بود. شکست صلیبیان هم نیز تا حدی معلول جنگ قدرت شاهان و امرای اروپایی بود. به خاطر درگیری های درونی بین شاهان و مراکز قدرت مسیحی برخی از جنگ های صلیبی از هدف اولیه شان منحرف شدند، مانند جنگ صلیبی چهارم که به غارت قسطنطنیه ی مسیحی و تقسیم امپراتوری بیزانس بین جمهوری ونیز و صلیبیان انجامید. در نهایت جنگ های صلیبی هفتم، هشتم و نهم به پیروزی مملوکیان و حفصیان ختم شد و جنگ نهم پایان بخش جنگ های صلیبی در خاورمیانه بود. اما با این حال جنگ های صلیبی تأثیرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مهمی بر اروپا گذاشت و می توان آن را نقطه ی عطفی در تاریخ این قاره به شمار آورد.

پیش زمینه و عوامل جنگ ها

الف - فرار کلیسا و پاپ از تنش های درونی:

پاپ و کلیسا که رسالت شان ساده زیستی و هدایت امت مسیحی به سعادت اخروی و دل کندن از دنیا پرستی بود، به تدریج و به مرور زمان از وظیفه اصلی خود منحرف شده، و خود به فئودالی و پادشاهی بزرگ و سیاست بازی ماهر تبدیل شده بود که بر سر کسب قدرت با فئودال ها و پادشاهان می جنگید. برای خود بارگاهی مجلل بنا کرده بود و برای تأمین هزینه های آن انواع و اقسام مالیات ها و نذورات و صدقات را از مردم اخذ می کرد. این شیوه ی زندگی مردان کلیسا، رعایا و مردمان فقیری را که در نهایت فلاکت زندگی می کردند، از دستگاه پاپی ناراضی کرده و فئودال ها و امپراتوران اروپایی را به خاطر دست اندازی کلیسا به حوزه ی منافع شان، خشمگین ساخته بود.

از این رو پاپ برای بازیابی دوباره مقبولیت و مشروعیت کلیسا نزد اذهان عمومی جامعه ی مسیحی و به حوزه ی قدرت خود وارد کردن، دولت های اروپایی یا خارج کردن آن ها از معادلات قدرت، اقدام به راه اندازی جنگ های صلیبی کرد.

ب - سنت های فئودالی:

در نظام فئودالی رسم بر این بود که پس از مرگ فئودال، برای آن که دستگاه اربابی از هم نپاشد، فرزند ذکور ارشد با همان امتیازات و تعهدات پدری جایگزین وی می شد. برادران دیگر یا باید از وی تبعیت می کردند، یا برای به دست آوردن سهمی از اموال پدری به جنگ می پرداختند. معمولاً راه دوم انتخاب می شد. این امر باعث نا آرامی و ناامنی در جامعه می گشت. پاپ برای رهایی از دست این عناصر عصیانگر و استفاده از قدرت نظامی آن ها در راستای اهداف خود، با برانگیختن احساسات مذهبی آن ها، آنان را به جنگ با مسلمانان وا می داشت.

^{۱۳۳} - ارسطو - سیاست - کتاب هفتم (مبحث انقلاب) - ترجمه مرحوم عنایت - نشر امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷.

ج - بیکاری، بیماری و مشکلات اقتصادی:

بیکاری، بیماری های واگیر، فقر، انفجار جمعیت، کمبود زمین به عنوان تنها منبع ارتزاق، باعث ناامنی های اجتماعی، جنگ های خانگی، شیوع روحیه ی بی ایمانی و اعتراض علیه ثروت و تجمل گرایی کلیسا شده بود. بنابر این پاپ برای تخلیه اروپا از وجود این همه نارضایتی چاره ای جز به راه انداختن یک جنگ مذهبی نداشت.

د - اعتقادات و باورهای مسیحیان:

براساس عقیده ی مسیحیان، سرزمین های مقدس از این نظر که مکان تولد، زندگی، به صلیب کشیده شدن، و عروج عیسی مسیح به سوی خدا است اهمیت فراوانی برای آنان داشت. پس از رسمی شدن مسیحیت در امپراتوری روم توسط کنستانتین اول در سال ۳۱۳ میلادی و تقسیم امپراتوری به دو امپراتوری روم شرقی و غربی، سرزمین های مقدس به طور غالب مسیحی شدند. کلیساهای متعددی در جاهای مهم این سرزمین ساخته شد، و یادواره هایی برای وقایع زندگی عیسی مسیح از سوی مقامات مسیحی برگزار می گردید. اما کلیسا با تبلیغات فراوان به مسیحیان یادآور می شد که این اراضی مقدس تحت تسلط کافران (مسلمانان) واقع شده و آنان نیز مسیحیان و زائران سرزمین های مقدس را آزار اذیت می کنند. این ها باعث می شد تا احساسات مذهبی عامه ی مسیحی جریحه دار و برانگیخته شود. کلیسا هم از این شور و هیجان مذهبی در جهت منافع خود سود می برد.

همچنین جنگ های صلیبی مجرای فوران پارسایی شدیدی بود که در اواخر قرن ۱۱ در میان عامه مردم گسترش یافته بود. یک سرباز صلیبی پس از سوگند رسمی، یک صلیب از پاپ یا نماینده رسمی او دریافت می کرد و سرباز رسمی کلیسا محسوب می شد. مسیحیان خداترسی که گناهی مرتکب شده بودند شرکت در جنگ های صلیبی و آمرزیده شدن گناهان را راهی برای فرار از جاودانه شدن در جهنم می دیدند. براساس سخنرانی های پاپ اوربان دوم آمرزش فقط نصیب کسانی می شد که در جنگ برای بازپس گیری بیت المقدس شرکت می کردند، و اگر کشته می شدند مستقیم به بهشت راه می یافتند.

ه - منفعت طلبی شهرهای بندری ایتالیا:

از دیگر علل جنگ های صلیبی می توان به حس جاه طلبی بنادر شهرهای ایتالیایی مانند پیزا، جنووا، ونیز، و آملفی اشاره کرد که می خواستند دامنه ی قدرت تجاری روزافزون خود را بسط دهند. هنگامی که نورمان ها سیسیل را از دست مسلمانان بیرون آوردند (۱۰۶۰-۱۰۹۱ م) و لشکریان مسیحی حوزة حکومت مسلمین را در اسپانیا کاهش دادند از (۱۰۸۵ به بعد)، مدیترانه ی باختری به روی بازرگانان مسیحی باز شد.

شهرهای ایتالیایی که از راه بنادر صادر کننده ی کالاهای داخلی و مصنوعات ورای آلپ ثروتمند شده بودند، درصدد برآمدند به برتری مسلمانان در مدیترانه ی خاوری پایان داده شود، تا راهی برای صادرات و واردات به بازارهای خاور نزدیک بگشایند.

و - قدرت یابی و پیشروی های سلاجقه:

در سال ۱۰۷۱ آلپ ارسلان سلطان سلجوقی در نبرد ملازگرد به طرز فاجعه‌باری سپاه روم شرقی را به فرماندهی امپراتور رومانوس چهارم شکست داد که در نتیجه آن روم شرقی بسیار ضعیف شد و قلمرو آن در آسیا به نواحی غربی آناتولی اطراف قسطنطنیه کاهش یافت. در سال ۱۰۷۱ میلادی روم شرقی در نبرد ملازگرد از مسلمانان شکست خورد که منجر به از دست دادن تمام آناتولی به جز نواحی ساحلی شد. به دلیل این شکست ها و به خاطر آشفتگی روم شرقی پس از این جنگ‌ها، امپراتور روم شرقی درخواست کمک از دشمن و رقیب دیرینه ی کلیسای بیزانس، پاپ و کلیسای کاتولیک کرد. پاپ و دستگاه کلیسا این مساله را فرصت مناسب و طلایی برای اهدافی که در نظر داشت برآورد کرد. از نگاه پاپ و کلیسا، کمک به امپراتوری روم شرقی می توانست بهانه ی خوبی برای آغاز یک جنگ صلیبی باشد. جنگی که می توانست پادشاهان مسیحی را با هم متحد، مقام پاپی را تقویت کند و احتمالاً مناطق شرقی را تحت تسلط بیزانسی ها را هم به کنترل او درآورد.

وضعیت جهان اسلام در آستانه ی جنگ های صلیبی

الف) خلافت عباسی:

خلافت عباسی بغداد که در نیمه ی قرن یازدهم در سلطه ی دیلمیان بود، اینک به دست طغرل مؤسس سلسله ی سلجوقیان از وجود دیلمیان آزاد و به زیر فرمان سلجوقیان درآمد. سلجوقیان به عنوان ترکان مهاجم چون مشروعیت حکومت بر سرزمین های اسلامی را نداشتند، تصمیم گرفتند با نزدیکی به دربار خلافت و حفظ خلافت، از این مقام برای خود به عنوان کانون مشروعیت بخش بهره گیرند. مضافاً اینکه در دین تعصب بیشتری از خود نشان دادند. با این وجود از خلیفه فقط نامی باقی مانده بود زیرا سرزمین های اسلامی اینک به دست حکومت های محلی اداره می شد که با چندانانی به خلیفه نمی دادند. او تنها به امور روحانی می پرداخت و در حفظ تقیدات دینی مفید و مؤثر بود که این نیز به نفع مخصوصاً سلجوقیان بود.

بنابراین، این کانون مهم هم در درون خود با تنش و تعارض روبرو بود و هم با طرفداران خود. خلیفه بی میل نبود که سلجوقیان را که بزرگترین قدرت سیاسی در ایران، کرمان، شامات و مخصوصاً در رم بودند با همسایگان به ویژه امپراتوری رم شرقی درگیر کند. زیرا اولاً موجب گسترش سرزمین های اسلامی می شد که موجب فخر خلیفه بود. ثانیاً از این محل درآمدی و عایدی کسب می کرد. ثالثاً با درگیر شدن شاهزادگان سلجوقی، خلیفه نفس راحتی می کشید.

(ب) خلافت فاطمی:

خلافت فاطمی مصر که ابتدا در سال ۲۷۹هـ/۹۰۹م به دست فرقه اسماعیلیه در مراکش تأسیس شد و سپس به قاهره انتقال یافت، اینک در آستانه جنگ در چنگال ترکان وممالک افتاده بود که بر اورشلیم،سودان،قسمتی از شامات و حتی بخشی از شبه جزیره ی عربی حکومت داشتند. خلفای فاطمی به دلیل خصومت مذهبی با خلفای بغداد،روابط دوستانه ای با امپراتوری روم شرقی داشتند.^{۱۳۴} در حالی که بغداد همیشه در انتظار تصرف بیزانس بود. در این میان هر دو قدرت موافق، دشمن مشترکی بنام سلجوقیان داشتند که به تحریک خلافت بغداد،هم رومیان را تهدید می کرد و هم فاطمیان را. بنابراین در این دوره (خصوصاً در اواخر عهد فاطمیان) اورشلیم به روی زوار مسیحی و بنادر مصر به سوی تجار اروپایی باز بود.^{۱۳۵} فاطمیان بیشتر با رقبای مذهبی خود از جمله عباسیان،سلجوقیان و زنگیان درگیر بودند،تا با صلیبیون ادامه ی همین درگیری موجب سقوط فاطمیان به دست صلاح الدین ایوبی و به دست عباسیان و زنگیان گردید.

(ج) سلاجقه:

سلجوقیان روم اصلی ترین عامل درگیری با صلیبیون بودند. پیروزی آلب ارسلان در جنگ ملازگرد و اسارت امپراتور روم دیوژن مهم ترین حادثه ای بود که موجب تحریک مذهبی مسیحیان علیه مسلمانان در شروع جنگ بود. سلجوقیان در جبهه ی داخلی نیز با فاطمیان درگیر بودند.

(د) اسماعیلیان:

اسماعیلیان نیز به صورت یک آلترناتیو در جنگ ها حضور داشتند. اسماعیلیان به دلیل تشابه آیینی از فاطمیان حمایت می کردند و حتی برای ضربه زدن به مخالفان خود یعنی خلفای عباسی و سلجوقیان که این دو را غاصب در تسلط بر ایران می دانستند،گاهی با صلیبیون پنهانی می ساختند. اسماعیلیان با دست زدن به ترور مخالفان خود، نماینده رعب و وحشت شده بودند. گاهی نقش متعادل کننده داشتند، یعنی هر کدام از طرفین جنگ که بیش از حد قدرتمند می شد، یکی از فرمانروایان آن طرف را ترور می کردند.

حضور اسماعیلیان در جنک های صلیبی،حضوری در جهت دفاع دینی و یا دستیابی به منافع اقتصادی نبود، بلکه حضوری سیاسی، نظامی و امنیتی بود، زیرا با مثلث قدرت: خلفا، سلجوقیان و زنگیان تضاد منافع داشتند. در چنین موقعیتی اسماعیلیان می توانستند با گرم نگاه داشتن تنور جنگ ضربه های کشنده ای به رقبای خود بزنند و حتی اگر لازم می شد با مسیحیان علیه مسلمانان می ساختند.

^{۱۳۴} - استیو رانسمان، جنگ های صلیبی، ص ۶۸

^{۱۳۵} - بر مزار مقدس حضرت مسیح ، هلن مادر کنستانتین کلسایی بنا کرد معروف به کلیسای قیامت که محل مقدسی برای زوار مسیحی است. احتمالاً الحاکم بامرالله به دلیل عدم دریافت عوارض زائران مسیحی ، دستور تخریب کلیسا را داد.

مقدمات جنگ های صلیبی

برای جامعه ی مسیحی سوال بسیار مهمی مطرح بود و آن این که، آیا یک مسیحی می تواند برای گسترش کشور یا دینش بجنگد؟ در حالی که دین او، دوستی و آشتی را سفارش می کند و جنگ را مایه ی خونریزی و ویرانی می داند. مساله ای که روحانیون صدر مسیحیت در باره ی آن تردیدی نداشتند. اما پاپ که با توج به شرایط و اوضاع آن روز اروپا نیاز به ایجاد جنگ داشت، می بایستی افکار عمومی جامعه را قانع کند.

با توجه به این مساله، برای آغاز جنگ پاپ و اصحاب کلیسا در بین جامعه مسیحی به شدت درگیر قبولادن این نکته بودند که از نظر دینی می توان در راه خدا خون مردم را ریخت. قدیس آگوستین، الگوی فکری پاپ را، یعنی استفاده از زور را برای خدمت به خدا، در کتاب «شهر خدا» تشریح کرده بود. دولت های شمال اروپا وابسته به رم می شدند و شوالیه های دردسرساز آنان مشغول جنگ می شدند، کاری که برای آن مناسب بودند. تلاش های قبلی کلیسا برای ایجاد چنین خشونتی با استفاده از مفهوم «صلح خدا» آن طور که انتظار می رفت نتیجه نداده بود. در جنوب رم، نورمن ها با انرژی بسیار با عرب ها در سیسیل و با امپراتوری روم شرقی می جنگیدند. تسلط لاتین ها (در مقابل روم شرقی یونانی زبان) بر شام می توانست ادعای پاپ بر برتری بر اسقف اعظم قسطنطنیه را پشتیبانی کند، ادعایی که منجر به جدایی شرق و غرب در سال ۱۰۵۴ شده بود. پاپ برای رسیدن به این هدف خود به نیروهای نظامی فرانک و جنگی مذهبی نیاز داشت.

الف) شورای کلرمون:

در نوامبر ۱۰۹۵ پاپ اوربن دوم بیش از دویست اسقف عالی مقام را در صومعه ی کلرمون واقع در فرانسه گرد آورد. ابتدا در مورد ماهها و روزهای تحریم جنگ موعظه کرد و سپس از ظلم مسلمانان نسبت به زوار مسیحی و بی حرمتی به مزار مقدس صحبت کرد. آنگاه شوالیه ها را مورد خطاب قرار داد و گفت: باید کسانی که تاکنون شیطان وار در جنگ داخلی بر ضد مؤمنان مسیحی می جنگیدند، اکنون بزودی جنگ پیروزمندانه را که خیلی بیشتر از این می بایست آغاز می شد، بر ضد کفار (مسلمانان) شروع کنند.

مردانی که به راهزنی، زناکاری و جنگ و خونریزی مشغول بودند، اینک با شور و شوق فراوان و ظاهراً با اشتیاق دینی رهسپار اورشلیم شدند. زیرا جنگ هم حس جاه طلبانه ی آنان را تسکین می داد و هم موجب نجات روح آنان می شد و هم مال و منالی به دست می آوردند. زیرا در تورات و انجیل آمده بود که شرق (منظور آن زمان خاورمیانه ی امروز بود) سرزمین شیر و انگبین است. تصادفاً اروپا در آن سال ها دچار خشکسالی و قحطی شده بود.

(ب) اردوکشی تهیدستان:

پس از صدور فرمان کلرمون توسط پاپ اوربن دوم در زمستان ۱۰۹۵، نخستین گروه های صلیبی در بهار ۱۰۹۶ زیر نظر کشیشی به نام پیرارمیت به سوی اورشلیم روانه شدند. پاپ طی فرمان دیگری اعلام کرد هر کس به جنگ های صلیبی برود، از تمام عوارض فئودالی و مالیات های دولتی و کلیسایی معاف است و گناهان او نیز بخشیده خواهد شد. کشاورزان فقیر و حتی راهزنان برای فرار از وابستگی به زمین و خلاصی از جور و ستم فئودالی با هرگونه ابزار دفاعی که داشتند راهی شدند.

صلیبیون که از همگی از فقرا بودند، نمی دانستند اورشلیم کجاست. بدون نقشه ی راه و بدون وسائل سفر و مواد غذایی به راه افتادند. قبل از رسیدن به مسلمانان، در میان راه یهودیان را شکار کردند. زیرا آنان را عامل مصلوب شدن پیامبران می دانستند و از طرف دیگر یهودیان را متهم به همکاری با مسلمانان می کردند. آنان شعار می دادند: ((این خواست خدا است)) اردوکشی صلیبیون که به سپاه تهیدستان شهرت داشت، تا رسیدن به قسطنطنیه مرتکب آدمکشی، دزدی و جنایات فراوانی شد. اما زمانی که به دروازه های بیزانس رسید، امپراتور را از ترس دچار وحشت کرد. وی دستور داد صلیبیون مورد استقبال قرار گیرند، اما از ورود آنان به داخل شهر جلوگیری شود. در حالی که پنهانی با قلیچ ارسلان سلطان سلجوقی وارد مذاکره شد و قرار گذاشتند جنگجویان را از طریق دریا به آسیای صغیر منتقل و سلجوقیان در کمینگاه آنان را غافلگیر کنند. به این ترتیب تمامی صلیبیون در کوهستانها و دره های قونیه پایتخت سلجوقیان شام قتل عام شدند. حتی یک نفر به اورشلیم نرسید و اردوکشی تهیدستان بدون نتیجه به پایان رسید.^{۱۳۶}

جنگ های صلیبی

(ج) نخستین جنگ صلیبی:

جنگ اول به نام اردوی شوالیه ها یا سرکردگان شهرت دارد که در همان سال ۱۰۹۶ که اردوکشی تهیدستان به ناکامی انجامید، آغاز شد. صلیبیون در این لشکرکشی هم به فنون جنگی آشنا بودند، هم با نقشه راه و راهنما و آذوقه برای خود و علوفه برای اسبان خود به سوی اورشلیم حرکت کردند. این اردوکشی به فرماندهی سرکرده ی جنگی با تجربه ی فرانسوی به نام گودفرو آدوبویون و برادرش بودئن صورت گرفت.

در این لشکرکشی که برادران پادشاهان انگلیس و فرانسه در آن شرکت داشتند، پس از کسب اجازه از پاپ اوربن دوم با کشتی از طریق مقدونیه روانه قسطنطنیه شدند. بعضی از گروه ها از جمله فرمانده کل، گودفرواً از راه خشکی وارد بیزانس شدند و مورد استقبال امپراتور آکسی کومنن قرار گرفتند.^{۱۳۷} امپراتور چند هفته ای از صلیبیون پذیرایی کرد. ولی متوجه شد که این اردوکشی با اردوکشی قبلی کاملاً متفاوت است. امپراتور در عوض از گودفرواً خواست که پس از شکست سلجوقیان رم و تصرف اراضی او، سرزمین های از دست رفته ی امپراتور را پس دهند. امپراتور که از نظم و قدرت صلیبیون

^{۱۳۶} - محمد ارشاد، جنگ های صلیبی، ج اول، ص ۷۸ به بعد.

^{۱۳۷} - همان، ص ۱۲۷.

دچار وحشت شده بود، خوشحال بود که شاید جنگ دو دشمن سر سخت به سود او تمام شود. بنابراین با وجود قراردادی که با صلیبیون بسته بود عمداً آنان را طوری راهنمایی کرد که با سلجوقیان درگیر شوند.

صلیبیون، قونیه پایتخت سلجوقیان را محاصره و ساقط کردند و در سر راه اورشلیم، شهرهای معتبری از جمله انطاکیه را که طی نه ماه در محاصره مقاومت کرده بود، تصرف نمودند و بالاخره در سال ۱۰۹۹ مزار مقدس را از دست فاطمیان مصر به در آوردند. این یک لحظه‌ی تاریخی در جنگ‌های صلیبی بود. خلیفه فاطمی با وجود دشمنی عمیقی که با خلیفه بغداد داشت، هیأتی را برای مشورت و کمک جهت آزادی بیت المقدس به بغداد فرستاد. خلیفه‌ی عباسی که از خود اختیاری نداشت، هیأت را همراه فرستادگان ویژه‌ی خود نزد برکیارق سلجوقی پسر ملکشاه به همدان فرستاد. در حالی که شاه سلجوقی خود را برای جنگی بزرگ علیه برادرش سلطان محمد آماده می‌کرد.^{۱۳۸}

پیروزی چشم‌گیر مسیحیان ناشی از دو علت بود: یکی نظم و انضباط و همدلی در میان سپاهیان صلیبی و دیگری اختلاف و جند دستگی میان مسلمانان. زیرا به مجردی که مسلمانان وحدت نسبی خود را تحت فرماندهی فرمانروایی مقتدر به دست آوردند بر مسیحیان پیروز شدند و اورشلیم دوباره به دست مسلمانان افتاد.

د) دومین جنگ صلیبی:

بعد از استقرار پادشاهی لاتین، اکثر اروپاییان به کشورهای خود بازگشتند، اما زائران زیادی به قصد زیارت به اورشلیم می‌آمدند. در همین حال ساکنان اصلی اورشلیم به دستگاه خلافت بغداد برای تظلم خواهی و بازپس‌گیری بیت المقدس پناه بردند تا بنای مقدس قبه الصخره را بار دیگر تصاحب کنند. اما خلیفه خود چنین جرأت و امکاناتی نداشت. خلیفه، عماد الدین زنگی مؤسس اتابکان موصل، پسر اتابک سنقر، امیر ترک نژاد را مأمور بازپس‌گیری بیت المقدس کرد (۵۳۷-۱۱۴۴). عماد الدین ابتدا ادسا را که دروازه‌ی غربی سرزمین لاتین بود از دست مسیحیان بیرون آورد و خود دو سال بعد درگذشت (۵۳۹) و فرزندش محمود دنبال فتوحات پدر را با لیاقت بیشتر گرفت. این حادثه اروپا را به وحشت انداخت و مقدمات جنگ دوم فراهم شد.

سن برنارد بانی جنگ دوم در پی پیشروی مسلمانان در مناطقی در آسیای صغیر، در ملاقاتی با پاپ از او خواست که این بار با اعزام پادشاهان اروپایی به جنگ‌های صلیبی، شکوه و عظمت جنگ‌ها را افزایش دهد. پاپ طی فرمانی وی را به عنوان نماینده‌ی خود، مأمور مذاکره با پادشاهان اروپا کرد. سن برنارد در فرانسه با پادشاه لویی هفتم و در آلمان با امپراتور کنراد سوم ملاقات و هر دو را راضی به عزیمت به اورشلیم کرد. اما جالب اینکه، هر دو امپراتور قبل از اینکه از جنگ با ترکان نگران باشند از برخورد با یکدیگر نگران بودند. بالاخره هر دو پادشاه در رأس لشکریان خود به سوی قسطنطنیه حرکت کردند. پادشاه فرانسه چند بار وسوسه شد که به جای بیت المقدس فقیر، قسطنطنیه ثروتمند را به نام فرانسه تصرف کند. شاید به همین دلیل بود که امانوئل کومنن امپراتور رم شرقی با دادن کمک‌های سخاوتمندانه، صلیبیون را به سوی آسیای صغیر هدایت کرد.^{۱۳۹}

^{۱۳۸} - ویل دورانت، عصر ایمان، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران سازمان انتشارات و آموزش اسلامی، ۱۳۶۷، ص ۷۹۳.

^{۱۳۹} - ویل دورانت، عصر ایمان، ص ۷۹۵.

در این زمان روابط امانوئل با قلیچ ارسلان دوم سلجوقی به قدری نزدیک شده بود که به دو دوست بیشتر شباهت داشت. اما این رفاقت را از پادشاهان صلیبی پنهان می کرد. دسیسه ی جدیدی که امپراتور رم شرقی علیه هم کیشان خود به کار برد این بود که هر کدام از پادشاهان صلیبی را جدا جدا و با فاصله از بیزانس به سمت سرزمین سلجوقیان بدرقه ی رسمی کرد. این نقشه را با قلیچ ارسلان در میان گذاشته بود. بنابراین پادشاهانی که فقط با سپاهیان خود با ترکان درگیر می شدند، بیشترشان از بین می رفتند. لویی هفتم و کنراد با تعداد کمی از سپاهیان خود به اورشلیم رسیدند.^{۱۴۰}

شکست صلیبیون در جنگ دوم موجب تعجب مسیحیان شد و سن برنارد را که قول پیروزی از طرف باریتعالی به مردم داده بود مورد تعقیب و سرزنش قرار دادند. از همین موقع رفته رفته در میان مردم شک و تردید نسبت به مبانی و عقاید دینی به وجود آمد.

هـ) سومین جنگ صلیبی:

صلاح الدین ایوبی نه تنها نزد مسلمانان، بلکه از نظر اروپاییان نیز شاخص ترین چهره ی صلیبی، مخصوصاً جنگ سوم است که به شهامت، سخاوت، فضیلت و مردانگی شهرت دارد. وی نام اصلی اش یوسف و لقبش الملك الناصر و کنیه اش ایوبی و اصالتاً کرد و پدرش نجم الدین بود. امیر نجم الدین در خدمت سلطان محمد سلجوقی (فرزند سوم ملکشاه) مأمور امارت قلعه ی تکریت شد. امیر نجم الدین در نتیجه ی لیاقت و فداکاری نسبت به اتابک عماد الدین زنگی حاکم موصل، فرمانروایی شهر حاصلخیز ((زور)) را به دست آورد. برادر نجم الدین نیز از مقربین دستگاه اتابک شد. در زمان حیات عماد الدین و پس از مرگ وی شیرکوه مهاداری سلطنت را عهده دار بود.^{۱۴۱}

شیرکوه از طرف نور الدین زنگی مأمور فتح مصر شد و پس از سه بار لشکرکشی این سرزمین حاصلخیز و ثروتمند و مرکز خلافت فاطمیان را تصرف کرد. امیر نجم الدین صلح فرزندى شد به نام صلاح الدین که از نوجوانی فنون اسب سواری و جنگ آوری را در خدمت عمویش اسد الدین شیرکوه آموخت. وی دارای سجایای اخلاقی برجسته و صاحب مزایای فرماندهی بود. در طول جنگ سوم صلیبی افسانه های بسیاری از جوانمردی او حتی در محافل مسیحیان نقل شده است.

صلاح الدین که در خدمت عموی خود شیرکوه وزیر مصر در قاهره خدمت می کرد، پس از فوت شیرکوه بر سر جانشینی او اختلاف بروز کرد تا اینکه جمیعاً صلاح الدین ایوبی را به وزارت پذیرفتند. خلیفه عباسی العاضد نیز وزارت او را تأیید کرد.^{۱۴۲}

با وزارت صلاح الدین ایوبی در مصر و تسلط خلفای عباسی بر بغداد، پس از جنگ با پادشاهان ضعیف سلجوقی، خلیفه تصمیم گرفت با نزدیک شدن به صلاح الدین بنیاد خلافت فاطمیان مصر را برچیند. این اقدام با میانجیگری نور الدین زندگی حاکم دمشق که با هر دو طرف یعنی خلیفه بغداد و ایوبی وزیر مصر روابط بسیار نزدیکی داشت عملی شد. نور الدین به خاطر اینکه دنیای اسلام را در مقابل صلیبیون برای دفاع، یکپارچه کند، دست به کار بر اندازی خلافت فاطمی مصر شد. زیرا به نظر او فاطمیان روابط پنهانی با صلیبیون علیه زنگیان و دستگاه خلافت برقرار کرده بودند. علت این نزدیکی این بود که فاطمیان از اتحاد خلیفه و اتابکان علیه خود به شدت نگران بودند و از طرف دیگر تصدی مقام وزارت توسط صلاح

^{۱۴۰} - جنگ های صلیبی محمد ارشاد، ج اول، ص ۲۰۰.

^{۱۴۱} - الاستیو رانسیمان، جنگ های صلیبی، ج ۲، ص ۳۶۹.

^{۱۴۲} - محمد ارشاد، جنگ های صلیبی، ج دوم، ص ۱ به بعد.

الدین، مقدمه‌ی سقوط فاطمیان بود. از جهت دیگر صلیبیون چون در لشکرکشی از طریق خشکی با کمبود مواد غذایی، طولانی شدن راه و غافلگیری‌های دشمن روبرو می‌شدند، در پی تصرف مصر بودند تا به عنوان پایگاهی دریایی در حمله به اورشلیم مورد استفاده قرار دهند.

صلاح الدین با همکاری پدرش امیر نجم الدین که از طرف خلیفه‌ی عباسی عازم مصر شده بود، مقدمات سقوط دستگاه خلافت فاطمیان را فراهم کرد. آخرین خلیفه‌ی فاطمی العاضد الدین الله در تاریخ ۵۶۷ با دسیسه‌ی صلاح الدین در بستر بیماری در گذشت و تاریخ ۲۸۷ ساله‌ی این خلافت به پایان رسید و در مصر خطبه به نام خلیفه‌ی عباسی خوانده شد.^{۱۴۳} اما جنگ سوم چگونه آغاز شد؟ در عرض چهل سال آرامشی که به دنبال جنگ دوم تا شروع جنگ سوم میان مسلمانان و صلیبیون برقرار بود، روز به روز میان صلیبیون بر سر پادشاهی لاتین اختلاف عمیق‌تر می‌شد و با وجود تقاضاهای مکرر مسئولان سلطنت لاتین از پاپ برای اعزام نیروهای تازه نفس، کمتر کسی تمایل به سفر به اورشلیم داشت. اما میان مسلمانان وحدت بیشتری برقرار می‌شد. در این زمان صلاح الدین حاکم مصر و سوریه شده بود.^{۱۴۴}

جنگ سوم تقریباً از زمانی شروع شد که صلیبیون دست به اقدام جسورانه‌ای زدند و به سوی مدینه و کعبه لشکر کشیدند ولی از لشکریان مصری شکست خوردند (۱۱۸۳). این اقدام دیوانه‌وار، صلاح الدین را که چندین جنگ و گریز با صلیبیون کرده بود، در سال ۱۱۸۷ وادار کرد که دست به جنگ تمام عیار علیه صلیبیون بزند که به جنگ سوم شهرت دارد. جنگ سوم از نبرد حطین نزدیک طبریه شروع شد.

صلاح الدین ایوبی اورشلیم را محاصره کرد، اجازه داد مسیحیان با پرداخت فدیة مختصری بدون خونریزی تسلیم شوند ولی صلیبیون از قبول این شرط خودداری کردند. پس از دوازده روز اورشلیم بار دیگر به دست مسلمانان افتاد (۱۱۸۷). به یهودیان اجازه‌ی اقامت مجدد در بیت المقدس داد و به شرط خلع سلاح شدن، مسیحیان می‌توانستند به اورشلیم رفت و آمد کنند. خبر فتح اورشلیم اروپا را بار دیگر به هیجان آورد. فردریک باربروس امپراتور آلمان با سپاهی گران به سوی اورشلیم حرکت کرد.^{۱۴۵} وی قبل از رسیدن به مقصد در رودخانه سالف در منطقه کیلیکیه غرق شد (۱۱۹۰) و بقیه سپاهیان او عازم اورشلیم شدند. ریچارد اول معروف به ریچارد شیردل امپراتور انگلیس نیز عازم شد. وی از ترس اینکه مبادا در غیاب او پادشاه فرانسه فیلیپ اگوست، اقدام به تصرف بریتانیا کند، اصرار کرد که فیلیپ نیز بایستی همراه او عازم شود. هر دو پادشاه از طریق دریا رهسپار اورشلیم شدند. ریچارد در سر راه خود جزیره قبرس را تصرف کرد و به پادشاه لاتین اورشلیم که اینکه سرگردان بود تقدیم کرد. ریچارد سپس شهر عکا را بار دیگر به دست آورد و عملاً وارد جنگ شد. وی به عنوان سردار مشهور جنگ سوم صلیبی مدتها در اورشلیم باقی ماند، ولی فیلیپ به دلیل نگرانی از وضع کشورش به بهانه‌ی بیماری به کشورش بازگشت.^{۱۴۶} هر دو سردار شایسته ادامه‌ی جنگ و شورش‌های پراکنده در سپاهشان خسته شده بودند و در پی راهی بودند تا با حفظ وضع موجود صلح را برقرار و به جنگ خاتمه دهند. بالاخره در سال ۱۱۹۲ بین طرفین قرارداد صلحی امضاء شد و مقرر گردید که شهرهای ساحلی که در دست مسیحیان است در اختیار آنان باقی ماند و اورشلیم در تصرف مسلمانان باشد. رفت و آمد زائران آزاد شد منتهی بدون حمل اسلحه. این قرارداد برای مدت سه سال امضاء شد و ریچارد برای بازگشت به انگلیس

^{۱۴۳} - ابن اثیر، الكامل، ج ۲۲، ترجمه ابوالفاسم حالت، تهران، انتشارات علمی، بی تا، وقایع سال ۵۶۷، ص ۴.

^{۱۴۴} - ویل دورانت؛ عص ایمان، ص ۷۹۹.

^{۱۴۵} - هانری لوکاس، تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران موسسه کیهان، ۱۳۷۱، ص ۴۴۷.

^{۱۴۶} - ایگورام دیاکونف، گذرگاه‌های تاریخ، ص ۱۵۷.

به کشتی نشست. صلاح الدین که هنگام امضاء قرارداد بیمار و در آستانه ی مرگ بود در سال ۱۱۹۳ با جانشین کردن فرزندش فوت کرد^{۱۴۷}. به این ترتیب جنگ سوم که از مهمترین مراحل جنگ صلیبی بود به پایان رسید.

چهارمین جنگ صلیبی:

جنگ سوم صلیبی آخرین نمایش قدرت مسیحیان و مسلمانان بود. در شرق مسلمانان هم از جنگ خسته شده بودند و هم دیگر رهبری همانند صلاح الدین نداشتند. اروپائیان هم در جنگ سوم تمام نیروهای خود را به کار برده بودند ولی نتیجه این نگرفتند. از این رو ادامه جنگ های صلیبی بیشتر به جدال بین خود صلیبی ها تبدیل شده بود. انگیزه و دلیل جنگ ها هم بیشتر تصرف سرزمین ثروتمند مصر و دستیابی به ثروت آن بود. در این میان مرگ صلاح الدین ایوبی امید به بازپس گیری بیت المقدس را در بین مسیحیان تا حدودی زنده کرد، اما آنان دیگر شور و شوق مذهبی چندانی نداشتند.

این بار شوق تصرف سرزمین مصر آنان را به برپایی جنگی دیگر واداشت. ضمناً آنان می توانستند از مصر به عنوان پایگاهی برای کمک و امداد برای دستیابی به بیت المقدس استفاده کنند. انجام حمله به مصر نیازمند نیروی دریایی بود. چیزی که ونیزی ها در اختیار داشتند. تجار ونیزی نیز بی میل نبودند که از وجود قدرت نهفته در دل صبور و صادق صلیبیان در راه منافع سوداگرایانه ی خود سود ببرند. به همین دلیل حاضر شدند صلیبیان را با کشتی های خود به مصر ببرند به شرط آن که نیمی از سرزمین های تصرف شده را به آنان بدهند. از سویی هم ونیزی ها با مصری ها و مسلمانان وارد مذاکره شدند که از حمله مسیحیان به این دو نقطه که بازار سنتی آن ها به حساب می آمد جلوگیری کنند. آنان حاضر نبودند به خاطر کلیسا بازارهای خود را از دست بدهند و صراحتاً اعلام می کردند که ما اول تاجریم سپس مسیحی.^{۱۴۸}

ونیزی ها از همکار با صلیبیون دو هدف مهم را دنبال می کردند که به همین دو دلیل جنگ چهارم صلیبی از آن جهت اهمیت دارد که نشان از عمق بی ایمانی و پول پرستی صلیبیان می دهد که حتا به فتوا و حکم پاپ هم توجهی نشد. این جنگ به خوبی نشان داد که صلیبیان هیچگاه در غم نجات مزار مقدس نبودند، بلکه فقط به غارت و تصرف برای التیام فقر و گرسنگی خود رهسپار جنگ ها شدند.

صلیبیان در بیزانس تشکیل امپراتوری لاتین را به جای امپراتوری بیزانس برای مدت ۶۰ سال اعلام کردند. به شیوه اروپای عربی و به تقلید از سنت ژرمنی، نظام فئودالی را نیز به اجرا گذاشتند. بالاخره مردم ناراضی بیزانس گرچه از امپراتوران خود نیز دلخوش نبودند، اما در سال ۱۲۶۱ علیه اروپائیان غربی دست به شورش زدند و آنان را قتل و عام کرده و امپراتوری بیزانس را دو باره احیاء کردند.^{۱۴۹}

آنچه بیشتر جنگ های صلیبی را به عنوان یک اقدام وحشیانه و تحت لوای پرچم کلیسا در افکار جهانیان بدنام کرد به حرکت درآوردن کودکان به سوی اورشلیم یا بیت المقدس بود. زیرا عده ای معتقد بودند که چون صلیبیون بزرگسال گناهکارند شکست خوردند. در سال ۱۲۱۲ دختران و پسرانی تحت تاثیر تبلیغات دینی و برانگیخته شدن شور نوجوانی

^{۱۴۷} - ویل دورانت، عصر ایمان، ص ۸۰۶.

^{۱۴۸} - کاسمینسکی، قرون وسطا، ص ۸۹.

^{۱۴۹} - او، مارچ تاپن، قهرمانان قرون وسطا، ص ۱۵۹.

بدون اجازه ی اولیا خود عازم جنگ شدند. اما پیش از رسیدن به سرزمین های مقدس گروهی از این نوجوانان در دریا غرق و بقیه به عنوان برده به مصریان فروخته شدند.^{۱۵۰} جالب آن که کلیسا پس از این جریان با آن مخالفت و آن را محکوم کرده بود. اما این آتشی بود که خود کلیسا روشن کرده بود و دیگر قادر به مهار آن نبود.

نتایج جنگ های صلیبی:

گرچندین جنگ صلیبی دیگر پس از تصرف قسطنطنیه با حضور پادشاهای اروپایی از جمله پادشاهان مجارستان، آلمان، اتریش و مخصوصاً لویی هفتم رخ داد، اما همه ی کوشش و تلاش اروپاییان بی نتیجه ماند. جنگ های صلیبی به هیچکدام از اهداف مستقیم و غیر مستقیم خود دست نیافت. مسیحیانی که قبلاً به راحتی به زیارت اماکن متبرکه می رفتند، هم تعدادشان کاهش یافت و هم آن هایی که با جرات سفر می کردند، اینک از ترس مسلمانان امید بازگشت نداشتند. جنگ های صلیبی دومین برخورد میان فرهنگ و تمدن اسلام و مسیحیت، پس از حمله ی مسلمانان به اندلس در سال ۷۱۱ میلادی بود. این بار رویارویی فرهنگی با توجه به طول جنگ و گستردگی جغرافیایی بیشتر بود. به هر حال یک نوع مبادله و تعاطی فرهنگی میان طرفین جنگ حاصل شد. اینک به نتایج به گونه ای مختصر اشاره می گردد.

الف) زوال فئودالیسم:

شکست اروپا در جنگ ها ، سرعت زوال فئودالیسم و کلیسا را به عنوان ارکان اصلی قرون وسطا بیشتر کرد. سرف ها با در جنگ کشته شدند، یا در همان شرق قطعه زمینی یافتند و به کشت و کار پرداختند و یا اگر هم باز گشتند، دیگر تن به اطاعت پذیری سنتی به نظام فئودالی و سلسله مراتب آن ندادند. تمام وعده های که پاپ به صلیبیون در جهت قطعی بودن پیروزی داده بود و اعلام این شعار که "خدا ما را حمایت می کند" و ورد زبان صلیبیون بود ، چون به شکست انجامید، ایمان مردم را به دین کلیسا و پاپ تضعیف کرد.

ب) رشد افکار فرهنگی به دلیل تاثیرپذیری از دنیای اسلام:

اروپاییان گرچه در اهداف نظامی شکست خوردند اما در دستیابی به اهداف فکری و فرهنگی کاملاً موفق بودند. زیرا در طول جنگ ها زبان عربی فراگرفتند. منابع و مآخذ اصیل علمی، فلسفی متفکران مسلمان را به اروپا بردند. در اروپا مدرسه زبان ها شرقی دایر کردند. منابع را به زبان لاتین و یا زبانهای محلی ترجمه نمودند و به عنوان زیرساخت جنبش رنسانس مورد بهره برداری قرار دادند.

در واقع ریشه های رنسانس شهری و جنبش و تولد روشنفکری را بایستی در تاثیرپذیری محافل اروپایی از کانون های فرهنگ اسلامی مثل بین النهرین و شامان جستجو کرد. حتا متعصب ترین اروپایی می پذیرد که مبانی فرهنگ فلسفه و

علوم اسلامی در شکل دهی به تمدن جدید غرب سهم قابل توجهی داشته است. زیرا چس از افول کانون فکر فلسفی یونان تنها سرزیمی ها و متولیان اسلامی بودند که میراث علمی یونا را پذیرفتند و آن را به زبان خود برگرداندند و توسعه بخشیدند.

ج (رشد بورژوازی:

جنگ ها صلیبی به همان اندازه که قدرت فئودالیسم و نوذ کلیسا راکاهش داد موجب نقویت بنیه بورژواز و قدرتمندی پادشاهان شد. زیرا پس از جنگ ها شهر و شهرنشینی توسعه پیدا کرد، تجارت با شرق افزایش یافت، طبقه ی جدید بورژوا از پادشاه در مقابل پاپ دفاع می کرد. زیرا یک قدرت واحد و متمرکز و استبدادی که قادر باشد قدرت های کوچک و پراکنده را به اطاعت درآورد به نفع بورژوازی بود.

د) فتح بیزانس به دست صلیبیون:

فتح بیزانس به دست صلیبان در ۱۲۰۴ میلادی، اروپایی ها را مستقیما با منابع فلسفی و علمی یونان آشنا کرد. بنابر این براین نخستین بار فلسفه ارسطوی از سریق بیزانس و خردگرایی یا راسیونالیسم ابن رشد از طریق اندلس و سیسیل وارد دنیای مسیحیت غربی شد.^{۱۵۱} در حالی که قبلا متلیان کلیسا بر این باور بودند که ورود اندیشه های باستانی به حوزه مسیحیت نشان از ضعف و فتور دیانت است و کلیسا این اجازه را نخواهد داد. اما در دوره آکوپناس (عصر فلسفه اسکولاستیک) اعلام شد که بنیاد مسیحیت قدرتی مستحکم است که استدلال های علمی و توجهات فلسفی قادر نیست این بنیاد را ضعیف کند.^{۱۵۲}

ه) تاثیر تمدن اسلامی در اروپا:

مسلمانان قبل از جنگ های صلیبی با قطب نما، باروت، صنعت چاپ و اسطرلاب آشنا بودند. احتمال زیاد وجود دارد که طی جنگ های صلیبی این موارد به اروپا منتقل شده باشد.^{۱۵۳} از سویی برخی تاثیرات تمدن اسلامی در اروپا پس از جنگ های صلیبی به خوبی مشهود است. از قرن یازدهم به بعد بتدریج شهرها روبه تجدید حیات گذاشتند. حرکت بسوی شهرها به وجود آمد. شهرهای جدید بسیار ساخته شد و بسیاری از شهرهای قدیمی رومی حیات دوباره از سر گرفتند. این تحول تحت تاثیر مستقیم جنگهای صلیبی قرار داشت.

معماری اسلامی در بیشتر ساختمان های غرب نظیر کاروانسراها، قلعه ها، قصرها، کلیساها، تاثیر خود را بر جای گذاشت. سرزمین های اروپایی فاقد مکانی به نام کاروانسرا بودند. در حالی که در فرهنگ اسلامی کاروانسراها و فراهم کردن امکانات

^{۱۵۱} - اولیری دلیسی، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۴۲، ص ۸۵.

^{۱۵۲} - جان برنال، علم در تاریخ، ج دوم، ترجمه محسن ثلاثی و دیگران، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۲۴۹.

^{۱۵۳} - پی یر روسو، تاریخ صنایع اختراعات، ص ۱۵۳.

رفاهی برای مسافران سابقه ی دیرینه داشت. غربی ها پس از جنگ های صلیبی در بین راه ها مهمانخانه هایی ساختند^{۱۵۴} و حتا نام آن ها فندق گذاشتند. در قلعه سازی هم مسیحیان، بکارگیری برج های مدور و حفر خندق و ساخت قلعه ها در شیب تند تپه را از مسلمانان فراگرفتند.^{۱۵۵} هم چنین در شهرسازی نیز می توان این تاثیرات را دید. سنگ فرش شدن خیابان ها، سیستم دفع فاضلاب، و استفاده از گاری برای حمل و نقل از جمله ی این تاثیرات می باشد.^{۱۵۶}

جنگجویان صلیبی برای جنگ با مسلمین به مرز جهان مسیحی آنروز یعنی بیزانس می رفتند و با شهرهای اسلامی نواحی فتح شده و زندگی موجود در آنها نیز آشنا می شدند. وقتی این جنگجویان از امپراطوری بیزانس شهر نشین بر می گشتند با کالاهای تجملی و مصرفی شرق آشنا شده بودند و همراه خود کالا و فرهنگ مصرف و تجارت را به اروپای قرون وسطا منتقل می کردند و بدین وسیله رشد تجارت و شهر نشینی را سرعت می بخشیدند.

هم چنین جنگ های صلیبی موجب تغییراتی در دیگر حوزه های زندگی اروپائیان قرون وسطا گردید. برای مثال، آنان با فلزکاری، سفالگری، شیشه سازی، طلاسازی، و لعاب کاری در شهرهای اسلامی آشنا شده و ظرافت های آن را با خود به اروپا منتقل کردند.^{۱۵۷}

ز) ظهور پدیده ی دولت، ملت در اروپا:

در امپراتوری رم غربی، نظام برده داری بر پایه تبعیت از نظم قانونی برقرار بود. اما در قرون وسطا نظام فئودالی بر پایه سلسله مراتب اجتماعی، سنت ها و اصول موروثی مستقر شده بود. ولی پس از جنگ های صلیبی نظام سلطنتی استبدادی بر پایه ی اصل ظل الاهی یا سایه ی خدا مستقر گردید. به این معنی که شاه سایه ی خداوند در زمین محسوب می شد. تفاوت پاپ با پادشاه در این بود که پاپ هم خودش و هم کلامش آسمانی بود. زیرا خود را جانشین حضرت مسیح ع و کلامش را بیان انجیل می دانست. اما پادشاه وجودش زمینی بود ولی کلامش خدایی. بنابراین اندیشه سیاسی ظل الاهی کم کم در اروپا نضج گرفت. اندیشه ای که گفته می شود از اندیشه سیاسی ایران شهر به عاریه گرفته شده است.

ح) سقوط بیزانس توسط ترکان عثمانی:

امپراتور روم شرقی نقش واسطه را در جنگ های صلیبی بر عهده داشت. به این معنا که هم مسلمانان (سلجوقیان روم) تا پشت دروازه های قسطنطنیه آمده بودند و هم کلیسای کاتولیک دشمن آئینی او در پی مطیع ساختن بیزانس به قبول آئین کاتولیک بر این رسیدن به وحدت دین زیر سلطه رم بود. بنابر این جنگ میان مسیحیان کاتولیک و مسلمانان به نفع بیزانس بود. از سویی هر دو گروه کاتولیک و مسلمان نیز بی میل به تصرف قسطنطنیه ثروتمند نبودند.

^{۱۵۴} - نقش جنگ ها صلیبی در انتقال تمدن اسلامی، عبدالروف رضایی، مرکز جهانی اسلامی، ثم ۱۳۸۶، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

^{۱۵۵} - تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین، ص ۸۴۱.

^{۱۵۶} - تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ایمان، ص ۸۳۲.

^{۱۵۷} - برای آگاهی بیشتر در این زمینه ها به کتاب نقش جنگ های صلیبی در انتقال تمدن اسلامی به غرب رجوع شود.

اما بیزانس نتوانست از موقعیت خود استفاده کند، زیرا به دلیل رویکرد به تجمل گرایی و اسیر شدن به جنگ‌ها یخانیگی برسر کسب سهم بیشتری از قدرت، خصوصاً طی جنگ چهارم صلیبی مشخص شد که بیزانس توان حفظ قدرت خود را ندارد. کوتاه مدتی پس از جنگ، امپراتوری روم شرقی در سال ۱۴۵۳ میلادی به دست ترکان عثمانی سقوط کرد.

(ط) زمینه سازی بروز رنسانس:

اما اروپا خود را از گودال شرق و بازی جنگ‌های صلیبی به سرکردگی بورژوازی و جنبش اومانیستی و لیبرالیستی بیرون کشید و از شرق موقتاً به هند و آب‌های جنوب شرقی روی آورد و قاره آمریکا را در مقابل خود گشود. دریاها در مقابل اروپا، او را وادار کرد به فکر سیستم حمل و نقل و ناوگان نظامی دریایی بیفتد. رقابت میان کشورهای اروپایی، جنگ را یک بار دیگر به داخل اروپا و یا حوزه‌های رقابت یعنی اقیانوس اطلس و هند کشاند. از همین زمان فاصله‌ی میان شرق و غرب راه خود را در توسعه همه جانبه به سرعت پیدا کرد و گسترش داد. در حالی که شرق هم چنان در تاروپود معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی کهنه و مندرس خود غوطه می‌خورد.

از قرن هفدهم مفهوم سلطه‌ی فرهنگی غرب با اختراع ماشین چاپ، سلطه‌ی نظامی با اختراع اسلحه و سلطه‌ی اقتصادی با اختراع ماشین و انقلاب اقتصادی بر شرق اعمال شد. این برتری و تفوق غرب بر شرق روز به روز عمق بیشتری پیدا می‌کرد و شرق به جای این که راه و ابزارهای سلطه را بشناسد و با خودسازی خویش با آن مبارزه کند، عقب ماندگی خود را به گردن استعمار می‌انداخت و هنوز هم می‌اندازد.

پس از قرن‌ها سلطه‌ی بیرحمانه‌ی فئودالیسم و تحکم تعصب آلود کلیسا در نتیجه روشن شدن کانون‌های علم و فلسفه که تنها محصول مراوده و ارتباط غرب مسیحی ب شرق اسلامی خصوصاً طی ۲۰۰ سال جنگ‌های صلیبی بود، فروریخت. تولید از حد مصرف گذشت و تجارت از قرن یازدهم با شرق توسعه یافت. درچارسوی تجارت، شهرهای جدید بنا شد و مرکزی برپا نشو و نمای علوم و معارف اسلامی - یونانی و رومی شدند. صلیبیون جاده‌های شرق را گشودند و روحیه دناگرایی و خوش گذرانی و فرهنگ همزیستی دین و علم از سرزمین‌های اسلامی روانه غرب شد و بر ریاضت، رهبانیت، عصیبت و آخرت گرایی مسیحی غلبه کرد. کاغذ مصر به اروپا برده شد و جای پوست حیوانا را که به علت گرانی، علم را در انحصار روحانیت کلیسا گذاشته بود، گرفت. ماشین چاپ گوتنبرگ دانش را ساسری کرد. دریانوردان ماجراجو با قسب نما چینی، دریاها را درنوردیدند و سرزمین‌های جدیدی را به روی دنیای مسیحیت گشودند و از نظر علمی کروییت زمین به اثبات رسید و منظومه بطلمیوسی که منشاء و منبع جغرافیا و نجوم کلیسا بود فرو ریخت.

مشاجرات کلیسائیان در کنج صومعه‌ها و دیرها بر سر مسائل کلی قیاسی در برابر مبانی استدلال علم و فلسفه یونانی که در گذار از بیت الحکمه بغداد با شرح و توصیف‌های علماء اسلامی صیقل خورده بود، دوام نیاورد. کلیسا ناچار شد راه میارزه‌ی بی حاصل با علم را رها کند و به کاوش‌های علمی بپردازد. تا جایی که جان اسکات و آنسلم از روحانیون کلیسا مجبور شدند اعلام کنند که میان علم و دین هیچ گونه تضادی نیست.

روشن اندیشی و واقع گرایی در حوزه‌ی علم با راجر بیکن و در حوزه‌ی ادبیات با آبلار و دانته و در حوزه‌ی هنر با داوینچی آغاز شد و در نجوم با کپرنیک و گالیله به حد کمال رسید. هر قدر علم رشد می‌کرد انسان مسیحی از ترس ناشی از جهل

رها می شد و از آخرت گرایبی مطلق به دنیا پرستی و معرفت شناسی و هستی شناسی متکی بر شواهد علمی دست می یافت. به این ترتیب فرهنگ و تمدن جدید در اروپا تحت عنوان رنسانس شکل گرفت.^{۱۵۸}

تولد شهر - رشد بازرگانی

الف) شهر:

از قرن یازدهم دگرگونی های بزرگی در اروپای غربی به وقوع پیوست. حمله اقوام بیگانه کاهش یافت و یا خاتمه یافت. جنگ های داخلی نیز فروکش کرد. جنگ های صلیبی باعث شد تا نارضایتی توده ها از کانونهای قدرت (کلیسا، فئودال، حکومت های محلی) که موجب نزاع با یکدیگر و ناامنی در داخل اروپا شده بود، اینک به خارج از اروپا منتقل شود. قدرت فئودالیسم کاهش یافته بود. سرف ها می دانستند آن چه را می کارند دیگر مورد چپاول شوالیه ها و جنگجویان داخلی و یا تهاجم اقوام خارجی قرار نمی گیرد. به این دلایل یک جنبش اصلاحی کشاورزی به راه افتاد.^{۱۵۹} برزگران باغ ها و جنگل ها را به مراتع تبدیل کردند تا به پرورش گوسفند برای تولید پشم بپردازند. باتلاق ها خشکانده شد، زمین های بایر نیز به مرتع تبدیل گردید. گاواهن های سنگین، دوچرخه و روش کشت متناوب سه مرحله ای در همه جا متداول شد. به این ترتیب کمیت و کیفیت محصولات کشاورزی افزایش یافت.^{۱۶۰}

هم زمان با توسعه مرتع داری، دامداری نیز توسعه یافت. ساخت ابزارهای کشاورزی نیاز به آهن و زغال سنگ را بالا برد و استخراج ینگ آهن و زغال سنگ بیشتر شد. نه تنها ابزار کشاورزی بلکه واسطل جنگی مثل شمشیر، نیزه، سپر، زین اسب نیز ساخته شد. هنوز کشاورزی، دامداری و صنایع از هم جدا نشده بودند. رفت رفته ساخت ابزارهای کشاورزی و وسائل جنگ بیشتر مقرون به صرفه شد و به این دلیل دهقانان به صنعتگرانتبدلی شدند. آنان ب افراد خانواده ی خود کارگاه های خانگی به راه انداختند. در نتیجه پیشه وری و صنعتگری از کشاورزی جدا شد. (تقسیم کار اجتماعی) و به عنوان شغل اصلی عده ای از مردم درآمد.^{۱۶۱}

سرف های صنعت گر با پرداخت مبلغی به ارباب، حقوق سرواژی او را نسبت به خود خریداری کردند و آزاد شدند. روستا نه قدرت خرید کالاهای صنعتی را داشت و نه جمعیت به اندازه ای بود که هرچه تولید شود فروخته شود. بنابر این صنعت گران روستا را ترک و در تقاطع راه های بزرگ و کنار رود خانه ها بساط پهن کردند، زیرا نقل و انتقال کالا و محصولات از طریق رودخانه ها صورت می گرفت.

^{۱۵۸} - تاریخ اروپا در قرون وسطا، بیگدلی، ص ۱۶۲.

^{۱۵۹} - ژان گیمبل، انقلاب صنعتی در قرون وسطا، ترجمه مهدی سحابی، تهران نشرمرکز، ۱۳۷۴، ص ۵۳ به بعد.

^{۱۶۰} - آلیبالوا - دنسکو، تاریخ سده های میانه، ص ۹۳۰.

^{۱۶۱} - موریس داب، انحطاط فئودالیسم در اروپا، ترجمه ایرج مهدویان، تهران نشر روزبهان، ۲۵۳۷، ص ۳۸.

به این ترتیب شهرها در کنار رودخانه ها شکل گرفتند. جمعیت شهرها به سرعت افزایش می یافت. این خود نشانه ی رها شدن سرف ها از قید سرواز بود. جمعیت کوچک ترین و بزرگترین شهر هابین پنج هزار تا بیست هزار نفر بود. شهرنشینان هم به فکر زیباسازی ، نظافت و تبهداشت شهرشان بودند و هم از ترس فئودال ها که با رشد شهرنشینانی و مهاجرت روستائیان قدرت شان را از دست می دادند، ناچار بودند امنیت شهر را تامین کنند. به همین دلیل شهر ها به صور دژ با برج ها مراقبت ساخته می شد. زیرا کالاهای تجاری شهر مورد سرقت قرار می گرفت. در هر شهر از نماندگان طبقات مرفه شورایی تشکیل می شد به نام شورای شهر که شهردار یا کلانتر شهر را برای اداره ی امور شهری برای مدت معینی منصوب می کردند.

شهرها معمولا دارای چهار دروازه و محصور درخندق آب بود و هر دروازه یا پل متحرکی به خارج شهر مرتبط می شد. ساختمان شهر تابع قواعد و قوانین واحدی نبود، هرکس مطابق سلیقه خود خانه می ساخت. کوچه ها باریک و گل آلود بود، خانه ها بیش از دو یا سه طبقه نبودند. تنگی کوچه ها از تابش نور خورشید جلوگیری می کرد و همین امر موجب آلودگی و شیوع بیماری های واگیر و بروز آتش سوزی می شد.^{۱۶۲}

بالاخره شهر جای روستا، بورژوازی جای فئودالیت و دانشگاه ها جای کلیسا و نظام سلطنتی متمرکز جای حکومت های محلی را گرفت. بنابراین از قرن دوازدهم و سیزدهم اروپا ، نه تنها دچار انقلاب کشاورزی و انقلاب بازرگانی شد، بلکه در تمام زمینه های اجتماعی، اقتصادی و شئون فرهنگی عمیقا متحول شد.

شهر نشانه ی سقوط اقتصاد روستایی یا اقتصاد طبیعی همراه با زوال فئودالیت و محل تجارت و صنعت بود. شهرهای حدا و مستقل از یکدیگر، نشاندهنده تقسیم کار اجتماعی بود.^{۱۶۳} آنچه اهمیت دارد این که با رشد شهرها شهرنشینان از حوزه قدرت کلیسا تقریبا خارج شدند و تجارت که در دوره ی اول قرون وسطا و حتا تا قرن چهاردهم از سوی کلیسا به عنوان یک شغل دائمی و پرفعالیت نکوهش می شد، اینک پرطرفدارترین مشغله ی شهرنشینان شده بود. سن توماس آکویناس فیلسوف، مورخ و جامعه شناس برجسته ی قرن چهاردهم، تجارت را به عنوان یک فعالیت تجددگرا که موجب تحقیر روح سنت گرایی دینی می شود مورد سرزنش قرار می داد. او معتقد بود که سازمان اقتصادی جامعه مبتنی بر کار و تقسیم کار است. بر اثر تقسیم کار پایگاه های اجتماعی متفاوت پدید می آید. آکویناس از منظر قضاوت کلیسایی و پایگاه اشرافیت زمیندار، مدعی بود که مصلحت جامعه ایجاب می کند که هرکس در پایگاه خود بماند و به کار پدران خود بپردازد. شهر آرمانی آکویناس ، شهری بود کشاورزی که با روستاهای پیرامون خود به طرز منظم داد و ستد می کند و خودکفاست.^{۱۶۴}

(ب) رشد بازرگانی:

علی رغم مخالفت های فقهی کلیسا با ظهور شهر و توسعه ی بازرگانی، روز به روز پدیده های مدرن مثل شهرنشینانی، توسعه بازرگانی، گسترش راه های آبی و خشکی، بنگاه های حمل و نقل، بیمه، بانگ افزایش می یافت. بنابر این ظهور شهر و شهر نشینی محصول طبیعی رشد بازرگانی و این خود مولدو قدرت گرفتن فورژوازی و کاهش توان اقتصاد فئودالی یا

^{۱۶۲} - کاسمینسکی پیشین، ص ۹۱.

^{۱۶۳} - هانری لوکاس، ج اول، پیشین، ص ۴۷۷.

^{۱۶۴} - بارنز بکر، تاریخ اندیشه اجتماعی، ترجمه جواد یوسفیان، و علی اصغر مجیدی، تهران کتاب های جیبی ، بی تا ص ۲۹۹.

اقتصاد طبیعی و روی آوردن به اقتصاد پولی یا سرمایه ای بود. همین ارتباط سازمانی میان این پدیده ها، تمدن مدرن غرب را فراهم آورد. در قرن های سیزدهم و چهاردهم حجم بازرگانی بین اروپای غربی و شمالی و آسیا از دوره امپراتوری رم بیشتر بود.

یکی از مشکلاتی که بر سر راه رشد بازرگانی وجود داشت تنوع و تعدد مالیات ها و مخصوصاً عوارض گذر بود که وقتی کارنانی از هر محل گذر می کرد بایست عوارضی جدای از محل قبلی که اسقف نشین یا کنت نشین بود بپردازد. به همین دلیل بود که شعار بورژوازی عبارت بود از: یک خدا، یک دین، یک پادشاه، یک سرزمین و یک قانون^{۱۶۵}. و این شعار و رویکرد در نهایت به تشکیل دولت های ملی در اروپا انجامید.

رکونکیستا یا نهضت باز پس گیری اندلس از مسلمانان:

رکونکیستا^{۱۶۶} کلمه ای اسپانیایی، به معنای بازپس گیری، جنبش استرداد یا سقوط آندلس، مجموعه ای از لشگرکشی های طولانی مدت مسیحیان اسپانیا و پرتغال در قرون وسطی به منظور بازپس گیری سرزمین های خود از موروهای مسلمانی بود که در اوایل سده ۸ هجری میلادی بیشتر شبه جزیره ایبری^{۱۶۷} را به اشغال خود درآورده بودند. هرچند مسیحیان پیشتر در حدود سال ۷۱۸ و در نبرد کووادونگا با موروها درگیر شده بودند اما برای سه سده برتری با مسلمانان بود تا آنکه سرانجام در سده ۱۵ یازدهم و به دنبال فروپاشی اتحاد موروها و بروز احساسات ضد مسلمانی در پادشاهی های مسیحی نشین شمال اسپانیا، جنبش بازپس گیری قلمروهای از دست رفته از مسلمانان رسماً آغاز شد.^[۱] چندین جنگ درگرفت و بیشتر شبه جزیره تا سده ۱۵ سیزدهم به دست مسیحیان افتاد. تنها امارت غرناطه در گرانادا در جنوب اسپانیا بود که هنوز در کنترل موروها قرار داشت و سبب شده بود تا آتش رکونکیستا هنوز شعله ور باشد. سرانجام آخرین پایگاه موروها نیز تا پایان سده ۱۵ پانزدهم توسط مسیحیان فتح شد و رکونکیستا به پایان رسید. با پیروزی مسیحیان فرمانروایان اسپانیا بر یکنواختی مذهبی تأکید نمودند و بسیاری از موروها و یهودیان را از آن کشور اخراج کردند.

مسلمانان در سده ۸ هجری میلادی به سرعت مناطقی را که اسپانیا و پرتغال امروزی را تشکیل می دهند به اشغال خود درآوردند. آنان که بیشتر متشکل از بربرهای شمال آفریقای بودند که توسط اعراب رهبری می شدند در نخستین یورششان در ۷۱۱ توانستند وارد شبه جزیره ایبری شوند^{۱۶۸} و تا ۷۱۶ تقریباً بیشتر آن به جز مناطق کوهستانی استوریاس و دره های

^{۱۶۵} - هنری لوکاس، ص ۴۸۰.

^{۱۶۶} - Reconquista

^{۱۶۷} - شبه جزیره ایبری در جنوب غرب قاره ی اروپا قرار دارد و متشکل از دو کشور اسپانیا و پرتغال می باشد.

^{۱۶۸} - دولت امویان اندلس، عبدالمجید نعنی، ترجمه محمد سپهری، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ص ۵۴، ۱۳۸۰. و اندلس یا تاریخ حکومت مسلمانان در اروپا، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۴۰، ص ۱۰.

جنوبی کوه‌های پیرنه را در کنترل خود گرفتند. همچنین آنان تا ۷۳۲ توانستند تا عمق خاک فرانسه نفوذ کنند اما شارل مارتل توانست آنان را طی نبردی در تور به عقب براند.^{۱۶۹}

در ۷۵۶ عبدالرحمان یکم دودمان امویان را در کوردوبا پایه نهاد که بعدتر به خلافت کوردوبا تبدیل شد.^{۱۷۰} در این مدت مسیحیان که در شمال شبه جزیره در محاصره قرار گرفته بودند شروع به مقاومت در برابر مسلمانان کردند و اهالی آستوریاس و گالیسیا تا سال ۹۰۰ میلادی توانستند تقریباً بیشتر زمین‌های خالی از سکنه^{۱۷۱} دره^{۱۷۲} دوئرو و دشت‌های شمالی را به اشغال خود درآورده و با تقویت مواضعشان، پایتخت جدیدی را در لئون بنیاد نهادند. در همین زمان مسلمانان نیز تا کوهپایه‌های پیرنه در دره^{۱۷۳} ابرو در شرق شبه جزیره سکنی گزیده بودند^{۱۷۴} و این در حالی بود که مسیحیان کاتالونیا نتوانسته بودند تا بیشتر از جنوب بارسلونا پیشروی کنند.

فروپاشی خلافت کوردوبا و آغاز رکونکیستا

خلافت کوردوبا در اوایل سده^{۱۷۵} یازدهم از هم پاشید و به دنبال آن امیرنشین‌های طایفه‌ای کوچکی در اسپانیا به وجود آمد. اما این موضوع فرصتی را برای مسیحیان به وجود آورد تا با استفاده از سواره نظام زره پوش خود اوضاع را به نفع خود برگردانند.^{۱۷۶}

در ۱۰۸۵ طلیطله به دست آلفونسوی چهارم از کاستیا افتاد^{۱۷۷} و آلفونسوی یکم از آراگون در ۱۱۱۸ ساراگوسا را به اشغال خود درآورد. آلفونسوی یکم پرتغالی نیز با کمک جنگجویان صلیبی بریتانیایی و Low Countries^{۱۷۸} موفق به فتح لیسبون در ۱۱۴۷ گردید^{۱۷۹}.

با سقوط تولیدو و اشغال دره^{۱۸۰} تاگوس توسط مسیحیان، فتح اسپانیای مسلمان نشین دور از دسترس نبود. اما مداخله^{۱۸۱} مرابطان (۱۰۸۶-۱۱۴۵) و موحدون (۱۱۴۵-۱۲۳۰) از قدرت‌های اسلامی شمال آفریقا سبب شد تا حکومت آندلس تا چند سده^{۱۸۲} دیگر به حیات خود ادامه دهد و مسلمانان اسپانیا بهای آن را با پذیرش فرمانروایان بربری که منافع اصلیشان در قلمروهای شمال آفریقا بود و نه آندلس پرداختند.^{۱۸۳}

^{۱۶۹} - دولت امویان در اندلس، ص ۹۷.

^{۱۷۰} - تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، ص ۴۰. و امویان اندلس، ص ۱۳۲.

^{۱۷۱} - تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، ص ۱۵.

^{۱۷۲} - امویان اندلس، ص ۴۷۵.

^{۱۷۳} - مقدمه ای بر تاریخ مغرب اسلامی، عبدالله ناصری طاهری، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم ۱۳۸۵.

^{۱۷۴} - این شوالیه ها که از آغاز جنگ صلیبی در شرق تاسیس شده بودند، در جریان رکونکیستا هدف شان کمک به دولت های مسیحی و

بیرون راندن مسلمانان از اندلس بود.

^{۱۷۵} - همان .

^{۱۷۶} - مقدمه ای بر تاریخ مغرب اسلامی، صص ۱۶۰ تا ۱۶۴. و تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، ص ۱۶۰..

مراکش پایتخت مرابطان و موحدون بود و آنها لشگرکشی‌های عظیمشان علیه مسیحیان را از همانجا آغاز می‌کردند. با این حال آنها توان دفاع از سرزمین‌های خود و یا بازپس‌گیری سرزمین‌هایی که از دست می‌دادند را نداشتند. سپاهیان مسیحی توسط پادشاهان چندین سرزمین رهبری می‌شد و در شهرهای مختلف از کمک شبه‌نظامیان برخوردار بود. این شبه‌نظامیان نقش مهمی به‌ویژه در نبردهای سدهٔ دوازدهم داشتند و به همین ترتیب ارتش‌های شهرهایی همچون آلیولا توانستند حملات مرابطان و موحدون را دفع کنند. از سوی دیگر سپاهیان اسپانیایی بویژه شوالیه‌های کالاتراوا و سانتیاگو موفق شدند تا از دژهای نئو کاستیا در برابر حملات موحدون در فاصلهٔ سال‌های سرنوشت‌ساز ۱۱۹۵ تا ۱۲۱۲ دفاع نمایند.

سقوط غرناطه و پایان رکونکیستا

در این زمان از اسپانیای مسلمان تنها پادشاهی غرناطه باقی مانده بود که در جنوب کوه‌های از آلگه‌سیراس تا آلمریا قرار داشت. این امیرنشین علی‌رغم کوچکی وسعتش توانست برای دو قرن و نیم دیگر تا ۱۴۹۲ که سرانجام تسلیم شد به حیات خود ادامه دهد. این موضوع از طرفی به دلیل وجود کوه‌ها و از طرف دیگر به دلیل جمعیت بالای آن بود که پناهجویانی از دیگر مناطق را نیز در خود جای داده بود. آنها همچنین تا پیش از شکست در نبرد ریو سالادو در ۱۳۴۰ از حمایت دودمان مراکشی مرینیان نیز برخوردار بودند.^{۱۷۷}

در این زمان کاستیا تنها کشور مسیحی‌ای بود که با گرانادا یا غرناطه مرز مشترک داشت و امیران بنو نصر، آخرین سلسلهٔ موروهای مسلمان در اسپانیا به جای درپیش گرفتن سیاست جنگ‌طلبی، خراجگزار فرمانروایان کاستیا شدند. اما این وضعیت نیز با بر تخت نشستن ایزابلای یکم کاستیا در ۱۴۷۴ و ازدواجش با فردیناند دوم آراگون دستخوش تغییر شد زیرا فرمانروایان جدید بر انجام «جنگ مقدس» برای اثبات موقعیت و یکپارچه‌سازی پادشاهی‌های تحت فرمانشان اصرار داشتند.^{۱۷۸}

فشارهای کاستیا و عدم حمایت دیگر مسلمانان از امیران غرناطه سبب شد تا سرانجام گرانادا یا غرناطه در ۱ ژانویهٔ ۱۴۹۲ طی معاهده و پیمان نامه‌ای تسلیم مسیحیان گردید و بدین ترتیب کار بازپس‌گیری شبه‌جزیرهٔ ایبری به پایان رسید.^{۱۷۹}

اما مسیحیان برخلاف پیمان نامه و تعهد خود بر مسلمانان سخت گرفتند. میراث مکتوب مسلمانان سوزانده شد. مالکان مسلمان تخت سلطه‌ی اشراف مسیحی درآمدند. به مرور مسلمانان در اردوگاه‌ها و مکان‌های مشخص سکونت داده شدند، و اموالشان مصادره گردید. بسیاری از مسلمانان به دست دادگاه تفتیش عقاید سپرده شده و اعدام گردیدند. بسیاری مجبور به ترک آئین گردیدند. و سرانجام دستور اخراج دسته جمعی شان صادر شد و آنان در گروه‌های چند هزار نفری از آندلس رانده شدند.

^{۱۷۷} - مقدمه‌ای بر تاریخ مغرب اسلامی، ص ۱۶۶.

^{۱۷۸} - همان، ص ۱۶۸

^{۱۷۹} - همان، ص ۱۷۱.

فهرست منابع:

- ۱-
- ۲- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲۲، ترجمه ابوالفاسم حالت، تهران، انتشارات علمی، بی تا.
- ۳- انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، اولیری دلیسی، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۴۲
- ۴- انقلاب صنعتی در قرون وسطا، ژان گیمبل، ترجمه مهدی سبحانی، تهران نشرمرکز، ۱۳۷۴
- ۵- انحطاط فنودالیسم دراروپا، موریس داب، ترجمه ایرج مهدویان، تهران نشر روزبهان، ۲۵۳۷

- ۶- انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم، دان ناردو، ترجمه منوچهر پزشک، انتشارات ققنوس
- ۷- بیداری روشنفکری در اروپا، فلیپ ولف، استاد افتخاری دانشگاه تولوز فرانسه.
- ۸- تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، عباسقلی غفاری، نشر اطلاعات، تهران ۱۳۸۸
- ۹- تاریخ اروپا در قرون وسطا، دکترعلی بیگدلی، انتشارات پیام نور، تهران ۱۳۸۴.
- ۱۰- تاریخ روم باستان، فنودور. پ. کوروفکین، ترجمه غلامحسین دیانت، انتشارات محور، تهران ۱۳۸۱.
- ۱۱- تاریخ سده میانه، آگیبالووا، دنسکوی، ترجمه رئیس رحیم نیا، انتشارات پیام، تهران ۲۵۳۷،
- ۱۲- تاریخ قرون وسطا، کاسمینسکی، ج چهارم "یونان"، ترجمه باقرمومنی و دیگران، نشر اندیشه، تهران ۱۳۵۳.
- ۱۳- تاریخ قرون وسطا، ا. ومان برایت، ترجمه اسماعیل دولت شاهی، نشر دانشگاه تربیت معلم، تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۴- تاریخ جهان، کارل گریمبرگ، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، نشر یزدان، تهران ۱۳۶۹
- ۱۵- تاریخ تحولات اجتماعی، مرتضا راوندی، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران ۱۳۵۸
- ۱۶- تاریخ قرون وسطا، آلبرماله، ترجمه عبدالحسین هژیر، نشر ابن سینا، تهران ۱۳۴۲،
- ۱۷- تاریخ تمدن، ج ۴ (عصر ایمان)، ویل دورانت، ترجمه ابوالقاسم طاهری، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی
- ۱۸- تاریخ تمدن، ج ۶ (اصلاح دینی)، ویل دورانت، مترجمان فریدون بدره ای و . . .، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی
- ۱۹- تاریخ تفکر مسیحی، لین، تونی؛ ترجمه روبرت آسریان، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ سوم.
- ۲۰- تاریخ دانشگاه های اسلامی، عبدالرحیم غنیمه، ترجمه نوراله کسایی، انتشارات دانشگاه تهران، چ سوم ۱۳۷۷.
- ۲۱- تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین، فلیپ حتی، بیروت، دارلثقافه ۱۹۵۹م.
- ۲۲- تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ایمان، ترجمه ابوالقاسم طاهری، نشر آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۱.
- ۲۳- تاریخ تفتیش عقاید؛ مارتینلی، فرانکو؛ ترجمه ابراهیم صدقیانی، تهران، انتشارات جهان رایانه امین، ۱۳۷۸ش
- ۲۴- تاریخ تمدن، هانری لوکاس، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران موسسه کیهان، ۱۳۷۱،
- ۲۵- تاریخ اندیشه اجتماعی، بارنز بکر، ترجمه جواد یوسفیان، و علی اصغر مجیدی، تهران کتاب های جیبی، بی تا
- ۲۶- تاریخ حکومت مسلمانان در اروپا، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۴۰

- ۲۸- تمدن اسلام و عرب ، گوستاولوبون ، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر اعلمی، تهران ۱۳۳۶.
- ۲۹- تفتیش عقاید، بکراش، دبور، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴ش
- ۳۰- تمدن در قرون وسطا، صدرالدین میرزایی، نشر اقبال، تهران ۱۳۴۷.
- ۳۱- جامعه ی فئودالی ، دو جلد، مارک بلوخ، ترجمه بهزادباشی، نشر آگاه، تهران ۱۳۶۳.
- ۳۲- جنگ های صلیبی، استیو رانسمان، ترجمه منوچهر کاشف، بنگاه ترجمه و نشر، تهران ۱۳۶۰.
- ۳۳- جنگ های صلیبی، محمد ارشاد، نشر اندیشه، تهران ۱۳۵۱.
- ۳۴- درسنامه ادیان ابراهیمی، سلیمانی اردستانی ، عبدالرحیم ، قم ، انجمن علمی ادیان و مذاهب ، ۱۳۸۶
- ۳۵- درباره‌ی مفهوم انجیلها؛ ولف، کری؛ ترجمه محمد قاضی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۸ه‌ش، ص ۱۶۵.
- ۳۶- دولت امویان اندلس، عبدالمجید نعی، ترجمه محمد سپهری، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم
- ۳۷- زندگی و تمدن در قرون وسطا، صدرالدین میرزایی، نشر اقبال، تهران ۱۳۴۷.
- ۳۸- سرگذشت تمدن، کارل بکر، ترجمه محمد علی زهما، کابل، دانشکده ادبیات ۱۹۴۶ ،
- ۳۹- سیاست - کتاب هفتم (مبحث انقلاب) ارسطو - ترجمه مرحوم عنایت- نشر امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷
- ۴۰- علم و تمدن در اسلام، حسین نصر، ترجمه احمد آرام، تهران خوارزمی چ دوم ۱۳۵۹
- ۴۱- علم در تاریخ، جان برنال ، ج دوم، ترجمه محسن ثلاثی و دیگران، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۵
- ۴۲- قرون وسطای اولیه ، جیمز آ کوریک، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، نشر ققنوس، تهران ۱۳۸۰.
- ۴۳- قرون وسطای پسین، جیمز آ کوریک، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، نشر ققنوس، تهران ۱۳۸۰.
- ۴۴- مسیحیت از لابلای متون ، وان وورست ، رابرت ای ؛ جواد باغبانی و عباس رسول زاده ، قم ، موسسه امام خمینی ۱۳۸۴.
- ۴۵- مسیحیت و اسلام ، پیترز ، اف ای ؛ یهودیت ، حسین توفیقی ، قم دانشگاه ادیان و مذاهب ، ۱۳۸۴ ..
- ۴۶- مسیحیت و بدعتها ، گریدی، جوان ؛ سلیمانی اردستانی، قم، موسسه طه ، ۱۳۸۴، چاپ دوم.

۴۷- مدارس و دانشگاه های اسلامی و غربی در قرون وسطا، کریم مجتهدی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۹.

۴۸- فرهنگ و سیاست، برتران بدیع، ترجمه احمدنقیب زاده، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۶.

۴۹- گذرگاه های تاریخ، ایگورام دیاکونف، ترجمه مهدی حقیقت خواه، نشر ققنوس، تهران ۱۳۸۰.

۵۰- مقدمه ای بر تاریخ مغرب اسلامی، عبدالله ناصری طاهری، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم ۱۳۸۵.

۵۱- نقش جنگ ها صلیبی در انتقال تمدن اسلامی، عبدالروف رضایی، مرکز جهانی اسلامی، قم ۱۳۸۶.

۵۲- یونان، دان ناردوا، ترجمه فاطمه شاداب، انتشارات ققنوس، تهران ۱۳۸۳.